إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَذِكْرَىٰ لِمَن كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ

بمنه تعالی این رساله مسمی بنامش سیف الاسلام المسلول علی المناع لعمل المولد والقیام

و همین است تاریخ انجامش تصنیف علامه فهامه جامع

محاسن و مفاخر باطن و ظاهر حضرت مولانا محمد عبد القادر صاحب

ادام الله تعالی فیوضهم باهتمام مولوی علی الدین صاحب وکیل عدالت

در مطبع الهدی محمد حقی خان طبع شد

آگره

مقدمۃ الطبع

بسم اللہ الرحمن الرحیم

حامداً و مصلیاً

بر جماعت اہل اسلام ظاہر و آشکارا باد کہ ائمۂ دین و اکابر محققین از فقہاء مشہورین و محدثین معتمدین و اولیاء کاملین مانند ملا علی قاری و شیخ عبد الحق محدث دہلوی و امام ابن جزری صاحب حصن حصین و امام قسطلانی و حافظ ابن حجر عسقلانی و شیخ عبد الوہاب مکی و علامہ ابن حجر مکی و دیگر صدہا از علماء سابقین و اولیاء کاملین و ہمچنان بسیاری از فضلاء متاخرین و اجلہ محققین ہندوستان مانند شاہ عبد الرحیم صاحب دہلوی و شاہ ولی اللہ صاحب دہلوی و غیرہما کہ حال تبحر ایشان در علوم دینیہ معروف و مشہور است بتجویز و استحسان عمل مولد نمودہ اند و بسیاری از علماء دین در رسائل و فتاوی خود ہا استحسان عقد مجلس و تکرار [illegible] جناب خاتم رسالت صلی اللہ علیہ وسلم و دیگر حالات با برکت و اثبات بقا و شرف ایام ولادت با سعادت و استحباب ادای شکران نعمت بانواع عبادات و ترتب برکات بیان و تصریح فرمودہ اند این مرام را از مضامین احادیث صحیحہ صریحہ حضرت سید الاولین و الآخرین خاتم النبیین و المرسلین صلی اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ و صحبہ اجمعین ثابت نمودہ اند و در جمیع اشاعت آن در بلاد اسلام از حرمین شریفین و روم و مصر و شام و فارس و غیرہا بودہ اند و از حسن نیات با برکات خود ہزاران ہزار فیوض و برکات بسیار بوجہ اشاعت مجالس میلاد انوار ہمراہ خود ربودہ اند درین جزو زمان کہ در ہندوستان غلبۂ جہل جدید و بایان است ہر کسیکہ یک دو رسالہ اردو میخواند میداند کہ مقتدای علماء تمام جہان است بہ نجیبت بعضی از نادانان انکار از حسن مجالس اذکار و شرف ایام ولادت جناب رسول مختار صلعم پیشہ [illegible] و فاعل و قائل آنرا گمراہ و بدعتی انگاشتند بنا بر رفع اشتباہ و اثبات حسن تعظیم و تکریم جناب رسالت پناہ صلعم عمدۃ المحققین زبدۃ المدققین بقیۃ السلف حجۃ الخلف محیط علوم نقلیہ قلزم فنون عقلیہ حلال مشکلات دقایق کشاف معضلات حقایق اسوۃ علماء امصار قدوۃ فضلاء اعصار ماہر علوم معقول و منقول واقف بمقاصد فروع و اصول نخبۃ الفقہاء و المحدثین زبدۃ الاصولیین و المتکلمین جناب افاضت مآب افادت ایاب مولانا شاہ سلامت اللہ صاحب صدیقی قادری بدایونی کہ از اجل و افضل ارشد و اکمل مستفیضین حضرت مولانا شاہ عبد العزیز صاحب دہلوی قدس اللہ سرہما بودہ اند و حال تبحر و تحقیق و جامعیت و تدقیق جناب ایشان در علوم عقلیہ و نقلیہ اصلیہ و فرعیہ از تصانیف جناب شان کہ در رد روافض و دیگر ابحاث تالیف فرمودہ اند کالشمس فی نصف النہار روشن و آشکار است درین باب ہم رسالہ اشباع الکلام تالیف فرمودند و بقصد اختصار بسطور اندکی از ہزار تحقیقات ائمہ سابقین و اجلہ لاحقین مستند ساختند و بر دو شبہات واہیہ منکرین ہم پرداختند درین ایام از طرف منکرین رسالہ انجاز الکلام فی ابطال عمل المولد و القیام و الرد علی اشباع الکلام بطبع رسیدہ تشہیر این رسالہ عجیبہ باعث

استغراب موجب استعجاب اولی الالباب گردیده چه بنام نهاد ابطال شرف ایام ولادت با سعادت و مجالس ذکر با برکت
و انکار حسن تکریم و توقیر جناب با عظمت که انقدر طول ساخته با وجود آنهمه اطناب و تطویل بجز تحمیق و تجهیل و تفسیق و تضلیل
برگزیدگان رب جلیل بامری دیگر نه پرداخته و امانیک پیدا اند که از سب و شتم چه سود و در طعن بر ائمه اسلام چه بهبود کسیکه خاک
بر آفتاب می اندازد فی الحقیقت روی خود سیاه می سازد هر چند نزد ارباب انصاف همین امر برای ابطال بیان مبطل فضل ابطال
انکار و منکر شرف ایام پر انوار دلیلی بست کافی و حجتی بست وافی اما چون در بعض مواضع بقصد مغالطه عبارات خارج از
بحث مراهم پیش آورده و بعض جا در اقوال منقوله تحریف و خیانت کرده بدین جهت حسب خواست بعض اهل الله از تارکین
دنیا و راغبین عقبی و طالبین رضاء مولی جواب رساله مذکوره جناب افادت ایاب زبده علمای فحول جامع معقول منقول حضرت
استادی مولانا مولوی عبد القادر صاحب بدایونی دامت برکاتهم تحریر فرمودند و علمای دین انرا پسند نمودند و الحمد لله
علی ذلک بهمه ابرار ارباب انصاف و راز اعتساف مخفی نخواهد بود که صاحب رساله ابطال عمل المولد تیز زبانی و بادرة اللسانی
را بجائی رسانیده که علمای اعلام و ائمه اسلام را هدف سهام ملام گردانیده بنای طعن و جرح در تالیفات شان نهاده و در
خرمن اکابر دین افتاده اگر بجوابش چیزی بر زبان آید سزاست و دهنش را بلقمه دوختن رواست لاکن تجنبا از سب
شتم قفل بر زبان خامه زده و از استیفای دست در آستین کشیده شد لیس احیانا اگر حرفی بر خاطر نازک مخاطب تشنیع گران
گذرد باید که از جانب چه بادی این وادی کیست و خطای حضرت مولانا چیست والسلام علی من اتبع الهدی
حرره المعتصم بذیل النبی الامجد عبده محمد حفظه الله من شر حاسد اذا حسد

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی لم یزل و لا یزال ملکا عزیزا حکیما قادرا قدوسا حلیما عفوا کریما فسبحان من کان منزها عن النقائص متصفا بصفات الکمال و احیا
بذاته و صفاته قدیما و من اجترء علیه و جوز اتصافه بالنقائص و القبائح صار مطرودا رجیما نحمده علی ما شرفنا بفضائل مجالس الاذکار
تشریفا عظیما و نشکره علی ما جعلنا برحمة من اسمه من سماه فی کتابه رؤفا رحیما حبیبه و صفیه الذی جعل ذکره کذکره و من علیه فی
العالمین شانا فخیما سیدنا و مولینا محمد صلی الله علیه وسلم تسلیما فطوبی للذین سعوا فی اشاعة ذکره و توقیره ففازوا ببرکته
لطفا من الله تعالی و نعیما و آسفا علی الذین خاضوا فی ابطال تعظیمه و احل ذکره و اخفائه و تصدوا الایذائه فخذلهم الله
فی الدنیا و الآخرة و اعدلهم عذابا الیما فصل و سلم علی ذلک الحبیب و جد علی آله الذین من تمسک بهدیهم سلک سبیلا للنجاة
قویما و اصحابه الذین بایهم اقتدی المسلم اهتدی صراطا مستقیما اما بعد مخفی مباد که عامه طائفه اسمعیلیه تابعین برای تضلیل و
تکفیر امت محمدیه علی سیدنا الصلوة و التحیة چندی از اصول مموهه ملمعه اختراع نموده اند از انجمله آنکه هر امری که سنت نیست

ازان در اصل ایمان خلل مے آید چه رسول را رسول نمیدانند جزو اصل ایمانست منحصر است در سنت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
و ماورای آن بدعت و هر بدعت مثل شرک خلل انداز اصل ایمانست و برین اصل تفریعات بسیار نموده و در ارتکاب اموری که جمهور
محققین اهلسنت و جماعت بجهت دخول آنها در اصول شریعت و عدم مزاحمت بکتاب و سنت و رواج امر خیر و برکت باستحسان
و استحباب آنها تصریح فرموده اند این طایفه بهوائیه صرف بنا براین که بحکم منع و کراهت اکتفا نموده نوبت باضلال و تکفیر
میرسانند طرفه آنکه با وجود این همه اختراع فاسد خود را اهل سنت و جماعت می شمارند و نمیدانند که در مذهب اهلسنت و جماعت
از ارتکاب معاصی بلکه استحلال محرمات هم که حرمت آن بدلیل ظنی باشد کفر ثابت نمیشود و در اصل ایمان خلل نمی آید آری در کفر
بودن استحلال محرمات قطعیه البته گفتگو هست بسیاری از علما را نزد ایشان تفصیل کفر گفته اند و بعض در حرمت لعینه و لغیره فرق میکنند
و بعض در ثبوت کفر بودن حرمت از ضروریات دین شرط میدارند چنانچه این همه تفاصیل در کتب عقاید و فقه مسطور است و نیز
محققین اهلسنت فرموده اند که در عملیکه بروایت ضعیفه هم اختلاف علمای کرام باشد حکم بجزم کفر نمودن خطاست بلکه در
فروعات جزئیه فقهیه مختلفه فیها حکم بقطعیت فسق هم بیجاست سبحان الله ائمه اهلسنت را در باب دین اینقدر احتیاط و طائفه
اسماعیلیه را با وجود ادعای مذهب اهلسنت اینقدر افراط از جمله تعصبات این طایفه است حکم بضلالت مجوزین اجتماع اهل اسلام
برای مجالس ذکر شریف حضرت خیر الانام و استماع احادیث و روایات ولادت با سعادت و فضائل معجزات آنحضرت علیه الصلوة
والسلام و ادای شکر نعمت ولادت با سعادت که عمل باین امور سراسر موجب ورود رحمت الهیه و نزول برکت نامتناهیه است
و موجب کتاب و سنت ذکر مبارک اشاعت آن طریقه دین است و شرف ایام ولادت و استحباب اعاده شکر نعمت هم از مضامین
حدیث صحیح مستنبط است و بعضی از علمای دین که مبادی از خصوصیات را بدعت حسنه مستحبه فرموده اند طایفه اسماعیلیه بی آنکه
بمعنی لفظ سنت و بدعت برسند از زبان خود در حق اهل ایمان کار سیف و سنان میکنند و با وجودیکه علمای دین از
سابقین و لاحقین مسائل معتقد دین را بتالیف ساخته اند و بدفع اوهام که بعض کسان را پیش آمده اند بتصریح تمام پرداخته اند
اما این طایفه بار بار همان اعتراضات و اوهام دیرینه را که بمنزله ثقاوهم پارینه اند برای تغلیط عوام پیش می سازند و خواه
مخواه خود را در زمره محققین افضل ساخته بر همه دانی خود ها می نازند و سهام طعن ملام بر ائمه اسلام می اندازند و درین ایام
رساله غایة الکلام فی ابطال عمل المولد و القیام از تالیفات شان بنظر رسید و جامع بودن رساله مذکوره اکثر خرافات
مقتدایان طایفه را معلوم گردید هرچند صاحب رساله هوش و حواس باخته در اصول عرضه کبار خویش را هم پس پشت انداخته
و درین بحث در هر مقام به تنزلها پرداخته تا آنکه نزاع اسماعیلیه با اهل سنت که نوبت فرق کفر و ایمان رسیده است
راجع به نزاع لفظی ساخته و هر بدعت لغوی خودها انگشته را هم ... و بدعت ... داخل دانسته گریا اینهمه در هر سطر که
علم مغالطه برافراخته و دو انیده داد ... سخن بسیار تاخته و قطع نظر از آنکه شیخ نجدی را بسبب ... صاحب ... الکلام در
هر مقام نواخته کشنیع از همه آنکه از عین در بندگی خویش به تجهیل و تعنیف و تضلیل ائمه اسلام تیغ وقاحت بر جان انصاف آخته

اگرچه بر مطالعه کنندگان رساله ابطال عمل المولد سخافت و خرافت بیان این مؤید طایفه اسماعیلیه مبرهن و حال سخافت و
اختلال و تعارض اقوال او و عدم اختتام تقریب کلام او در هر مقام روشن است و آنچه فراهم آورده از دیگر رسایل مثل رساله
صدیق حسن وغیره است که جواب آن در رسایل اهل سنت مفصلاً مرقوم معهذا اصرار بعض از ابرار خاکسار را بر آن آورد که در
رد رساله مذکوره آنچه مایه افتخار مؤلف بود بی آنکه نوبت بجمع کتب کثیره و مقابله عبارات منقوله رساله اسماعیلیه که خیانت
و خدیعت شعار ایشانست باصول منقوله عنها رسیده باشد بعجلت تمام درین اوراق برنگاشتم چونکه طایفه اسماعیلیه را
ثباتی و قراری نیست لهذا برای دفع وزر صاحب رساله اکتفا بالتزام نمودم که استناد نکنم مگر بالمستندین و مستندین مستندین صاحب
رساله یا اکابر طایفه اسماعیلیه اگر کسی طالب باشد تفصیل مرام و دفع دیگر اوهام باشد بجواب رساله صدیق حسن قنوجی
و دیگر رسایل رجوع فرماید و ها انا اشرع فی المقصود بعون الرب المعبود قال مبطل مجلس الذکر الشریف فی منکر شرف
ایام المولد المنیف کبرای جماعه لها بیلخ **اقول** اکابر اهلسنت از اجله مشهورین مذاهب مثل حضرت شیخ عبدالحق دهلوی
و ملا علی قاری صاحب مجمع البحار و علامه ابن حجر مکی و حافظ جلال سیوطی و امام جزری صاحب حصن حصین و علامه سلیمان برسوی و امام سلطان یلدرم
بایزید و شیخ برهان الدین ابراهیم بن عمر جعبری و امام محمد الله بن الشیخ شمس الدین و مولی حسن بجری و برهان ناصحی و شیخ
شمس الدین احمد بن محمد سیواسی و حافظ زین الدین عراقی و امام ابو زرعه ولی الدین و سید عفیف الدین شیرازی و
علامه مجد الدین صاحب قاموس و شیخ محمد بن حمزة العربی الواعظ و حافظ ابن ناصر الدین دمشقی و علامه شمس الدین دمیاطی
و امام برهان ابو الصفا و علامه فخر الدین ابوبکر الدنقلی و علامه شیخ محمد بن عثمان و حافظ ابو شامه و حافظ ابن حجر عسقلانی
و صاحب سیرة شامی و صاحب سیرة حلبی و امام سخاوی و علامه ابو القاسم محمد بن عثمان اللولوی و علامه ابو الحسن احمد بن عبدالله
البکری وغیرهم که حال تبحر این حضرات در علوم دینیه مابین علمای کرام معروف و مشهور و حال تصانیف مشهوره این حضرات
در کشف الظنون وغیره کتب مستنداه له بمدح و قبول مذکور و دیگر ائمه کبار از اهل حرمین طیبین و سایر بلاد و امصار
اسلامیه که حکم باستحسان و جواز عمل مجلس شریف و سعی در اشاعت آن محفل منیف بجهت داخل بودنش در عمومات
مستند و بابت شریعت و عدم مزاحمت بکتاب و سنت فرموده اند و درین باب از احادیث صحیحه صریحه که مثبت شرف
ازمان لاحقه بجهت شمار سابقه و استحباب ارشکران بعد مرور ادوار و شرف و فضل مجالس و محافل اذکار بوده اند
استدلال نموده اند و رسایل مولد تالیف فرموده اند که از کتاب انسان العیون فی سیرة الامین المامون و التعریف
فی المولد الشریف و حسن المقصد فی عمل المولد و موعد الکرام لمولد النبی علیه السلام و جامع الآثار فی مولد النبی المختار و المورد
الصادی فی مولد الهادی و اللفظ الرائق فی مولد خیر الخلائق و عرف التعریف فی المولد الشریف و الدر المنظم فی مولد
النبی الاعظم و اللفظ الجمیل بمولد النبی الجلیل و فتح الله حسبی و کفی فی مولد المصطفی و النفحة العنبریة فی مولد خیر البریة
و منتاح السرور و الافکار فی مولد النبی المختار و کتاب سیرت شامی و ضوء لامع و المورد الروی فی المولد النبوی و

ما ثبت بالسنۃ و مواہب لدنیہ و مدارج النبوۃ و دیگر کتب و رسایل معتمدہ و مشہورہ توان دریافت پس با حضرات منتقین و
ایشان را بجماعۂ لہابیہ نامیدن و در زمرۂ ابطال مجالس ذکر شریف کوشیدن جامۂ حیا از خود دریدن و تیغ وقاحت
بر جان انصاف کشیدنست اگر این وقاحت خود را اقتفار آثار ابولہب گویند بجاست و اگر بسلسلۂ شناعت از کار
تعظیم سید ابرار و منکرین شرف محافل و مجالس پر انوار را جماعۂ لہابیہ گویند زیباست **قولہ** بدلیل رویای ابی لہب الخ
اقول ایہا الدین کہ برای استیناس شرف و برکت ایام ولادت و حصول منفعت دائے شکر نعمت وجود باجود حضرت
محبوب ذو الجلال علیہ الصلوٰۃ والسلام بعدد ذراۃ الرمال این روایت ذکر فرمودہ اند حالش آنکہ اصلش در صحیح بخاری
موجود و در تالیفات امام ابن جزری حجۃ الاسلام امام غزالی و غیرہما محدثین و فضلاء مرسیت و محققین بتصریح فرمودہ اند
کہ این رویا حضرت عباس رضی اللہ تعالی عنہ است کہ آنحضرت رضی اللہ عنہ از حق تعالی درخواست کشف حال تا یکسال
فرمودند کہ حق تعالی اجابت دعائے ایشان فرمودہ حال ابی لہب بر ایشان ظاہر نمودہ امام حجۃ الاسلام در احیاء العلوم
در بیان کشف عن احوال الموتی فرمودہ و روی عن العباس رضی اللہ تعالی عنہ قال کنت مواخیا لابی لہب و مصاحبا لہ
فلما مات و اخبر اللہ عنہ بما اخبر حزنت علیہ و اہمنی امرہ فسالت اللہ حولا ان یرینی ایاہ فی المنام قال فرایتہ یلتہب نارا
فسالتہ عن حالہ فقال صرت الی النار فی العذاب لا یخفف عنی ولا یروح الا لیلۃ الاثنین الخ پس روایت حضرت عباس رضی
و دعا خود را و اجابت نمودن حق تعالی آنرا و حکایت رویائے خویش و ذکر کردن محدثین معتمدین آنرا در کتب شان کہ متضمن محروم
نداشتن حق تعالی از تفضل عظیم است ابولہب را بطفیل سرور وجود باجود حضرت سرور عالم صلعم در ہر یوم الاثنین کہ
نظیر یوم ولادت با سعادت است پیگوشانید اصل مقصود نخواہد بود چرا بدینہ کسانیکہ این روایت در معرض بیان فضل
رب کریم و نفع بطفیل حضرت رسول کریم ذکر نمودہ اند بقاحت طائفہ لہابیہ باید کشود و اگر این روایت
چنانکہ مزعوم طائفہ لہابیہ است و ذکر آن و استدلال بان مخالف نص قرآن شریف می بود حاشا کہ حضرت عباس رضی
روایت میفرمود و احدے از محدثین معتمدین ایہا الدین ذکر آن می نمود فافہم ولا تکن من المتعصبین **قولہ** از ضخامت رسالت
ہیچم باضافۂ چیزی مختصر الخ **اقول** اگر بضخامت ضخامت حجم را علت اضافۂ چیزے مختصر میگردانید لا محالہ از حشو و اطناب
بیست و سہ و یکپارہ را بمعنی ضخامت علت اختصار نمیتوان گردید چہ رسالہ مذکورہ باوجود انقدر اختصار ہم بجہت
ستودہ شمار علماء کبار و ابطال و انکار شرف مجالس اذکار حضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام بعدد الاشجار و الاحجار نہایت زخار
و ہمہ و خبیثہ گردیدہ و شاید کہ صاحب رسالہ از ضخامت بزرا حجم و ہیچم بہار سوز را بمعنی ضخامت بانضمام و حجم بجای فہمیدہ
یا غلط از کاتب بظہور آمدہ دس بعید باوجود الحاق تصحیح نامہ بنظر مصنف رسالہ نرسیدہ والامر فی ذلک سہل لا نطول
الکلام فیہ و انکان صاحب الرسالۃ یزعم ذلک کمال قابلیتہ فی رسالتہ فتامل **قولہ** منقول از علماء و تغیر بدعت الفاظ و
عبارات کشتی اندازیم **اقول** منشاء این پریشانی و باعث این تردد و حیرانی نیست مگر عدم فہم اقوال کسانیکہ خود از انہا

سند می آرد و قصد تحقیق و تطبیق هم میدارد و از اقوال مستندین این قایل ظاهرست که استعمال لفظ بدعت بدو وجه است
اوّل عام یعنی هر چیزیکه ماورای سنت آنحضرت صلعم ست و بعد آنحضرت صلعم حادث شده است مزاحم سنت بود یا نه پس
بدین معنی منقسم است و این استعمال از عهد صحابه کرام الی الان مروج است که بهمین جهت بر بسیاری از امور خیر در کتب دینیه
بجهت سنت نبودن انها اطلاق بدعت فرموده اند امام عینی در شرح صحیح بخاری شریف در باب امامت فرموده البدعة
لغة کل شی عمل علی غیر مثال سابق و شرعاً احداث ما لم یکن له اصل فی عهد رسول الله صلعم وهی علی قسمین بدعة ضلالة و
هی التی ذکرنا و بدعة حسنة وهی ما راه المسلمون حسنا و لا یکون مخالفاً للکتاب او السنة او الاثر او الاجماع الخ و ملا علی
قاری در شرح موطا نوشته اصل البدعة ما احدث علی غیر مثال سابق و یطلق فی الشرع علی ما یقابل السنة ای
ما لم یکن فی عهده صلعم ثم ینقسم الی الاحکام الخمسة کذا ذکره الحافظ السیوطی و دیگر شواهد کثیره هم درین باب در رسائل بعد
مذکور میشوند دوم استعمال دوم مخصوص بمذموم است یعنی امریکه مزاحم و مضاد شریعت باشد و مراد در حدیث کل بدعة ضلالة
حسب اقرار صاحب رساله معنی اول نیست پس اعتراضاتیکه بر تقسیم و تفسیر علمای محققین میکنند همه هیچ و برباد اند کما سیجی تفصیل
ذلک **قوله** لیکن قول محقق اینست البدعة امر محدث فی الدین لم یثبت من کتاب الله و هدی سید المرسلین الخ **اقول**
مراد از عدم ثبوت ظاهرا عدم ثبوت بالوجه المخصوص است برین تقدیر حکم بعدم انقسام بمعنی و ترجیح مزعوم خویش بر دیگر
تفاسیر باطل چه ائمه دین از عهد صحابه کرام بر بسیاری از امور با وجود اطلاق بدعت و اقرار عدم ثبوت بالوجه المخصوص
از کتاب و سنت حکم باستحسان فرموده اند چنانچه صاحب رساله که این معنی را معنی شرعی غیر قابل انقسام میداند و در تائید آن
بزعم خویش چندی از امثله و دلایل می آرد از انجمله قول حضرت ابن عمر رضی در صلوة الضحی آورده که آن بدعت است معهذا
حضرت ابن عمر رضی قایل استحسان آن بدعت و خوبی آن محدث است و اگر از عدم ثبوت خروج از عمومات شریعت و مزاحمت
بکتاب و سنت مراد داشته باشد پس این مسند را که لغو است چه بمعنی صرف بر بدعت سیئه صادق می آید پس قطع نظر از
مهمل بودن این نزاع لفظی بیفایده بسیاری از امثله که بزعم خود برای تائید معنی شرعی غیر قابل انقسام مختار خویش آورده
بطلان تائید از انها ظاهر است **قوله** ازین حدیث مستفاد است که سنت خلفاء راشدین از محدثات امور نیست الخ
اقول ازهمین حدیث شریف بطلان مذهب اسماعیلیه نجدیه ثابت گردید یعنی که سوای سنت آنحضرت صلعم سنت های
خلفاء راشدین را هم اتباع می باید نمود و سنت خلفاء راشدین که درین حدیث شریف بمقابله سنت آنحضرت صلعم
ارشاد فرموده اند اگرچه حکما داخل سنت است لا محاله بمقابله سنت آنحضرت صلعم اطلاق بدعت و محدث نموده
خواهد شد چنانچه حضرات خلفاء راشدین و دیگر صحابه کرام رضی الله عنهم و غیرهم اطلاق فرموده اند از انجمله اینکه شعرانی
در کشف الغمه روایت نموده کان ابو امامة الباهلی رضی یقول احدثتم قیام شهر رمضان و لم یکتب علیکم فدوموا علی
ما فعلتم و لا تترکوها فان الله تعالی عاتب بنی اسرائیل فی قوله تعالی و رهبانیة ابتدعوها ما کتبناها علیهم الا ابتغاء

رضوان اللہ فارعوہا حق رعایتہا الایۃ آری ازین حدیث شریف مستفاد شدہ کہ سنت خلفاء راشدین در محدثات
امور باین معنی کہ مذموم است داخل نیست و مراد از ذم محدثات امور ذم امور است کہ مزاحم و معارض و مصادم سنت باشد پس چیزیکہ
از زمان درکدامی سنت خلفی پیدا نشود و از مستحسنات علماء دین باشد آنہم لا محالہ از محدثات امور بمعنی مذموم خارج است **قولہ** اتباع صحابہ و طریقہ
کبار نیز موجب نجات از نار است الخ **اقول** بیشک نزد اہلسنت ہمچنانست اما اسماعیلیہ نجدیہ را تکلم باین کلمہ زیبا نیست میدانی کہ
اسماعیلیہ بسیاری از امور را کہ از صحابہ کرام ماثور اند و انکار جمہور صحابہ کرام ہم بران ثابت نیست بلکہ جمہور ائمہ دین ہمان امر
فرمودہ اند داخل بدعات ضلالت میکنند از انجملہ است زیارت قبور در حق نساء کہ مروی و منقول است از حضرت سیدۃ النساء
و حضرت صدیقہ کبری رضی اللہ تعالی عنہما طرفہ آنکہ از حضرت صدیقہ خود حدیث صحیح در باب جواز از حضرت سرور عالم صلعم منقول است
کہ نزد جمہور ائمہ دین معمول است در صحیح مسلم در حدیث طویل از ام المومنین نقل آوردہ قلت کیف اقول لہم یا رسول اللہ قال قولی
السلام علی اہل الدیار من المومنین و المسلمین یرحم اللہ المستقدمین منا و المستاخرین الحدیث در فتح الباری در بیان قول حضرت
صدیقہ نقل آوردہ روی الحاکم من طریق ابن ابی ملیکۃ انہ راہا زارت قبر اخیہا فقال لہا قد نہی النبی صلعم عن ذلک قالت
نعم ثم امر بہا الخ در فتح المنان آوردہ کہ اکثر علماء بر ثبوت رخصت اند برای مردان و زنان ہمین است مذہب ابن بطال ثلاثہ سوی احمد و از وی روایت
است پس بیہودہ دانستہ این فعل را در بدعت ضلالت داخل نمودن محض سفاہت است و از انجملہ است استمداد و استغاثہ و استشفاع
و استعانت از حضرت جناب رسالت مآب صلعم و ندا آنجناب بر وقت حاجت کہ نجدیہ پیشتر کفر قرار میدہند با وجودیکہ از صحابہ کبار و تابعین
بسیار ثابت است علامہ ابن حجر در جوہر منظم در بیان استشفاع و استغاثہ و توسل بعد ذکر صلوۃ حاجت نوشتہ و من ثم استعمل
السلف ہذا الدعاء فی حاجاتہم بعد وفاتہ صلعم فقد علم عثمان ابن حنیف رضہ لمن کان لہ حاجۃ عند عثمان رضہ رواہ الطبرانی الخ
علامہ خفاجی در شرح شفا بعد صلوۃ الحاجت نوشتہ و ہذا حدیث مسند صحیح و کان ابن حنیف رضہ یعلمہ الناس و قد اخرجہ
الحلبی من طرق متعددۃ و قد علم سبق فیہ شبہۃ الخ قاضی عیاض در شفا آوردہ ان عبد اللہ ابن عمر رضہ خدرت رجلہ فقیل لہ اذکر
احب الناس الیک یزل عنک فصاح یا محمداہ ملا علی قاری در شرح نوشتہ ای فنادی یا علی صوتہ و کانہ رضی اللہ عنہ قصد بہ
اظہار المحبت فی ضمن الاستغاثۃ الخ علامہ خفاجی نوشتہ و قد روی مثلہ لابن عباس رضہ و ذکرہ النووی فی اذکارہ و روی
ایضا عن غیرہما و ہذا مما تعاہدہ اہل المدینۃ الخ در جذب القلوب آوردہ حافظ ابو عبد اللہ در مصابیح الظلام از امیر المومنین
علی ابن ابی طالب رضی اللہ عنہ می آرد کہ بعد از دفن آنسرور صلعم بسہ روز اعرابی آمد و خود را بر قبر مبارک انداخت و گفت یا رسول اللہ
آنچہ تو از خدا شنیدی ما از تو شنیدیم و از جملہ آنچہ بر تو خواندہ اینست و لو انہم اذ ظلموا انفسہم الایۃ و من بخود ظلم کردہ ام
و نزد تو آمدہ تا برای من استغفار کنی از قبر شریف ندا آمد قد غفر لک الخ در روایت است ہمین ندا و بلفظ یا رسول اللہ استسق لامتک
وقت قحط در زمان خلافت حضرت امیر المومنین عمر رضہ بازشر رفتن بزیارت آنحضرت صلعم و رسانیدن پیغام بحضرت
فاروق رضہ و مطلع نمودن آنحضرت رضہ بران واقعہ کہ در کتب خلاصۃ الوفا سمہودی وغیرہ از بلال رضہ مرویست معروف

شدہ است بالجملہ استمداد و استشفاع و استغاثہ از آنحضرت صلعم بعد وفات شریف از قول و فعل و تقریر صحابہ کرام ثابت
است بلکہ بعد صحابہ کرام ہم کسی از ائمہ عظام منکر استمداد و استشفاع نشدہ و کافہ علما حنفیہ و شافعیہ و مالکیہ و حنبلیہ در آداب
زیارت قبر مبارک نوشتہ اند کہ شفاعت و مدد از آنحضرت صلعم سوال کنند البتہ از ابن تیمیہ انکار آن نقل نمودہ اند کہ ائمہ
محققین انرا رد و فرمودہ اند امام سبکی در شفاء الاسقام نوشتہ اعلم انہ یجوز و یحسن التوسل و الاستغاثۃ والتشفع
بالنبی صلعم و جواز ذلک و حسنہ من الامور المعلومۃ لکل ذی دین المعروفۃ من فعل الانبیاء والمرسلین و سیر السلف الصالحین
والعلماء من المسلمین لم ینکر ذلک احد من اہل الادیان حتی جاء ابن تیمیہ فتکلم فی ذلک و ابتدع ما لم یسبق الیہ فی سائر الاعصار
و حسبک ان انکار ابن تیمیہ للاستغاثۃ والتوسل قول لم یقلہ عالم قبلہ و صار بہ بین اہل الاسلام مثلۃ الخ ملخصاً **قولہ** پس طریقہ
ایشان از محدثات امور نباشد الخ **اقول** البتہ طریقہ اصحاب از محدثات امور بمعنی قسم مذموم یعنی مزاحم سنت کہ اتباع آن مخالف
اتباع سنت باشد نیست اگرچہ بمعنی قسم اول از دو قسم بدعت خود صحابہ کرام بلحاظ سنت نبودن اطلاق محدث و بدعت فرمودہ اند
قولہ چون در اصول مقرر است جموع و اسماء جموع معرفہ باضافہ مفید عموم و استغراق حقیقی اند معلوم شد کہ نجات و خیریت منوط
بعموم اصحاب و تبعیت سنت الخ **اقول** بموجب بسیاری از دلائل و دیگر احادیث اینقدر البتہ حق و درست است کہ اقتدا کردن
صحابی در امری کہ سہواً یا خطاءً صریح مزاحم یکی از حدیث آنحضرت صلعم یا مخالف اتفاق جمہور صحابہ کرام و سواد اعظم سرزدہ
باشد نتوان نمود و فتوی بر قول مرجوح مخالف سواد اعظم نتوان داد گو صاحب آن قول را در خطاء اجتہادی معذور باید داشت
اما حصر قابلیت اقتدا در اجماع و حمل خیریت اصحاب بر عموم مجموعی و سلب خیریت از افراد آنحضرات بحوالہ علم اصول نمودن
قولی ست ضعیف و سقیم و کیدیست سخیف و عظیم کہ در ان نجات طائفہ خود پوشیدہ داشتہ و بحوالہ علم اصول پردہ داشتہ
تفصیلش آنکہ ہرگاہ اسماعیلیہ نجدیہ بسیاری از افعال جزئیہ فرعیہ و مسائل اختلافیہ فقہیہ را با وجود ثبوت بالتواتر از صحابہ کرام بعدم
مزاحمت کتاب و سنت آنحضرت صلعم داخل بدعات ضلالت ساختند و بیباکانہ در میدان تکفیر و اشراک تاختند و اہل حق احادیث
خیریت صحابہ پیش فرمودند حالا احتمال رسالہ باقتضاء بعض مقتدایان خود بران ہمت بیگمارد کہ طائفہ اسماعیلیہ را از مضیق
ضلالت بیرون آرد لہذا ہر چہ در دلش می آید بفہم و شعور می سراید و بحوالہ علم اصول کمال فضولیت خود ظاہر می نماید
حاصل مطلب اسماعیلیہ آنکہ عموم و استغراق اجماع و اتفاق را میخواہد پس خیریتی کہ منوط باصحاب است در ہمان افعال است
کہ اتفاق جمیع بر فعل آن ثابت شد غایت الامر آنکہ ثبوت مرجح بود و پس از اکثر اصحاب یا ثبوت سکوت باقیین بلا نکیر
احدی بودہ باشد آنہم بمنزلہ سیرت و خلق جمیع صحابہ است این خیریت سیرت صحابہ آنحضرت صلعم بلا ثبوت اتفاق مجموعی بودن
اتباع آن موجب نجات از نار از احادیث شریفہ مستفاد نیست و استدلال باین بجز نقل اجماع درست نیفتد **اقول** مسلم است کہ
جموع معرفہ حسب تصریح اہل اصول مفید عموم میشوند و علماء عربیت ہم الاضافۃ کاللام مفید میدانند اما التزام عموم و استغراق برای
اجماع و اتفاق و منوط بودن نجات و خیریت بجمیع اصحاب یا اکثر بلا نکیر احدی و باطل بودن استدلال بے اثبات نقل

اتفاق مجموع کہ مظنون صاحب رسالہ ومعتقد ایشان ست ہرگز از مقررات محققہ جمہور اہل اصول وعربیت علامہ نمیدارد چہ موافق
مذہب منصور مستفاد ازین عموم بحسب عرف شایع کتاب وسنت تعلق حکم بہر یک فرد ست پس مستفاد ازاحادیث خیریت ہر یک صحابی ست
نمیدانی کہ مستفاد متبادر از قول اہل حق اصحاب النبی عدول وروایۃ صحابہ مقبول عدالت ہر یک صحابی ست پس روایت ہر یکی از ایشان
مقبول است وقول منکر وجاحد عدالت وخیریت یکی از ایشان جارح وقادح در ان مطرود ومخذول نہ آنکہ حسب تخیل انکور چیزیکہ آنرا
جمیع اصحاب بالاتفاق یا اکثر اصحاب یا سکوت باقیین بلا نکیر احدی روایت فرمودہ باشند فقط آن مقبول شود وحصر عدالت مجموع از ان
قول مستفاد باشد وعدالت وقبول روایت منوط بعموم مجموع گردد وشاید کہ اسماعیلیہ نجد لہ از ہمین جا بحسب ہمین سوء فہم جرح وقدح
در ثبوت عدالت اجلہ صحابہ کرام جایز میدارند باوجودیکہ خود را از اہل سنت می شمارند چنانچہ حدیث یا عباد اللہ اعینونی را کہ حضرت
عتبہ بن غزوان رضی مرفوعا روایت فرمودہ اند وائمہ امت مثل صاحب حصن حصین وامام طبرانی وامام نووی وغیرہم مجرب ومعمول
داشتہ اند وعلما وثقات ان را حسن نوشتہ اند چنانچہ از شرح حصن حصین واذکار وغیرہ ظاہر ست واینہم با قلیل اسماعیلیہ
در نسخہا منسوخ خطفر جلیل مسلم داشتہ بود کہ در نسخ مطبوعہ لکھنو ودہلی وبمبئی موجود من بعد کہ اسماعیلیہ نجدیہ را بنا بر پاس
ملت نجدیت فسخ بیان سابق ضروری افتاد وصاحب نسخہ ناسخہ کانپور بتحریف عبارت سابقہ بیان حدیث شریف مجرب
معمول بہ را مردود ومخالف کلام اللہ وعامل وفاعل آن ومستدل بدان را ضال گمراہ قرار دادہ ودر جوش بیان سطر یا
ہذیان نوشتہ کہ ایک راوی اس حدیث کا عتبہ بن غزوان مجہول الحال ہے عدالت اور تقویٰ اوسکا معلوم نہیں انتہی بلفظہ
الخبیث واینقدر ہم خیال نکردہ کہ شراح مشہورین حدیث در ذیل شرح این حدیث کہ مروی بروایات متعددہ است در مسند
معتبرہ ایات بجرح روات مجروحین تفصیل وتصریح فرمودہ اند اگر حضرت عتبہ رضی اللہ عنہ مجہول الحال میبود البتہ شراح
در شرح این حدیث بذیل تجریح روات جرح آنحضرت ہم می نمودند حالا بر سر اصل سخن میروم کہ برای استغراق اجماع واتفاق مجموع
ضروری نیست بلکہ حکم استغراق شامل ہر فرد ست بطور شمول کلی بر جزئیات ومفاد استغراق مثل مفاد کل است مصاف
بسوی نکرات علامہ تفتازانی در مطول فرمودہ الحاصل ان اسم الجنس المعرف باللام اما ان یطلق علی نفس الحقیقۃ من غیر نظر
الی ما صدقت الحقیقۃ علیہ من الافراد وہو تعریف الجنس والحقیقۃ ونحوہ علم الجنس کاسامۃ واما علی حصۃ معینۃ منہا واحدا کان او
اثنین او جماعۃ وہو العہد الخارجی ونحوہ علم الشخص کزید واما علی حصۃ غیر معینۃ وہو العہد الذہنی ومثلہ النکرۃ کرجل واما علی کل الافراد
وہو الاستغراق ومثلہ کل مضافا الی النکرۃ الخ وہم در آنست الجمع المحلی باللام الاستغراق یشمل الافراد کلہا مثل المفرد کما ذکرہ ائمۃ
الاصول والنحو ودل علیہ الاستغراق وصرح بہ ائمۃ التفاسیر فی کل ما وقع فی التنزیل من ہذا القبیل نحو اعلم غیب السموات وعلم
آدم الاسماء کلہا واللہ یحب المحسنین وما ہی من الظالمین الی غیر ذلک لذلک صح بلا خلاف جاءنی العلماء الا زیدا مع امتناع
قولک جاءنی کل جماعۃ من العلماء الا زیدا علی الاستثناء المتصل الخ وہم در آنست وبالجملۃ فالمقول بان الجمع یفید تعلق الحکم
بکل من الافراد مثبتا کان او منفیا حاقرره الائمۃ وشہد بہ الاستعمال الخ بالجملہ برای عموم استغراق تعلق حکم اجتماع

مجموع و اتفاق جمیع ضروری و لازم نیست تا که خیریت افراد صحابه کرام از مضمون احادیث ثابت نشود و منوط باجماع
مجموع گردد و نیز چنانکه بیاید تفصیل ان شاء الله تعالی علاوه برین همه حدیث بایهم اقتدیتم اهتدیتم که از مسلمات
مستندات اصول و فروع طائفهٔ اسماعیلیه است گو بعض علما را دران کلام هم باشد بیخ و بن اسماعیلیه را میکند و ادعای
فاسد ایشان را که برافعال ماثوره از صحابه کرام با وجود عدم مزاحمت سنت اطلاق ضلالت می نمایند مردود میسازد
قوله مبتنا و از سیرت قوم و رواج رسم القوم بود الخ **اقول** در اثر مذکور تمسکوا بها ما استطعتم من اخلاقهم و سیرهم فانهم علی الهدی
المستقیم بمقابله جمیع بجمیع مقتضی انقسام احاد بر احاد است پس بموجب این قول جواز تمسک بسیرت هر صحابی و بودن هر یکی از ایشان
بر هدایت بثبوت رسیده پس اسماعیلیه بجذبه را چه مفید گردیده **قوله** اما مسایل قیاسیه الی آخره **اقول** اولا بر تقدیر بودن
مجرد عدم فعل بلکه عدم نقل امری بخصوصه از شارع دلیل ضلالت و حرمت آن چنانکه معتقد اسماعیلیه است مسایل قیاسیه
اجماعیه همه داخل بدعت مذمومه شدند استثنا را آن معنی ندارد چه هرگاه حرمت امری از شرع شریف ثابت گردید اهل قیاس
و اجماع را علت آن و زیادت بر شارع کی میتوان رسید ورنه بموجب تقاریر اسماعیلیه اهل قیاس و اجماع را بحصول رتبه
نسخ شریعت اقرار باید نمود که و هر چه همین تقریر ایشان میکنند و ثانیا بر تقدیر تسلیم تمامیت تقریب صاحب رساله که بسیاری
از مسایل قیاسیه مجتهدین را داخل بدعات شرعیه میکنند و برای تایید خود ذکر آن می نماید لغویت بیان پریشان از تعیین
نمی توان دریافت **قوله** اما تقیید مسایل قیاسیه اجماعیه مجتهدین الخ **اقول** تقریر و تحقیق مستندین صاحب رساله
که بدعت حسنه غیر محدود است و مدار حکم بآن بر عدم مزاحمت سنت و اندراج در عمومات شریعت و تضمن خیر و برکت است
پس بنا بر این بنا حصول شرایط اجتهاد ضروری نیست این را قیاس گفتن نتوان گفت بلکه اجرای حکم عمومات اقوال شارع و مجتهدین
بر افراد جزئیه آنها همچنانکه فهم احکام از مانند ظاهر و مفسر هم مختص بمجتهدین نیست علامه طحطاوی در بحث اثبات سنیت ذکر تسمیه
در بدایت کل کتاب بطور اعتراض و جرح نوشته فان قیل استنباط الحکم الشرعی من الادلة انما هو منصب المجتهد در ذیل جوابش گفته
و اما فهم الاحکام من نحو الظاهر و النص و المفسر فلیس مختصا به بل یقدر علیه العلماء الاعلام منه الخ علامه شامی در بحث جواز رفع
اصوات بتکبیر بتقیید تبلیغ منفرد بدون زیادت رفع صالح یا اظهار نغمات ملحق بکلام نوشته و حیث کان مناط الفساد
عند الکون اللفظ افید به معنی لیس من اعمال الصلوٰة کان ذلک قاعدة کلیة یندرج تحتها افراد جزئیة منها مسئلتنا هذه
اذا اشکلت اذا لم یقصد الذکر بل بالغ فی الصیاح لاجل تحریر النغم و الاعجاب بذلک یکون قد افاد به معنی لیس من اعمال الصلوٰة
ولا یکون ذلک من القیاس بل هو تصریح بما تضمنه کلام المجتهد او دل علیه دلالة المساواة الخ ازینجا که کافه علمای محققین
مستندین صاحب رساله با وجود عدم دعوی اجتهاد و عدم تخصیص مجتهدین در بسیاری از امور مخصوصه بلحاظ بودن آنها از افراد
مستحسنات عامه و نه مزاحم بودن آنها بکدام سنت حکم باستحسان فرموده اند بالجمله حکم باستحسان مستحسنات مخصوصه بشرط عدم مزاحمت
و مخالفت کافه علما روا میدانند از عهد مجتهدین تا بحال بوده آمده اند اگرچه موافق مذهب اسماعیلیه این همه علمای کرام ضال و گمراه باشند

قوله منها ما اخرجه المسلم قال رسول الله صلعم من عمل عملا لیس علیه امرنا فهو رد الخ **اقول** درین حدیث شریف ہمچنانکه در حدیث
من احدث فی امرنا ما لیس منه فهو رد و دیگر احادیث شریفه حسب تفسیر و شرح ائمه دین ہیچگونه تائید ملت اسماعیلیه نجدیه نیست بلکه بتصریح
جمهور ائمه دین سوالله اسماعیلیه را از بیخ و بن بر میکند باری اگر صاحب رساله را از ان سر و کاری نیست تا ببیند که قطب اسماعیلیه در صراط مستقیم
در شرح حدیث شریف نوشته اند در لفظ ما لیس منه بیان اشاره ہی اسکی طرف که نکالنا اوس چیز کا که مخالف کتاب و سنت
کی ہو بدعت ہی الخ و کفی بحجته علیهم از ہمین جا مطلب دیگر احادیث را که بی فهمیده وارد نموده باید فهمید حالا حال ایراد آثار باید دید
قوله منها ما قاله صاحب احکام الاحکام ان ابن عمر رضه قال فی صلوة الضحی انها بدعة الخ **اقول** ہر چند این اسماعیلی از سفاہت
خود این قول حضرت ابن عمر رضه در ذیل بدعت شرعیه که حسب تفسیر او اش قابل انقسام نیست و مستلزم ضلالت است آورده لاکن نفهمیده
که اگر حضرت ابن عمر رضه اقرار بدعت بودن صلوة ضحی نموده اند بار باستحسان آن بدعت نیز تصریح فرموده اند پس موجب
مذهب اسماعیلیه جهت استحسان بدعت شرعیه البته معاذ الله تعالی در ایمان شان خللی آمده باشد در نیصورت استدلال بقول آنحضرت
رضی الله عنه نمودن بیخ خود بر کندنست ندانم که طایفه وہابیه را با چه و اد عار و بیداری چه عداوت بصحابه کرام مسطور است
که بنا فتنا نه لب بتعظیم میگشایند و معهذا جا بجا مطاعن راجع باقوال و افعال آنحضرات مینمایند عن مجاهد قال دخلت انا
و عروه ابن الزبیر المسجد فاذا ابن عمر رضه جالس عند حجرة عائشة رضه و الناس یصلون فی المسجد فسالناه عن صلوتهم فقال
ابن عمر رضه بدعة و نعمت البدعة و قال ایضاً رضی الله تعالی عنه ما ابتدع المسلمون افضل من صلوة الضحی کذا فی الفتح و سفر السعادة
و غیرها مخفی مباد که در ایام صحابه کرام که جوق جوق انام داخل اسلام میشدند و مر عوام را تمیز احکام حاصل نبود و جدا کردن فرض
از سنت و سنت از مستحب بے اظهار آنحضرات رو نمی نمود بسیاری از آنحضرات حسبنات خود گاہی بر امور خیر با وجود تصریح فضیلت
و استحباب آن عمل بدان اطلاق بدعت و محدثه میفرمودند بسیاری از آنحضرات بسیاری از مستحبات مسنونه را بنیت تسهیل عبادات بندگان
ترک مینمودند و بعضی ازین ہم ترقی فرموده بنا بر التزام و مداومت مستحبات و اعلان و اظهار نوافل عبادات بر دیگران از صحابه و
تابعین انکار شدید مینمودند مگر این ہمه بنظر تحقیق مسلک استحباب خیریت و جواز و اباحت بلکه مانع فضیلت مداومت ہم نیست
چه جای آنکه مستلزم حرمت و موجب ضلالت گردد قال فی غنیة الطالبین قد ورد عن بعض الصحابة انکار صلوة الضحی من ذلک
ما روی ابن المبارک من اصحابنا باسناده عن ابن عمر رضه انه قال ما صلیت منذ اسلمت الا ان اطوف بالبیت و انها البدعة و نعمت
البدعة و انها لمن احسن ما احدثه الناس و کان ابن مسعود رضی الله تعالی عنه یقول فی صلوة الضحی یا عباد الله لا تحملوا الناس
علی ما لم یحملهم الله فان کنتم لا بد فاعلیها فصلوها فی بیوتکم و کل هذا لا یدل علی رد ما قد سنا ذکره من الفضائل الواردة فی فعلها
انما ارادوا ذلک لیلا یشتبه بصلوة الفرض فیعتقد الناس وجوبها و لیس کل الناس سواء فی نشاط العبادة فطلبوا التسهیل
علیهم الخ در غنیة المستملی آورده و روی عن علی بن ابی طالب رضه انه کان یمشی خلف الجنازة و ابو بکر و عمر رضی الله عنهما یمشیان
امامها فقال علی رضه ان فضل الماشی خلفها علی الماشی امامها کفضل الصلوة المکتوبة علی النافلة و یروی کفضل صلوة

الجماعة علی صلوة الغد وانهما لیعلمان ان لکنهما یسهلان علی الناس رواه سعید بن منصور والحافظ الطحاوی الخ ونیز دران
دربیان اثبات الوہیت انحراف مصلی از جانب یمین قبله نوشته ومافی الصحیحین وغیرہما من حدیث ابن مسعود رض قال لا یجعل
احدکم للشیطان شیئاً من صلوته یری ان حقاً علیه ان لا ینصرف الا عن یمینه لقد رأیت رسول الله صلعم کثیراً ینصرف عن یساره
لا یعارض ذلک لان فعله صلعم ذلک تعلیماً للجواز مع محبته للتیامن واعتیاده به ومراد ابن مسعود رض فانه انما نهی عن ان یری
الانصراف عن الیمین حقاً لا یجوز غیره الخ ودر حواشی بیان اذان ثالث جمعه که از محدثات حضرت عثمان رض است نوشته عن
ابن عمر رض انه قال للاذان الاول یوم الجمعة بدعة فیحتمل ان یکون قال ذلک علی سبیل الانکار وان یکون اراد انه لم یکن
فی زمنه علیه الصلوة والسلام لان کل ما لم یکن فی زمنه صلعم یسمی بدعة لکن منها ما یکون حسناً ومنها ما یکون غیر ذلک الخ از ممکن
مقام حال استدلال بدیگر آثار حضرت ابن عمر وابن مسعود وغیرہما رضی الله تعالی عنهما باید فهمید اما برای زیادت تفهیم تعرض بکلیه
روایت دیگر ہم نموده میشود تا معلوم گردد که ایراد ایشوره آثار دربحث بدعت شرعیه که نزد او منحصر در ضلالت است کمال جہالت سفاہت
قوله روی عن مجاهد قال دخلت مع عبد الله ابن عمر مسجداً قد اذن فیه فثوب المؤذن الخ اقول ملا علی قاری در شرح موطا
امام محمد فرموده روی الترمذی وابن ماجة من حدیث ابی لیلی عن بلال قال امرنی رسول صلعم ان لا اثوب فی شیٔ من الصلوة
الا فی الفجر ولهذا قال اصحابنا المتقدمون ان التثویب یکره فی غیر الفجر الا ابا یوسف فانه لم یکره فی حق امراء زمانه لاشتغالهم
بامور المسلمین وقال اصحابنا المتاخرون انه حسن فی کل صلوة الخ پس اولا انکار حضرت ابن عمر رض عنه بر خصوص امریکه بظاهر
مزاحم ومخالف کدامی حدیث شریف باشد سود بمذهب طائفه اسماعیلیه نیست که بنا بران هر امری را که سنت نباشد با وجود عدم مزاحمت
ومخالفت کدامی حکم شارع وبا وجود استحسان ائمه دین موجب ضلالت بلکه مثل شرک خلل انداز اصل ایمان اعتقاد نموده آید پس
باستدلال این اثر ابن عمر رض خود پسند گردیدن واز استحسان می عبارت رضی الله تعالی عنه بسیاری امور را با وجود اطلاق بدعت
واقرار عدم ثبوت از سنت چشم پوشیدن محض سفاهت است واز همین قبیل است ذکر دیگر بسیاری از آثار که انکار مجتهدی بحسب اجتهاد
خود امری را بخیال لزوم مزاحمت کدامی امر مخصوص محدود شرعی وبلحاظ مخالفت کدامی سنت ماثوره اسماعیلیه را در اثبات عقیده
مخترعه شان مفید نیست وثانیاً درین خصوص یعنی مسئله تثویب هم هرگاه بسیاری از ائمه دین بحکم استحسان فرموده اند پس حکم
بدعت شرعیه چنانکه اسماعیلیه بیجا نموده اند بران جاری نمودن مردود است قوله ان ابن عمر رض الی قوله ابتدع الیهم فاجرهم
انها بدعة الخ اقول ازین اثر هم تائید عقیده اسماعیلیه ثابت نیست اولا که حضرت ابن عمر رض در بیان امریکه دیگران انرا
سنت پنداشتند سنت نبودن آن امر خاص تعلیم فرمودند نه آنکه عموماً وکلیتاً بر هر امریکه سنت نباشد با وجود عدم مزاحمت
وبا وجود دخول در عمومات مندوبات حکم لزوم ضلالت فرموده باشند وثانیاً در خصوص این امر هم هرگاه که در مذهب
امام شافعی ودیگر بسیاری از صحابه وتابعین ندب وسنیت آن ثابت است پس بر مرتکب این فعل بلکه بر قائل ندب وسنیت آن
حکمی که اسماعیلیه بر مرتکب بدعت شرعیه لازم نموده اند تصور نمودن محض سفاهت است واستدلال بقول حضرت ابن عمر رض

برای تائید اسماعیلیه نمودن مبتنی بر حماقت است و در سفر السعادة گفته ابن حزم میگوید فرض است این اضطجاع بر مصلی تا اگر این
خفتن میان سنت و فرض ترک کند فرض نماز وی باطل باشد و بعض از علماء در نصرت این مذهب یک جلد تصنیف کرده اند
و جمعی از مشایخ طریقت باین قول قایل اند و جماعتی از علماء بکراهت آن قایل و از ابدعت شمارند و جماهیر علماء طریق مستقیم
توسط اختیار کرده اند و باستحباب قایل شده اند الخ **قوله** وقال فی القنوت الذی کان یفعله الناس فی عصره انه بدعة الخ
اقول اولاً که افعال صلوة و هیئت آن اصل دران توقیف و تحدید است پس اگر براو فعال امر بطور سنیت در نماز با وجود عدم
ثبوت آن دران موضع از سنت انکاری حسب فهم مجتهد بسبب لزوم مزاحمت هیئت محدوده نموده آید موید مذهب طائفه اثنا عشریه
نیست که در هر امر گو محدود و مقید بقیود نباشد با وجود عدم مزاحمت بفعل شارع حکم لزوم ضلالت بطور اسماعیلیه نموده آید
و ثانیاً و خصوصاً این امر هم حکم بدعت شرعیه بودن حسب تفسیر مختار صاحب رساله صحیح نیست چه در مذهب امام مالک و امام شافعی و
بسیاری از صحابه و تابعین عدم کراهت آن ثابت است پس بر مرتکب آن بالخصوص هم حکمی که اسماعیلیه برای بدعت شرعیه لازم کرده اند
باطل است **قوله** عن علی رضی الله تعالی عنه انه خرج الی المصلی فرای قوما یصلون الخ **اقول** اولاً که روایت منع و نهی را
معارض است آنچه بسیاری از مفسرین و فقهاء در باب عدم نهی و منع از حضرت وی رضی الله عنه روایات در کتب خود آورده اند
در تفسیر کبیر آورده عن علی رضی الله عنه انه رای فی المصلی اقواما یصلون فقال ما رایت رسول الله صلعم یفعل ذلک فقیل
الا تنهاهم فقال اخشی ان ادخل تحت قوله ارایت الذی ینهی عبدا اذا صلی الخ و ثانیاً درین امر در سلف اختلاف بوده است
بعض ائمه دین از صحابه و تابعین عادت بخواندن نماز تطوع قبل از عید میداشتند و جایز میفرمودند و بعض دیگر برای اظهار
اینکه کسی این را سنت نداند ترک می نمودند و بعض دیگر حسب اجتهاد خود قایل کراهت تنزیهی هم بودند که تفصیلش در شروح موطا
امام مالک علیه الرحمة باید دید و قاضی خان فرموده و عن بعض الصحابة انهم کانوا یتطوعون قبل صلوة العید الخ و
و قطع نظر ازین همه از نفس روایات اثر حضرت علی رضی الله تعالی عنه که مشغول بودن مردمان باین فعل بلفظ قوم و اقوام
ثابت است مردمان نمودند و دران زمان غیر صحابه و تابعین نبودند پس مسائل فرعیه اجتهادیه را که دران ائمه دین از صحابه و تابعین و دیگر
مجتهدین بدلایل شرعیه حسب اجتهادات خود اختلافها دارند داخل بدعت شرعیه کما زاغه مخترع در ضلالت میگوید گردانیدن
و دران تائید اسماعیلیه علیهم ما یستحقون نمودن باطل از جملهٔ اباطیل است که بهین نافهمی او بسیاری از مبطلین رفته است در شرح مقاصد بعد ذکر اختلافات
ماتریدیه و اشعریه گفته والمتقدمون من الفریقین لاینسب احدهما الآخر الی البدعة والضلالة خلافا للمبطلین حتی ربما جعلوا الا
فی الفروع ایضا بدعة و ضلالة کالقول بحل متروک التسمیة عمدا و عدم نقض الوضوء بالخارج من غیر السبیلین و جواز النکاح بدون الولی
والصلاة بدون الفاتحة و لا یعرفون ان البدعة المذمومة هو المحدث فی الدین من غیر ان یکون فی عهد الصحابة والتابعین
و لا دل علیه الدلیل الشرعی الخ درین مقام فایده دیگر هم ذکر کردن ضرور است و آن اینکه مسائل فرعیه اجتهادیه ائمه دین را که آنحضرات
از موارد وسط الاحادیث و مقاصد شارع اخذ نموده حکم جواز فرموده اند بسیاری از نادانان از نافهمی خود صرف الفاظ که اجمی

حدیث دیده واز دیگر احادیث بلکه مقصد همان حدیث چشم پوشیده حکم ائمه دین را مخالف شریعت و مزاحم سنت قرار میدهند
و اختلاف ائمه امت را که صریح رحمت است هم مایه شقاق ضلالت می نهند و تابعین آنحضرات را ضالین و مبتدعین میگویند منشاء
اینهمه خرافات جهالت است پس درینجا برای تنبیه بر روایت یک حدیث کفایت میکنیم امام محمد اسمعیل بخاری علیه الرحمة در صحیح خود در روایت
فرموده حدثنا عبدالله بن محمد بن اسماء قال حدثنا جویریة عن نافع عن ابن عمر قال قال النبی صلعم لنا لما رجع من الاحزاب لا یصلین احد العصر
الا فی بنی قریظة فادرک بعضهم العصر فی الطریق وقال بعضهم لا نصلی حتی ناتیها وقال بعضهم بل نصلی لم یرد منا ذلک فذکر ذلک
للنبی صلعم فلم یعنف احدا منهم الحدیث **قوله** منها ما اخرجه البخاری عن ابی بکر الصدیق الخ **اقول** ازین هر دو اثر هم هیچگونه مذهب
اسمعیلیه ثابت نگردیده بلکه بطلان مذهب اسمعیلی ثبوت رسیده که از جواب حضرت عمر و حضرت صدیق اکبر رضی الله عنهما بتسلیم حضرت زید رضی الله عنه
ثابت شد که عدم فعل آنحضرت صلعم مر امری را مستلزم عدم جواز آن امر و ممنوعیتش نیست و امریکه خیر باشد فعل آن بقصد خیر اگرچه آنحضرت
صلعم نکرده باشند حرام نیست باقی ماند اطلاق لفظ بدعت پس بر حاشیه نسخه صحیح بخاری مطبوعه مطبع احمدی از لمعات نوشته **قوله**
هذا والله خیر فیه انه بدعة حسنة ومن البدع ما هو واجب ومنه ما هو مستحب الخ و از طیبی آورده فیه اشعار ان من البدع ما هو حسن
و خیر الخ **قوله** عن حفص بن عاصم قال کنت مع ابن عمر فی سفر الخ **اقول** درین اثر حضرت ابن عمر هیچ اصلا مذکور نیست که کسیکه
سوای دو رکعت در سفر تطوع خواهد شود گمراه خواهد شد تا اسمعیلیه را مفید باشد بلکه در حاشیه صحیح بخاری مطبوعه دهلی آورده
قال الترمذی اختلف اهل العلم بعد النبی صلعم فرای بعض اصحاب النبی ان یتطوع الرجل فی السفر وبه یقول احمد واسحاق ولم تر طائفة
من اهل العلم ان یصلی قبلها ولا بعدها ومعنی من لم یتطوع فی السفر قبول الرخصة ومن تطوع فله فی ذلک فضل کثیر وهو قول اکثر
اهل العلم یختارون التطوع فی السفر الخ بلکه در مشکوة شریف روایت کرده عن نافع قال ان عبدالله ابن عمر کان یری ابنه عبیدالله
یتنفل فی السفر ولا ینکر علیه رواه مالک بالجمله آوردن اینگونه آثار در عدم رخصت بدعت شرعیه از کمال نافهمی است **قوله** روایات تفسیریه
نیز تائید این تفسیر میکند الخ **اقول** قطع نظر از عدم وثوق بر صحت نقل طائفه اسمعیلیه خیانت و خدیعت شعار ایشان است امثال
روایاتیکه آنحضرت در رسائل خود آورده اند از ان اقوال هرگز تائید تفسیر مقبول شان حاصل نمیگردد و چه در بعض اقوال دلیل کراهت
و بدعت عدم نقل از جناب سرور کائنات و صحابه کرام و تابعین عظام متوهم میگردد و ظاهر است که بر تقدیر تسلیم آن روایات تمامی
تقریب مستحسنات تبع تابعین و دیگر مجتهدین البته ضلالت خواهند شد و از بعض روایات عدم نقل از آنجناب صلعم و اصحاب یعنی اوشان
دلیل بدعت بودن ظاهر میگردد که برین تقدیر مستحسنات تابعین هم بدعت شدند و از بعض اقوال مورده رسائل این طائفه مفهوم میگردد
که محض عدم نقل از آنجناب رسالت مآب صلعم دلیل بدعت بودن است برین تقدیر مستحسنات صحابه کرام هم داخل بدعت شرعیه میشوند که
در ضلالت است ایشان همچو اقوال پریشان تائید خود فهمیدن محض سفاهت است چه این اقوال صریح مخالف تحقیق و تفسیر مختار صاحب رسالت
و ثانیا از حکم بعض علما بکراهت امری در کدامی مسئله جزئیه فرعیه اصل عقیده مخترعه اسمعیلیه که صاحب رساله ادعاء اجماع بر آن نموده
چگونه ثابت شود علی الخصوص وقتیکه اکابر معتمدین صاحب رساله در کتب متداوله مشهوره بر بسیاری از سائل امور مذکوره و امثال آنها

بجهت دخول و اندراج در عمومات شریعت و عدم مزاحمت و مخالفت سنت با وجود اطلاق بدعت و عدم نقل از سنت
بلکه با وجود عدم نقل از صحابه و تابعین و تبع تابعین حکم باستحسان و استحباب فرموده باشند **قوله** برین تفسیر انقسام بدعت لازم نیاید
الخ **اقول** باطل محض است چه امور بسیار که صاحب رساله درین تفسیر مندرج میگرداند صحابه کرام و دیگر ائمه اعلام با وجود اطلاق بدعت
حسن و مستحب فرموده اند **قوله** لهذا قائلین تقسیم بدعت تفسیر بدعت مذمومه همین مفاد کرده اند الخ **اقول** صاحب رساله که در تفسیر مذکور
لفظ ثبوت آورده حسب تفسیر محقق مفاد از آن ثبوت بخصوص بدلیل خاص است و قائلین تقسیم بدعت در تفسیر بدعت مذمومه نفی ثبوت بوجه عام
معتبر داشته اند و نیز بلزوم مخالفت و مزاحمت و اندراج تحت ممنوعات مقید داشته اند چنانچه صاحب رساله خود از ابن حجر مکی سابق ازین آورده
ما احدث علی خلاف امر الشارع و دلیله الخاص و العام الخ حجة الاسلام در احیاء العلوم آورده انما البدعة المذمومة ما تصادم السنة القديمة
او یکاد یفضی الی تغییرها الخ امام عینی در شرح صحیح بخاری شریف آورده ان کانت تندرج تحت مستحسن فی الشرع فهی بدعة حسنة و ان کانت
مما تندرج تحت مستقبح فی الشرع فهی بدعة مستقبحة الخ ازینجاست که گنجایش تقسیم بدعت از اقوال شان ظاهر است از عهد صحابه کرام الی
هذه الایام بسیاری از امور را که حسب تفسیر صاحب رساله و تفسیر محقق بدعت شرعیه اند با وجود اطلاق بدعت حسن و مستحسن فرموده اند **قوله**
منکرین تقسیم چنین محدث را بدعت نمیگویند الخ **اقول** کذب محض است قطع نظر از تصریحات دیگر علماء اعلام درهمین صفحه که حواله علامه ابن
حجر مکی و ملا علی قاری نموده بر اهل علم مخفی نیست که اینها بسیاری از امور را بدعت حسنه میگویند که از انجمله است اهتمام مجالس و کار حضرت سید ابرار
و ادای انواع عبادت بجهت اظهار شکر نعمت در ایام ولادت با سعادت و معهذا منکرین ابطال آن مستحسنات مینمایند بطوریکه علی الاطلاق مبطل جمله
مستحسنات آنحضرت بر تقدیر تمامیت خواهد گردید پس این ادعا که چنین محدث را که قائلین تقسیم همان محدث را بدعت حسنه میگویند منکرین تقسیم
بدعت نمیگویند بلکه داخل سنت میدارند بطلانش بثبوت رسید **قوله** ازینجا معترض شد که محدثیکه بدلیلی از دلائل شرعیه ثابت نباشد
بالاجماع بدعت حسنه نبود الخ **اقول** از ماقبل بثبوت رسیده که صحابه کرام و غیرهم بسیاری از امور را بدعت حسنه فرموده اند با وجودیکه
صاحب رساله آن امور را داخل در معنی مختار خود میکند پس در معنی ثبوت و عدم ثبوت که حکم حسن و قبح متفرع بر آنست اصحاب رساله را با کابر
دین خلاف و شقاق است ادعای اجماع و اتفاق چه معنی دارد **قوله** نزاع در تقسیم بدعت و نفی تقسیم آن صرف لفظی باشد **اقول**
بر مذهب طائفه اسماعیلیه که ما ورای سنت آنحضرت صلعم را بدعت شرعیه مستقبحه قرار میدهند و بسیاری از امور را با وجودیکه صحابه کرام
و مجتهدین عظام از بدعات حسنه شمرده اند در امثال آن دار و میکنند و باستدلال عدم فعل بلکه عدم نقل از آنحضرت صلعم علی الاطلاق
حکم ضلالت لازم می نمایند صریح نزاع حقیقی است تا آنکه حکم بخلل اندازی اصل ایمان مثل شرک بر بدعات حسنه جاری میسازند و ثانیاً
بر مذهب مختار صاحب رساله گو عدم نقل بلکه عدم فعل آنحضرت صلعم بلکه عدم فعل صحابه هم دلیل مخالفت نمی تواند شد اما معهذا موافق بیان شان
نزاع لفظی نمیتواند شد بچند وجوه اولاً محققین قائلین تقسیم بدعت حسنه را غیر محدود میدانند بدلیل حدیث شریف چنانکه از مستندین صاحب
رساله نقل نموده خواهد شد و ثانیاً حکم بدعت حسنه را منحصر موقوف بر قیاس و اجتهاد مجتهدین سابقین و تخصیص شان نداشته اند کما مر و سیجی
و ثالثاً بر تقدیر بافیست که امور یکه حسب تفسیر و تصریح صاحب رساله داخل بدعت شرعیه بوده اند بالاجماع مذموم و قبیح و ضلالت بوده باشند

چنانکه ادعای او ست حالانکه بر همچو امور صحابه کرام و دیگر ائمه اعلام با وجود اقرار و اطلاق بدعت تصریح حکم استحسان فرموده اند **قوله** حسن تفسیر یکه موجب تقسیم نیست الخ **اقول** بر اولی الالباب مخفی نیست که صاحب رساله بر کناره فهم رسیده باز در صحرای جهالت آواره گردیده هرگاه حسب فهم او ما بین اهل تفسیرین نزاع حقیقی نیست پس حکم به تفرقه حکم حسن و قبح و صحت و بطلان چه معنی دارد علاوه برین استعمال اطلاق بدعت از صحابه کرام و تابعین عظام و دیگر مجتهدین اعلام بر اموریکه بخصوصها نزد شان از سنت نبوده اند معهذا اوشان حکم باستحسان آنها فرموده اند و نیز تقسیم بدعت بنظر احکام شرعیه که از ائمه مجتهدین منقول است کافیست بر احسن تفسیر یکه موجب تقسیم است باقی ماند اینکه اطلاق بدعت بمعنی لغوی باشد پس مخفی نیست که اطلاق بدعت بطور لغت بر خصوص سنت هم میتوان نمود با وجودیکه آنحضرات بر نفس سنن آنحضرت اطلاق نمی فرمودند بلکه در مقابله آن با وجود استحسان اطلاق این لفظ نمودند پس ظاهر گردید که این معنی خاص یعنی مالیس سنته رسول الله صلعم که مورد تقسیم است البته معنی اصطلاحی اهل شرع است نه لغوی کما لا یخفی علی اهل التحقیق **قوله** صحت انتاج کلام الخ **اقول** ائمه اهل سنت که موجب تقییدات و تخصیصات دیگر احادیث تقسیم نموده اند و تفسیر بطوری نموده اند که مورد تقسیم گردد بر ان تقدیر هم انتاج باطل نمیشود و الزام بطلان مضمون حدیث بر ائمه دین نهادن مبتنی است بر ندیدن کلام شان و نفهمیدن مرام شان معنی فقره اول اینکه هر محدث یعنی امریکه مزاحم سنت باشد بدعت سیئه است و معنی فقره ثانیه اینکه هر بدعت سیئه ضلالت است شیخ عبدالحق در شرح سفر السعادة در شرح حدیث مذکور نوشته و هر امر محدث و بدعت که مخالف سنت و مغیر آن باشد گمراهی است الخ ملا علی قاری در مرقات آورده قال فی الازهار کل بدعة ای سیئة ضلالة لقوله صلعم من سن فی الاسلام سنة حسنة فله اجره و اجر من عمل بها الخ اگر قائلین تقسیم هر محدث مخالف سنت را بدعت سیئه و هر بدعت سیئه را ضلالت نمی گفتند تا البته این الزام بر کلام آن ائمه اعلام از مجتهدین عظام و غیرهم میتوان نهاد و بدونه اصعب من خرط القتاد و ما اند تعدد اصطلاحات و اختلاف محاورات و استعمال الفاظ بچند معنی پس بر ماهر کتب شرعیه خوب آشکار است که انکار از آن و اعتراض بر آن کار جاهلان سفاهت شعار است **قوله** تذنیب چون تقسیم بدعت امر غیر محمود است لهذا اکابر علماء و صلحاء باجتناب از بدعت و محدث الخ **اقول** این تذنیب عجیب لیست تذنیب خویش قطع نظر از آنکه استعمال لفظ بمعنی خاص بر قسم خاص منافی تقسیم بمعنی عام نیست العجب که ازین حکم اکابر علماء و صلحاء تقسیم بدعت امر غیر محمود شود حکم بیان اکابر علماء و صلحاء بلکه سلف و خلف آنها بجواز بلکه استحسان بسیاری از امور با وجود اطلاق محدث و بدعت مردود شود قول امام شافعی رح که نقل کرده به بینید که حافظ بیهقی و امام نووی و علامه ابن حجر و غیرهم از امام شافعی روایت نموده اند قال رضی الله تعالی عنه المحدثات من الامور ضربان احدهما ما احدث مما یخالف کتابا او سنة او اثرا او اجماعا فهذه البدعة الضلالة و الثانی ما احدث من الخیر لا خلاف لواحد من هذه و هی غیر مذمومة و همچنین بقول امامنا الاعظم که ذکر کرده در رساله نامطبوعه خود به بیند که از کافی در مسئله تعریف از حضرت امام اعظم منقول آورده انه لیس بسنة و انما هو حدث احدثه الناس [illegible]

غنیہ کہ آوردہ ببینید کہ در بیان غنیۃ الطالبین گفتہ وینبغی للامام ان لا یدخل فی الصلوٰۃ ولا یکبر حتی ینوی الامامۃ بقلبہ
وان یتلفظ بذلک بلسانہ کان احسن الخ حالا دریافت نماید کہ تلفظ نیت بزبان بمذہب مقتدایان او شرعاً بدعت است یا نہ و نیز
مقتدایان او بر فعل بدعت چہ حکم نمودہ اند فضلا عن استحسانہا و اعتقاد جوازہا بلحاظ اختصار رسالہ کہ مانع تطویل است بہمین قدر
اکتفا رفت اگر اقوال ائمہ دین درین باب جمع نمائیم کتابی از بس ضخیم مرتب گردد وکثیر من اقوالہم مشہورۃ فی رسائلنا مسطور **قولہ**
در ابتدا مائۃ سابعہ گردیدہ و اول موجد و مخترع آن از ملوک شاہ اربل شدہ و از علما عمر بن محمد بودہ الخ **اقول** انتہی کلام صاحب
سیتیز شامیہ وغیرہ انچہ نوشتہ ہمین قدر ظاہر کہ اول کسیکہ در موصل این فعل کردہ شیخ عمر بن محمد ملا بودہ و از ملوک والا شاہ اربل اقتدا
بشیخ نمودہ پس اقرار صاحب رسالہ ازین قدر دعوی صاحب رسالہ بثبوت نرسیدہ **قولہ** کسیکہ از علما در ان زمان تائید شاہ درین عمل
بجا ساختہ الخ **اقول** گو تصنیف رسالہ در ان زمان صرف این وجہ نمودہ باشد اما تائید شاہ درین عمل از علما رسیدہ …
سیتیز شامیہ آوردہ وقد اثنی علیہ الائمۃ منہم الحافظ ابو شامۃ شیخ النووی وقال مثل ہذا احسن ما ابتدع وشکر فاعلہ وقد اثنی علیہ الخ
و حافظ سیوطی در رسالہ خود آوردہ حضر عندہ العلماء والصالحون من غیر نکیر الخ **قولہ** فسق شاہ اربل الخ **اقول** ولا ہر حنفیہ
بشہادت مستندین صاحب رسالہ مثل حافظ سیوطی وغیرہ صلاح و علم و عدالت شاہ اربل ثابت ہستند ان نمودہ اما ضرورت تطویل رسالہ
بسط این بحث مفقود چہ عدالت و جلالت … معتمد بودن اکابر علما و کاملین و اولیاء صالحین از فقہا و محدثین …
محافل برکات منازل فرمودہ اند کافی و وافی است برائے اثبات اصل مقصود مثل امام جزری و شیخ عمر بن محمد موصلی و ابو زرعہ عراقی و
حافظ عسقلانی و حافظ سیوطی و امام حلبی و علامہ ابن حجر مکی و ملا علی قاری و شیخ عبد الحق دہلوی وغیرہم … کہ نام … در
سطر رود اگر صاحب رسالہ ہمہ این حضرات معہ دیگر سلف و خلف را نیز کہ حامل عرش دین اسلام و ناقل شرع حضرت سید الانام صلعم اند …
مستحباب این عمل و دیگر بدعات حسنہ فاسق و مبتدع و گمراہ بلکہ حسب عقیدہ عامہ طائفہ خارج از اصل ایمان شمارد تا برین تقدیر …
روایت … ثانیاً از استعمال غنا وغیرہ علی الاطلاق جزم حکم فسق قطعی شاہ اربل نمودن موافق تحقیق
مستندین صاحب رسالہ غیر صحیح است … مائۃ المسائل در جواب سوال سیزدہم غنا مجرد از آلات لہو را در امور یکہ در شرع … جائز …
نزد قبر وارد نشدہ داخل کردہ و شاہ عبد العزیز صاحب در جواب سوالات عشرہ نوشتہ در استماع سماع غنا مجرد از ملاہی در مذہب حنفی …
مختلف است … کہ جائز است و احادیث کثیرہ موید این روایت اند الخ و شاہ ولی اللہ … محدث … بالدف …
وقت … علامہ شامی در حاشیہ در مختار … نوشتہ وہذا یفید ان آلۃ اللہو لیست محرمۃ
بعینہا بل لقصد اللہو بہا اما من سامعہا او من المشتغل بہا وبہ تشعر الاضافۃ الا تری ان ضرب تلک الآلۃ بعینہا حل تارۃ وحرم اخری باختلاف
النیۃ والامور بمقاصدہا وفیہ دلیل لسادتنا الصوفیۃ الذین یقصدون بسماعہا امورا ہم اعلم بہا فلا یبادر المعترض بالانکار کیلا
یحرم برکتہم فانہم السادۃ الاخیار **قولہ** قال ابن خلکان الخ **اقول** اثبات ادعا فسق شاہ اربل از تاریخ ابن خلکان محض تہمت …
اول تقریر حال سلطان ملوک مختصر از بیان تاریخ ابن خلکان باید شنید اما سیرتہ فقد کان لہ فی فعل الخیر غرائب لم یسمع ان احدا فعل …

فی ذلک ما فعله لم یکن شیء فی الدنیا احب الیه من الصدقة وکان له کل یوم قناطیر مقنطرة من الخبز یفرقها علی المحاویج وکان قد بنی اربع
خانقاهات للزمنی والعمیان وکان یاتیهم فی کل سنة ویسأل عن احوالهم وبنی مدرسة رتب فیها فقهاء الفریقین من الشافعیة والحنفیة وکان یسیر کل سنة
دفعتین جماعة الی بلاد الساحل لیفتک بها اساری المسلمین من ایدی الکفار وکان یقیم کل سنة سبیلاً للحاج وهو اول من اجری الماء الی جبل
عرفات لیلة الوقوف الخ وبعد جا لاجود وجهاد و دیگر خصائل آن نوشته ولو استقصیت فی تعداد محاسنه لطال الکتاب فی شهرة معروفه
غنیة عن الاطالة الخ باقی ماند حرف سماع غنا پس حال آن چنین بیان فرموده وکان یعمل السماع ولم یکن له لذة سوی السماع فانه کان لا یتعاطی المنکر الخ
اگر صاحب رساله را از دیانت سرو کاری بود حوالهٔ اثبات فسق سلطان بقاضی القضات علامه ابن خلکان نمی نمود فقیر میگوید که اشد
غنا و سماع و لهو و لعب افواج و لشکر غازیان که بآلات طبول وغیره میکنند جزم حکم فسق نمودن باطل محض است چه این در حقیقت اظهار
قوت و شوکت و جمعیت لشکر اسلام است و لعب لشکر و غنا و سماع افواج غازیان از احادیث صحیحه هم ثابت است از ینجاست که ملا علی قاری در مرقات
نوشته قال النووی اجازت الصحابة غناء العرب الذی فیه انشاد و ترنم و حداء و فعلوه بحضرته صلعم و بعده و مثله لیس بحرام حتی عند القائلین بتحریم
الغناء الی آخره قطع نظر از همه این وآن حضرت رساله را اینقدر انصاف نماید که قاضی القضات علامه ابن خلکان قائل متصف بودن سلطان
بمحاسن خوبی هاست یا قائل اتصاف آن بفسق و امور منکره بالجمله حوالهٔ ابن خلکان برای اثبات قبایح و ذمایم سلطان ببطلانش از بس بعید
ظاهر است و عیان **قوله** و حرمت غنا الخ **اقول** اولا این تطویل درین مقام محض لاطائل است و ثانیا از قول سابق به ثبوت رسیده
که حکم جزم بفسق علی الاطلاق نمودن حسب تحقیق مستندین صاحب رساله باطل است غایت بحث همین قدر است که نزد محققین مذهب ما غنا
و سماع لهو درست نیست اما بر اهل مذاهب دیگر حکم فسق و ضلالت هم درین مسئله اختلافیه درست نیست و دیگر اینکه بنام منها و جامع الغناء
وغیره آورده الغناء واستماع الملاهی و ضرب المزامیر و الرقص کلها حرام و مستحلها کافر الخ اقول معلوم نیست که موافق دین و ایمان
مستند خویش در حق شیخ المشایخ خود ابن حزم ظاهری هم این حکم بتکفیر یا تبدیع و تفسیق عنایت میفرماید یا نه **قوله** اما ابن دحیه
الخ **اقول** تطویل کلام درین مقام هم خارج از اصل مرام است اولا استحسان عمل مجالس ذکر مبارک بر ابن دحیه غیر مقصود است
بلکه از دیگر اکابر ائمه اسلام و اولیاء کرام و فقهاء و محدثین عظام هم معروف و مشهور است و ده هم پیمایه را زانکار محدثین منقدین نقاد
ابن دحیه در علوم حدیث وغیره هم بودنش از اعیان علماء کرام و اخذ دیگر علماء کرام حدیث را از و وغیره ذلک من المناقب الجلیله
جمیل
نیز بیان نموده اند و توثیق وی فرموده اند از آنجمله حافظ جلال سیوطی در بغیة الوعاة بتصریح فرموده عمر بن الحسن بن محمد بن
بن فرج بن دحیه الکلبی الاندلسی الحافظ ابو الخطاب کان من اعیان العلماء و مشاهیر الفضلاء متقنا لعلم الحدیث وما یتعلق
عارفا بالنحو واللغة وایام العرب واشعارها سمع الحدیث ورحل له حدث عنه ابن الصلاح وغیره الخ واگر بعض اصحاب تاریخ حکایات جرح آورده اند
دیگران بجواب آنهم پرداخته اند علامه تلمسانی در کتاب نفح الطیب من غصن الاندلس الرطیب - از تاکید ود حافظ ابو الخطاب از کبار محدثین
و حفاظ ثقات بیان کرده نوشته و تکلم فیه جماعة فیما ذکره ابن النجار وقدره اجل مما ذکروه وقد روی جمعا احمد بالمغرب و مصر والشام والعراق
وخراسان کل ذلک فی طلب الحدیث وسمع من ابن بشکوال وببغداد من ابی الفرج ابن الجوزی وباصبهان من ابی جعفر الصیدلانی وحصل الکتب

الاصول افادہ وکان من اعیان العلماء ومشاہیر الفضلاء متقنا لعلم الحدیث وما یتعلق بہ الخ قطع نظر از آنکہ در کتب حدیث وفقہ
مثل مواہب لدنیہ وغنیۃ المستملی وغیرہما استناد بکتب وی واستدلال بروایات وی موجود است پس ہم صاحب رسالہ مردود است **قولہ** دلیل اول این عمل بدعت است
الخ **اقول** اگر مراد از بدعت بدعت مذمومہ سیئہ است کہ مضادہ ومزاحم کتاب وسنت باشد پس انحکم محل کلام است ہرگز اجتماع واحتفال اہل اسلام
برای مجلس استماع اذکار حضرت سید الابرار صلعم مزاحم ومخالف کتاب وکدامی سنت نیست بلکہ فضل آن داخل در فضائل مجالس اذکار است کہ از
احادیث ثابت کما سیجیء واگر مراد از بدعت مطلق چیزیست کہ ماورای سنت باشد علی تفسیر جماعۃ الطائفۃ الاسماعیلیۃ یا امریکہ بعد از قرون ثلثہ
یافتہ شدہ باشد علی تفسیر بعضہم پس قطع نظر از کلامیکہ درست حکم بضلالت علی الاطلاق لازم نمودن خطا است چہ نزد ائمہ مجتہدین وغیرہم تقسیم
بدعت بنظر حسنہ وقبیحہ متوارث است ونزد اینان بدعت حسنہ غیر محمودہ وغیر مقصود است وحکم لزوم ضلالت کہ در حدیث شریف وارد است بر ہر امری است
کہ مزاحم سنت ومغیر ومخالف آن باشد چنانکہ از کلام مستندین صاحب رسالہ ہویدا است قطع نظر از انچہ در ما سبق گذشتہ سند دیگر باید شنید
ملا علی قاری در شرح عین العلم در جواب اعتراض نوشتہ لیس کلما ابدع منہیا عنہ بل المنہی عنہ ابداع بدعۃ سیئۃ مضادۃ لسنۃ ثابتۃ وقد یکون
البدعۃ حسنۃ وقد یکون واجبۃ وقد یکون مباحۃ الخ **قولہ** اما عدم ثبوت آن از کتاب وسنت خود ظاہر است الخ **اقول** از افعال واقوال
آنحضرت صلعم اجتماع وتداعی برای مجالس اذکار الٰہیہ ومواعظ دینیہ فضائل آن مجالس ثابت وذکر حضرت خیر الانام احوال ارہاصات
ووقائع ولادت ومعجزات از اشرف افراد اذکار دینی بہترین عبادات است وہمچنین دعوت اہل اسلام وایصال ثواب بلا ریب ثابت
از سنت خیر الانام علیہ الصلوۃ والسلام است وہمچنان موجب ثواب جزیل بودن تعظیم وتوقیر وتبجیل آنحضرت بدلیل از کتاب وسنت بحدی ثابت
است کہ انکار آن کار لیام است واگر مراد این نیست کہ استحباب کیفیت لطیفہ مخصوص ایام ربیع الاول شریف وادای آن اعمال کیفیت بقصد
ادای شکر نعمت الٰہیہ وبلحاظ شرف ایام ولادت باسعادت گو مندرج در استحباب عام توقیر وتبجیل حضرت علیہ الصلوۃ والسلام است اما بخصوصہ
بتصریح در کتاب وسنت مذکور نیست وبدین جہت داخل ضلالت میکنند پس حالش اینکہ صاحب رسالہ اگرچہ جمہور ائمہ دین را بجہت استحسان
مجلس قدس از مبتدعین کند اپنجے نگارد اما شیخ ابن الحاج راکہ مستند او است از اکابر مسلمین وائمہ دین می شمارد ہر بیند کہ ہمان شیخ ابن الحاج
چہ میفرماید حیث قال لکن اشار علیہ الصلوۃ والسلام الی فضیلۃ ہذا الشہر العظیم بقولہ للسائل الذی سالہ عن صوم الاثنین ذلک یوم ولدت
فیہ فتشریف ہذا الیوم متضمن لتشریف ہذا الشہر الذی ولد فیہ فینبغی ان یحترم حق الاحترام الخ ونیز نوشتہ فعلی ہذا التعظیم ہذا الشہر الشریف
انما یکون بزیادۃ الاعمال الزاکیات والصدقات الی غیر ذلک من القربات الخ **قولہ** قیاس مجتہدین است الخ **اقول** برای اثبات
شرعیت عقد مجالس اذکار واجتماع برای ختم قران ودعوت اہل اسلام واثبات فضیلت ایام ولادت باسعادت چہ حاجت بقیاس است کہ این
امور از احادیث صحیحہ ثابت است اما ادای این قربات واعمال زاکیات بقصد شکر نعمت حضرت حق سبحانہ جل وعلا کہ ائمہ دین استحباب آن
فرمودہ اند وبلحاظ این خصوص اشاعت واہتمام آن امور مسنونہ در ماہ مبارک ربیع الاول بدعت حسنہ نوشتہ اند پس بنای این استحباب
ہم بر قیاس مصطلح نیست بلکہ بتصریح است بانچہ متضمن است از کلام شارع وبرای این امر منصب اجتہاد مستقل ضروری نیست بلکہ علم کتاب وسنت
کافی است کہ ائمہ دین استحسان این عمل را بوجہ اتم حاصل نمودہ است چنانکہ بتصریح مستندین صاحب رسالہ ہویدا است حال اینکہ استحسان خاصہ

سند دربات مخصوص صد علمار کاملین گو از مجتہدین تنصیص و تخصیص آن ثابت نباشد و در درمختار در بحث نماز برای عموم امراض نوشتہ
ومنہ الدعاء برفع الطاعون قول ابن حجر بدعة ای حسنة وکل طاعون وباء الخ علامہ شامی نوشتہ قولہ حسنة کذا فی النہر قلت الذی
تقتضیہا الاحکام المخستة کما اوضحناہ فی بابہا اما نہ و بذیل کل طاعون وباء نوشتہ ہذا بیان لدخول الطاعون فی عموم الامراض المنصوص
علیہ عندنا وان لم ینصوا علی الطاعون بخصوصہ الخ **قولہ** این عمل مختلف فیہ بین الناس ست الخ **اقول** اول انکار منکران در مقابلہ
شنیان ازباب خلاف ست نزد اہل انصاف نہ از باب اختلاف و ثانیاً فقہار محققین مستندین صاحب الہ و تصحیح عدم کراہت خرقہ
بر عمال تعامل مسلمین استدلال فرمودہ اند با وجودیکہ در بسیاری از کتب فقہ حکم بکراہت ہم نمودہ اند عینی در شرح کنز نوشتہ لا یکرہ الخرقة
ای حملہا للضرورة و مخاط لعموم ذلک بین الناس حتی عامة البلدان و ما راہ المومنون حسنا فہو عند اللہ حسن الخ علامہ شامی در رد المحتار گفتہ
ہذا ما صححہ المتاخرون لتعامل المسلمین **قولہ** تعامل جمیع بلدان نبود الخ **اقول** بر تقدیر تسلیم ولا عدم اعتبار و حجت نبودن تعامل
بغیر اجماع جمیع در موقعیست کہ دلیلی دیگر مخالف آن موجود باشد کہ تعامل بغیر اجماع در مقابلہ نص مفید نیست نہ آنکہ در صورت عدم مخالفت
نصوص ہم این تعامل معتبر نباشد علامہ شامی در حاشیہ درمختار در شرح قول حموی کہ از اشباہ نقل نمودہ المذہب عدم اعتبار العرف
الخاص لکن افتی کثیرون باعتبارہ وعلیہ فیفتی بجواز النزول عن الوظائف الخ نوشتہ قال فی المستصفی التعامل العام ای الشائع المستفیض
والعرف المشترک لا یصلح الرجوع الیہ للترجیح فی محل آخر منہ ولا یصلح مقیدا الا انہ لما کان مشترکا کان متعارفا الخ سرخسی فی الا
عن البزازیة وکذا ای لتفسد الاجارة لو دفع الی الحائک غزلا علی ان ینسجہ بالثلث و مشائخ بلخ و خوارزم افتوا بجواز اجارة الحائک
للعرف وبہ افتی ابو علی النسفی ایضا والفتوی علی جواب الکتاب لانہ منصوص علیہ فیلزم ابطال النص فافاد ان عدم اعتبارہ بمعنی انہ
اذا وجد النص یخالفہ لا یصلح ناسخا للنص ولا مقیدا والا فقد اعتبروہ فی مواضع کثیرة وافاد ایضا ان العرف العام یصلح مقیدا
ولذا نقل البیری فی مسئلة الحائک المذکورة قال الصدر الشہید لا ناخذ باستحسان مشائخ بلخ بل ناخذ بقول اصحابنا المتقدمین لان التعامل فی
بلد لا یدل علی الجواز ما لم یکن علی الاستمرار من الصدر الاول فیکون ذلک دلیلا علی تقریر النبی علیہ الصلوة والسلام ایاہم علی ذلک فیکون شرعا
منہ فاذا لم یکن کذلک لم یکن فعلہم حجة الا اذا کان کذلک من الناس کافة فی البلدان کلہا فیکون اجماعا والاجماع حجة الا تری
انہم لو تعاملوا علی بیع الخمر والربوا لا یفتی بالحل الخ **قولہ** تا آنکہ مستمر از صدر اول نبود الخ **اقول** فقہار کرام در مسائل و بینہ عرف
حادث را ہم اعتبار فرمودہ اند علامہ شامی در بیان بحث بیع بشرطیکہ مقتضای عقد نباشد لکن عرف بآن جاری گردد بعد از آنکہ از
بزازیہ و خانیہ وغیرہ آوردہ مشتری ثوبا او خفا خلقا علی ان یرقع البائع ویصلح الخ می نویسد و تدل عبارة البزازیة والخانیة وکذا
مسئلة النقل علی اعتبار العرف الحادث الخ **قولہ** حجت تعامل در مسائل نہ در عبادات الخ **اقول** در بحر الرائق در بحث خطبہ گفتہ و فی التجنیس
وذکر الخلفاء الراشدین مستحسن بذلک جری التوارث وبذکر العمین الخ **قولہ** ضلالت بودن تعیین بمعنی سوء اتفاق فریقین الخ
اقول مجیب در تفسیر بدعت مذمومہ شرعیہ مختار خود ذکر عدم ثبوت کردہ و برای تائید آن احادیث و آثار را وردہ از آنکہ آوردہ خصوصیت
ظاہر ست کہ عدم ثبوت امری بآن معنی مستلزم بدعت مذمومہ ضالہ بودن آن امر نیست و حسن بسیاری از امور کہ بر آنہا تفسیر صادق رسالہ بالفرض

صادق است از اقوال صحابه کرام و دیگر ائمه اعلام ثابت نیست گر اتفاق فریقین محض کذب بے بنیاد است **قوله** دلیل ثانی ابن عمر از ان
اعمال است الخ **اقول** حال عمل آنحضرت صلعم آنکه در باب صلوة ضحی که صاحب رساله برای تائید تفسیر بدعت شرعیه منقول خود از حضرت
ابن عمر رضه بدعت بودن آن نقل نموده و ما هم سابقا از حضرت ایشان رضه مدح و فضیلت همان امر با وجود اقرار بدعت بودن نقل نموده ایم
در باب صلوة ضحی از حضرت ام المؤمنین صدیقه رضه مرویست ان کان رسول الله صلعم لیدع العمل و هو یحب ان یعمل خشیة ان یعمل
به فیفرض علیهم کما جاء فی روایة مالک و البخاری و مسلم و غیرهم و اگر برین هم تسلی نیابد تا در کلام مستند خود شیخ ابن الحاج به بیند که چه
نوشته و حال منقول نبودن از صحابه و غیرهم آنکه در عین العلم گفته و الاسرار بالمساعدة فیما لم ینه عنه و صار معتادا و العدة هم حسن
وان کان بدعة الی آخره علامه شامی که مستند صاحب رساله است در حاشیه در المختار بعد ازینکه از بعض فقهاء کرام کراهت غلاف
قبور آورده میفرماید لکن نحن نقول الآن اذا قصد به التعظیم فی عیون العامة حتی لا یحتقر و اصاحب القبر و لجلب الخشوع و الادب للغافلین
الزائرین فهو جائز و ان کان بدعة فهو کقولهم بعد طواف الوداع یرجع القهقری حتی یخرج من المسجد اجلالا للبیت حتی قال فی المنهاج
انه لیس فیه سنة مرویة و لا اثر محکی و قد فعله اصحابنا کذا فی کشف النور الخ باید دریافت که رجعت قهقری را برای تعظیم بیت الله شریف
علماء دین مستحسن میفرمایند با وجود اقرار باین که از سنت آنحضرت صلعم و آثار صحابه کرام ثابت نیست چنانچه ملا علی قاری در شرح منسک متوسط
و دیگر علماء محققین تصریح آن فرموده اند پس هم حسب مذهب اسماعیلیه اینها کابر که با وجود اقرار بدعت بودن حکم باستحسان آن نموده اند
گمراه شدند چه عمل آنحضرت صلعم و صحابه کرام با وجود مقتضی و عدم مانع یافته نشد پس آنحضرت صلعم یا معاذ الله تعظیم و ادب کعبه را ضرور
بلکه مستحسن ندانسته اند یا عمدا قبیح دانسته ترک فرموده اند و اگر اسماعیلیه برای نجات خود ادعای ثبوت این فعل و عمل از سنت نمایند تا اولا لازم
است که از احادیث مرفوعه متصله که در صحاح باشد سنت بودن این بیت خاصه با ثبات رسانند و ثانیا مفرمایند که کلام در بدعت است
که فقهاء حنفیه با وجود اقرار بدعت بودن قائل استحسان آن هستند **قوله** منها ما فی الهدایة انه یکره ان یتنفل بعد الفجر باکثر من رکعتی
الفجر لانه علیه السلام لم یزد علیهما مع حرصه علی الصلوة الخ **اقول** این استدلال از کمال جهالت مآل اثالث آورده که قیاس مجلس ذکر
آنحضرت بر تنفل بعد الفجر نمودن و حکم بامتناع عقد مجلس شریف بدان جهت دادن محض بیهوده است فعل نماز که مشروط بشروط خاص و موقت
با وقات و مقید بقیود مخصوصه است بر خلاف ذکر آنحضرت صلعم که مقصود از آن تعلق اجلال و توقیر و ادب و تعظیم است و فضائل مجالس ذکر که
در شرع شریف ذکر متعین بعین نیست و در همان هدایه در بحث جواز زیادت تلبیه بر قدر ماثور بعد ذکر تلبیه مسنون نوشته و لا ینبغی ان یخل
بشیء من هذه الکلمات لانه هو المنقول باتفاق الرواة فلا ینقص عنه و لو زاد فیها جاز خلافا للشافعی هو اعتبره بالاذان و التشهد من حیث
انه ذکر منظوم و لنا ان اجلاء الصحابة کابن مسعود و ابن عمر و ابی هریرة رضی الله عنهم زادوا علی المأثور و لان المقصود الثناء و اظهار
العبودیة فلا یمنع من الزیادة علیه الخ درین مقام فائده دیگر هم باید فهمید و آن اینکه اسماعیلیه در هر مقام برای ابطال استحسان فقهاء
کرام دلایل عظام لفظ زیادت علی النص و زیادت علی المأثور و المسنون پیش می آرند و بالزام تهمت تجویز نسخ شریعت بر آن حضرات
می پردازند جهالت محض است معنی زیادت علی النص میدانند و معنی نسخ می فهمند و اگر بخواهد صرف از استحسان عمل امور مخصوصه

که در عمومات مندوبات شارع مندرج اند و هیچگونه مزاحم امور محدوده شرعیه نیستند بجهت خصوص عدم نقل از فعل آنحضرت صلعم
لزوم حکم نسخ تسلیم کرده آید تا معاذ الله بموجب بیان صاحب هدایه لازم آید که حضرت ابن مسعود و ابن عمر و ابی هریره رضی الله عنهم
نیز رافع سنت و مخالف آنحضرت و ناسخ شریعت باشند که بر قدر ماثور در تلبیه یا روایت نموده اند الزیادة نسخ دوم آنکه صاحب هدایه تزئین را
کراهت معلل نموده است بقول خود لانه صلعم لم یزد علیها حالانکه حسب قول صاحب رساله هم دلیل کراهت و بدعت شدن نمی تواند شد بلکه
عدم نقل از حضرت صلعم و صحابه مفرد و تابعین و تبع تابعین بگر مجتهدین دلیل بدعت و کراهت خواهد بود و پس حسب فهم صاحب رساله بموجب استدلال
بقول صاحب هدایه هر امری که از صحابه و تابعین و غیرهم منقول باشد اما آنحضرت صلعم معمول نباشد مردود خواهد بود ثالثاً عدم نقل چیزی دیگر
است و نقل ترک و عدم چیزی دیگر در فتح القدیر در بحث تسمیه وضو گفته و بالجمله عدم النقل لا ینفی الوجود الخ رابعاً صاحب هدایه بر نقل عدم
فعل هم اکتفا فرموده بلکه حسب قول صاحب رساله قید تقیید مع حرصه علیه الصلوة والسلام هم نموده پس استدلال بکیف آنحضرت صلعم
با وجود غیبت و قوع … اگر نزد صاحب هدایه مجرد عدم نقل چیزی از آنحضرت صلعم دلیل امتناع و ضلالت بودی تا هیچگونه بحکم آیات
استحسان و استحباب بسیاری از امور غیر منقوله برای خود ضلالت اختیار نمودی حالانکه تالیفات او از هدایه و غیرها بإباحت و استحباب بسیج
امور بلا ضرورت موجبه حرمت مملو است … منها الثالثة بالنیة و منها ما فیها لا باس … التسمیة … تعظیم الی آخره
قوله منها ما فی الهدایة لا یتنفل فی المصلی قبل العید لانه علیه السلام لم یفعل مع حرصه علی الصلوة الخ اقول قطع نظر از آن که استدلال
باین مقال بجهت عدم تمامیت تقریب باطل است و آورده اند … اقوال بعض لاطائل … مسئله تنفل عید آنکه هیچ نماز قبل عید و بعد سنت ثابت
نیست بلکه عدم سنیت آن ثابت گردیده اما بنیت مجرد تنفل پس در مذهب امام شافعی نماز نفل جائز است بلا کراهت مطلقا که از
ممانعت ثابت نمیشود و ترک دلالت بر کراهت نمیکند امام نووی در شرح صحیح مسلم آورده والحجة فی الحدیث لمن کرهها لانه لا یلزم من
ترک الصلوة کراهتها والاصل ان لا منع حتی یثبت الخ و نزد مشایخ کرام ما هم اختلاف است نزد بعضی مطلقا جائز بلا کراهت و ایشان
نفی را که منقول است بر نفی سنیت محمل فرموده اند مگر مشهور از عامه مشایخ همین است که درجه کراهت تنزیهی دارد شیخ عبدالحق در شرح سفر
السعادت بعد ذکر قول هدایه شرح آن نوشته و گفته اند مراد باین نفی آنست که پیش از عید نماز مسنون نیست نه آنکه مکروه است فی حد ذاته
الخ و تاتارخانیه آورده قال ابوبکر الرازی معنی قول اصحابنا رحمهم الله تعالی لیس قبل العیدین صلوة ای صلوة مسنونة لا ان الصلوة
قبل العیدین مکروه الا ان الکرخی نص علی الکراهة الخ وانچه قائلین عدم کراهت گفته اند پس جوابش از طرف عامه مشایخ تا آنکه اگر چه
عدم فعل مستلزم ممانعت نیست و مجرد ترک فعل دلیل کراهت و حرمت نمی تواند شد که برای کراهت دلیل خاص باید کما انبه علیه فی مواضع کثیرة
دارد همین جهت در فتح الغفار فرموده و عندی انی کونه مفید المدعی نظر لان غایة ما فیه ان ابن عباس حکی انه علیه الصلوة والسلام خرج
فصلی بهم العید و لم یصل الخ و هذا لا یقتضی ان ترکه لکان عادة له و مثل هذا لا یثبت الکراهة اذ لا بد لها من الدلیل الخاص الخ
اما چونکه اینجا با وجود کمال حرص آنحضرت صلعم بر نماز موافق عادت مستمره که برای احراز فضل نماز نفل مهیا بوده اند کف از آن و ترک آن
از آنحضرت صلعم در وقت بر خلاف عادت مبارکه از احادیث صحیحه ثابت گردیده چنانچه در ابن ماجه از حضرت ابو سعید مرویست

کان رسول الله صلعم لا یصلی قبل العید شیئاً و عادت شریف چنان قرار یافته که در مصلی اول چیزیکه شروع میفرمود نماز عید بود
پس ازینجا بعض مجتهدین فهمیده اند که اگر خواندن نمازی قبل از نماز عید درجه کراهت میداشت البته درینوقت گاهی موافق عادت
کریمه که حرص بر نماز عید داشتند برای بیان جواز ادا می نمودند پس سنت هدایت را ترک نمودن و از عادت شریفه مقرره مخالفت نمودن
البته درجه کراهت دارد و همین را در ردالمحتار از بحر آورده و اما العوام فلا یمنعون من تکبیر و لا تنفل اصلا لقلة رغبتهم فی الخیرات بحر
انتهی و همچنان دیگر مستندین صاحب رساله هم نوشته اند و عمل سلف هم از صحابه و تابعین و غیرهم مختلف بوده است پس مذهب نجدیه علیهم
درین خصوص هم ثابت شدن نمی تواند قطع نظر ازین همه قیاس مجالس اذکار حضرت سید ابرار صلعم که در شرع شریف برای آن وقتی
از اوقات و هیئتی از هیئات مخصوص نیست و مقصود ازان علی الاطلاق اظهار توقیر و ثنا حضرت رسالت است بر اوقات نماز نمودن
که ثبوت اوقات و هیئات آن بر سند خاص از قول و فعل شارع موقوف است قیاسی است فاسد و اجتهادیست کاسد **قوله** منها
ما فی الهندیة یکره الدعاء عند ختم القرآن بجماعة الخ **اقول** اولا در بیان فتاوی هندیه که روایات کثیره در ماسبق و مالحق
مخالف مذهب مخترع موجود شده اند ازان همه اغماض فرمودن و چشم پوشیدن و برای اثبات تضلیل ائمه دین و ابطال شرافت
مجالس ذکر حضرت سید المرسلین صلعم بر یک قول غیر مفتی به بسند نمودن و بران خورسند گردیدن کمال سفاهت است در بیان فتاوی
هندیه مینویسید و لا بأس باجتماعهم علی قراءة الاخلاص جهرا عند ختم القرآن و لو قرء واحد و استمع الباقون فهو اولی الخ و
همدرانست و یستحب له ان یجمع اهله و ولده عند الختم و یدعو لهم کذا فی الینابیع الخ و همدرانست الدعاء عند ختم القرآن فی
شهر رمضان مکروه لکن هذا شیء لا یفتی به کذا فی خزانة الفتاوی الخ و همدرانست لا بأس بکتابة اسامی السور و عدد الآی
و هو و ان کان احداثا فهو بدعة حسنة و کم من شیء کان احداثا و هو حسن و کم من شیء یختلف باختلاف الزمان و المکان الخ ثانیا
قطب اسماعیلیه در صراط مستقیم گفته اور ختم جو کرے لوگون کے مجمع مین کرے اور مستحب اور قرابتیون کو حاضر کرے اور دعا مین
شامل که وقت مقبولیت کا ہے الخ افسوس که صاحب رساله را بر اقوال اکابر اسماعیلیه هم که در رسایل هندیه تصریح نموده اند خبری نیست
تا بفتاوی هندیه چه رسد صرف باغوای حنفی از سفها روایات متناقضه منتشره که در بعضها پیش بینیان ایشان جمع حقی بانچی قصد
تحقیق و تطبیق تحریر نموده ثالثا بتقدیر مفتی بها بودن این یکره هم مطلب عامه اسماعیلیه ثابت نیست و رابعا مطلب صاحب
رساله هم ثابت نیست چه نزد او هم مجرد عدم نقل از آنحضرت صلعم و سلف مخالفت شدن نمی تواند **قوله** منها ما فی الهدایة و
لیس فی الکسوف خطبة و لا یقلب القوم اردیتهم الخ **اقول** قطع نظر از عدم تمامیت تقریب چنانکه گذشته کلام ائمه کرام درین
مقام در بحث ثبوت سنیت خطبه و تقلیب ردا از احادیث شریف است نزد کسانیکه ثابت است سنت میگویند و دیگران نفی میکنند
چه در افعال نماز و سایر افعال مخصوصه محدوده مسنونه شارع بوجه معین تغیر نمودن و از طرف خود چیزی داخل کردن مطلقا جز بدعت
نمی شاید پس این امر از ما نحن فیه علاقه ندارد و هیچگونه مزاحم و مغیر کدامی سنت قولیه و فعلیه شارع نیست **قوله** منها ما فیها و الجامع
الصغیر لم یذکر التنفل فی صلوة اللیل الخ **اقول** تفصیل و تحقیق این مسئله آنکه درین مسئله اختلاف است بعض مشایخ مکروه

مجمع اند و شمس الائمة تصحیح همین روایت فرموده اما مختار عامه کراهت است و وجهش آنکه در اصل هر شفعه نفل نماز علیحده است اما بلحاظ
تبعیت فرض قیاس مقتضی شد که تا چهار رکعت بیک سلام خوانده شود و چون از آنحضرت صلعم تنفل بهشت رکعات بیک سلام ثابت شده
حکم بجواز آن هم نموده شد و هرگاه که شارع اقتصار بر همین حد فرموده و زیادت بران نکرده و اصل در ثبوت تحدید و توقیت و تعیین
افعال مخصوصه محدوده شارع توقیف است پس تغییر حد مخصوص شارع نکرده باشد چه اگر تغییر آن حد معین مکروه نشود پس شارع
بر بیان حد معین التزام اقتصار نفرمودی گاهی برای تعلیم دیگران در ان فعل محدود تغییر هم میفرمود در بحر گفته و اختلف المشایخ فی
الزیادة علی الثمان بتسلیمة واحدة مع اختلاف التصحیح فصحح الامام السرخسی عدم الکراهة معللا بانه وصل العبادة وهو افضل ورده فی البدائع
قال والصحیح انه یکره لانه لم یرو عن النبی صلعم الخ و در فتح القدیر است قوله و دلیل الکراهة انه علیه السلام لم یزد علی ذلک ومبنی الاصل
فی ذلک التوقیف الخ **قوله** منها ما فی مختصر الغنیة المستملی شرح منیة المصلی الخ **اقول** حال این استدلال در قول سابق معلوم
گردیده علاوه بران در شرح منیة المصلی باید دید که در بسیاری از امور با وجود عدم نقل از آنحضرت صلعم حکم استحباب و عدم کراهت
داده از آنجمله اینکه گفته و ان زاد فی دعاء الاستفتاح بعد قوله وتعالی جدک لفظ وجل ثناءک لا یمنع من الزیادة وان سکت
لا یؤمر به لانه لم یذکر فی الاحادیث المشهورة الخ بلکه در بسیاری از مواضع با وجود عدم نقل از صحابه کرام و غیرهم نیز حکم استحسان
امور خیر بقصد خیر داده است از آنجمله در بحث تلفظ نیت بعد از آنکه از ابن همام لفظ بدعت آورده نوشته لکن عدم النقل لا ینفی کونه بدعة
لا ینافی کونه حسنا لقصد اجتماع العزیمة علی ما اشار الیه فی الهدایة وصرح به فی التجنیس الخ **قوله** منها ما فی الهدایة لا یستلم غیرهما فان
النبی صلعم کان الخ **اقول** اولا که عدم تمامیت تقریب ظاهر است و دوم آنکه در طواف کعبه عبادتی مثل صلوة است و در هیئت آن توقیفی
محدود و تحدید و خاص است تحدید شارع را که برای استلام صرف رکنین مقرر فرموده رکنین آخرین را استلام نمی فرمود تغییر دادن و در ان
افزودن اگر بحسب فهم بعض مجتهدین کراهتی دارد مستلزم آن نیست که امر یکه بهیچگونه مزاحم و مغیر کدامی سنت محدوده شارع نباشد و در استحباب
آن از جانب شرع حکم اطلاق بی تخصیص و تقیید میتی ثابت برا نهم صرف بدلیل عدم نقل بدعا را اجماع حکم ضلالت نموده آید سوم آنکه اگر صاحب
هدایه حکم میکرد که هر که استلام کعبه بنیت خیر و محبت سوای دو رکن مخصوص خواهد نمود گمراه خواهد گردید تا البته بجدیه را ذکر این مغالطه میرسید
و حالش آنکه حضرت امام حسن و حضرت امام حسین و حضرت ابن زبیر و حضرت انس و حضرت جابر و حضرت معاویه و غیرهم رضی الله تعالی عنهم
قائل استحباب آن بوده اند امام محمد اسماعیل بخاری در صحیح خود آورده عن ابی الشعثاء رضی الله عنه انه قال من یتقی شیئا من البیت وکان معاویة
یستلم الارکان فقال له ابن عباس رضی الله عنه لا یستلم هذان الرکنان فقال لیس شیء من البیت مهجورا وکان ابن الزبیر رضی الله عنه یستلمهن کلهن الخ امام عینی
در شرح صحیح بخاری آورده یستفاد من هذا الحدیث مذهبان الاول من یستلم الارکان کلها وهو مذهب معاویة وعبد الله ابن الزبیر و سوید ابن
غفلة وقال ابن المنذر وهو مذهب جابر بن عبد الله والحسن رضی الله عنه والحسین رضی الله عنه وانس ابن مالک رضی الله عنه الثانی مذهب ابن عباس رضی الله عنه و عمر
و مذهبهما انه لا یستلم الا الرکن الیمانی وهو مذهب اصحابنا الحنفیة ایضا لانهما علی قواعد ابراهیم علیه السلام الخ و نیز در شرح مذکور بنیه
حدیث دیگر است والرکنان اللذان الیوم من جهة الحجر لا یستلمان کما لا یستلم سائر الجدر لانه حکم مختص بالارکان وعن عروة و سعاتیة

استلام الکل وانہ لیس شئ من البیت مہجورا وکذا عن جابر والحسن رض وقال ابوحنیفة لا یستلم الا الرکن الاسود خاصة ولا یستلم الیمانی لانہ
لیس بسنة فان استلمہ لا باس بہ الخ حاصل آنکہ نزد علماء کرام ما گو استلام رکن عراقی وشامی در افعال طواف مسنون نیست بلکہ بعض از منہا
داخل ساختن آن در عین ہیئت طواف نزد خود مکروہ تنزیہی ہم قرار دادہ اند اما حکم اسماعیلیہ در باب بدعت ضلالت جاری ساختہ اند
ودر بیجا بر تصور آن اقدام نمودن کار کسی از اہل اسلام سوا خوارج وروافض ونجدیہ نیست آری خوارج وروافض اصحاب کرام را ضال گمراہ مبتدع
میگویند ونجدیہ ہم در میدان نسبت ضلالت بلکہ شرک سوی آنحضرت بیباکانہ می پویند اگر امام حسن رض وحضرت امام حسین رض وحضرت عبداللہ ابن
زبیر وحضرت معاویہ وغیرہم رضی اللہ تعالیٰ عنہم را بدیں جہت کہ باوجود ترک آنحضرت صلعم قایل استحسان استلام جمیع ارکان بودند آنچنان قرار
دہند از ایشان عجبی نیست چہارم آنکہ اینہمہ بحث در ادخال استلام رکن عراقی وشامی در خصوص ہیئت افعال طواف است اما مطلق تقبیل
واستلام جدران کعبہ شریفہ بقصد تبرک پس محققین خود محمود بودن آن مسلم فرمودہ اند امام عینی در شرح صحیح بخاری شریف آوردہ قال
شیخنا زین الدین اما قول الشافعی مہما قبل من البیت فحسن فانہ لم یرد بالحسن مشروعیة ذلک بل اراد اباحة ذلک والمباح من جملة الحسن قلت
فیہ نظر لا یخفی وقال ایضا اما تقبیل الاماکن الشریفة علی قصد التبرک وکذلک تقبیل ایدی الصالحین وارجلہم فہو حسن محمود باعتبار القصد والنیة
وقد سال ابوہریرة من الحسن رض ان یکشف لہ المکان الذی قبلہ رسول اللہ صلعم من سرتہ فقبلہ تبرکا باثارہ وذریتہ علیہ السلام وقد کان
ثابت البنانی لا یدع ید انس رض حتی یقبلہا ویقول ید مست ید رسول اللہ صلعم وقال ایضا اخبرنی الحافظ ابوسعید بن العلاء قال رایت
فی کلام احمد بن حنبل رض فی جزء علیہ خط ابن ناصر وغیرہ من الحفاظ ان الامام احمد سئل عن تقبیل آثار النبی صلعم وتقبیل منبرہ فقال
لا باس بہ فاریناہ للشیخ ابن تیمیة فصار یتعجب من ذلک قال م ای عجب فی ذلک وقد روینا عن الامام احمد انہ غسل قمیصا للشافعی وشرب الماء
الذی غسلہ بہ واذا کان ہذا تعظیمہ لاہل العلم فکیف باثار النبی علیہ السلام ولقد احسن مجنون لیلی حیث یقول شعر امر علی الدیار
دیار لیلی ٭ اقبل ذا الجدار وذا الجدارا ٭ وما حب الدیار شغفن قلبی ٭ ولکن حب من سکن الدیارا ٭ قال المحب الطبری یمکن ان یستنبط من تقبیل
الحجر واستلام الارکان جواز تقبیل ما فی تقبیلہ تعظیم اللہ تعالیٰ فانہ ان لم یرد فیہ خبر بالندب لم یرد بالکراہة ایضا وقال قد رایت فی
بعض تعلیق جدی محمد بن ابی بکر عن الامام محمد ان بعضہم کان اذا رای المصاحف قبلہا واذا رای اجزاء الحدیث قبلہا واذا رای قبور الصالحین قبلہا
قال ولا یبعد ہذا فی کل ما فیہ تعظیم اللہ تعالیٰ واللہ تعالیٰ اعلم الخ **قولہ** منہا ما فی شرح خلاصة الکیدانی والزیادة فی التکبیرات بقول اللہ اکبر
الاعلی الخ **اقول** اولا آوردن این ردّ اہم باوجود عدم تمامیت تقریب خالی از سفاہت نیست آرے معین حد کہ از شارع مداومت
آن بوجہ مخصوص ثابت باشد تغیر آن دریں مقام مبحوث عنہ نیست ثانیا در ردالمحتار کہ مستند جناب رسالہ است در صفة الصلوة در بحث خواندن درود
نوشتہ وندب السیادة لان زیادة الاخبار بالواقع عین سلوک الادب فہو افضل من ترکہ ذکرہ الرملی الشافعی وغیرہ الخ ودر شرح منیة المصلی
سیدنا ولا یقول سیدنا انک حمید مجید لعدم ورودہ فی الاحادیث ولو قال ذلک لا باس بہ ای لا یکرہ اذ ہو زیادة ثناء اللہ تعالیٰ الخ
واینجا صاحب ہدایہ در بحث زیادة تلبیہ بر قدر مسنون ومأثور فرمودہ از سابق باید دید **قولہ** منہا ما فی الدر المختار لا قراءة ولا تشہد فیہا
وعن الشافعی الفاتحة فی الاولی وعندنا تجوز بنیة الدعاء الخ **اقول** اول تقریب تمام نیست دوم قول او وعندنا تجوز بنیة الدعا

صریح مخالف مذہب ایشان علیہاست چہ ہر گاہ خواندن فاتحہ در نماز جنازہ بنیت دعا با وجود عدم ثبوت بالخصوص از سنت آنحضرت
صلعم جایز شد بجہت ورود مطلق دعا بالعموم پس ہمچنین است حال افراد خاصہ دیگر سنن مستحبات عامہ چنانچہ ہمان صاحب در مختار جا بجا
تصریح استحسان عبادات حسنہ و مستحبہ میفرماید و این ہمہ بر عقل صاحب رسالہ کہ مقصر از نافع و مخالف را از موافق نمی فہمد **قولہ** منہا ما فی المواہب
للقسطلانی انہ علیہ السلام ترک النیۃ والترتیب وجب علینا ترکہ للدلایل الدالۃ علی وجوب الاقتداء ولما لم یجب علینا ترکہ ثبت انہ ما ترکہ بل فعلہ
الخ **اقول** امام قسطلانی علیہ الرحمۃ کہ این عبارت در بحث اثبات وجوب ترتیب و نیت در وضو موافق مذہب شافعیہ از معالم نقل کردہ مطلبش
آنکہ اگر حضرت رسول اللہ صلعم در وضو ترتیب معروف و نیت مسنون ترک مینمود و وضو بلا ترتیب و بلا نیت مقرر و مشروع میفرمود البتہ
وضو ہمان طور بر ما واجب میگردید و چون ترک ترتیب و ترک نیت بر ما واجب نیست فعل ترتیب و نیت از آن حضرت صلعم ثابت گردیدہ پس ظاہر
است کہ مطلب صاحب رسالہ را از آن علاقہ نیست ثانیاً اگر مطلب عبارت مذکور موافق فہم صاحب رسالہ باشد تا بودن صحابہ کرام و غیرہم تارک
اقتدار آنحضرت صلعم و تارک واجب لازم می آید چہ آنحضرات بسیاری را از امور را با وجود عدم نقل بلکہ نقل عدم فعل آنحضرت صلعم باقرار
بدعت و حدیث بودن استحسان فرمودہ اند ثالثاً امام قسطلانی در مواہب وغیرہ قایل تقسیم بدعت است و در بسیاری را از امور تصریح اباحت
استحسان استحباب با وجود عدم نقل میکند و رابعاً امام قسطلانی علیہ الرحمۃ در ہمان مواہب شرف شہر ربیع الاول و یوم الاثنین و ساعت
ولادت شریف و استحسان عمل مجلس مبارکہ و بذل اموال و تصدق صدقات باستناد ائمہ دین ذکر نمودہ پس مقام عبرت است کہ برای تغلیط
انام و تطویل کلام قول امام قسطلانی را کہ خارج از بحث است برای اثبات ضلالت عمل مجلس شریف حجت میسازد و آنچہ خود آن امام ربانی
در اصل مسئلہ تحقیق فرمودہ اثر آن ہیچ نمی اندازد این چہ بی انصافی است ہمان امام قسطلانی در بیان زمان ولادت نوشتہ و انما کان فی
شہر ربیع الاول علی الصحیح لم یکن فی المحرم ولا رجب ولا رمضان ولا غیرہا من الاشہر ذوات الشرف لانہ علیہ الصلوۃ والسلام لا یتشرف
بالزمان و انما الزمان یتشرف بہ کالاماکن الخ و بعد سطر و اذا کان یوم الجمعۃ الذی خلق فیہ آدم علیہ السلام خص بساعۃ لا یصادفہا عبد
مسلم یسأل اللہ فیہا خیراً الا اعطاہ ایاہ فما ظنک بالساعۃ التی ولد فیہا سید المرسلین الخ و بعد سطر فیا لہ شہراً ما اشرفہ و اوفر حرمتہ
لیالیہا کانہا اللآلی فی العقود و یا وجہہا ما اشرفہ من مولود فسبحان من جعل مولدہ للقلوب ربیعا و حسنہ بدیعاً ه یقول لسان
الحال منہ: و قول الحق لمذہب صحیح: فرحتی والزمان شہر ربیع: ربیع فی ربیع فی ربیع: الخ و در بیان رضاعت نوشتہ و
ارضعتہ صلعم ثویبۃ عتیقۃ ابی لہب اعتقہا حین بشرتہ بولادتہ علیہ الصلوۃ والسلام و قد رؤی ابو لہب بعد موتہ فی النوم فقیل لہ ما حالک
قال فی النار الا انہ خفف عنی کل لیلۃ اثنین الی ان ذلک باعتاقی ثویبۃ عند ما بشرتنی بولادۃ النبی صلعم و بارضاعہا لہ قال ابن
الجزری فاذا کان ہذا ابو لہب الکافر الذی نزل القرآن بذمہ جوزی فی النار بفرحہ لیلۃ مولد النبی علیہ الصلوۃ والسلام فما حال المسلم الموحد من
امتہ علیہ الصلوۃ والسلام الذی یسر بمولدہ و یبذل ما تصل الیہ قدرتہ فی محبتہ صلعم لعمری انما یکون جزاؤہ من اللہ الکریم ان یدخلہ
بفضلہ العمیم جنات النعیم و لا زال اہل الاسلام یحتفلون بشہر مولدہ علیہ الصلوۃ والسلام و یعملون الولائم و یتصدقون فی لیالیہ
بانواع الصدقات و یظہرون السرور و یزیدون فی المبرات و یعتنون بقرائۃ مولدہ الکریم و یظہر علیہم من برکاتہ کل فضل عظیم

ومما جرب من خواصه انه امان فی ذلک العام وبشری عاجلة بنیل البغیة والمرام فرحم الله امرء اتخذ لیالی شهر مولده المبارک اعیادا لیکون اشد
علة علی من فی قلبه مرض وعناد وقد اطنب ابن الحاج فی المدخل فی الانکار علی ما احدثه الناس من البدع والاهواء والغناء بالآلات المحرمة عند عمل
المولد الشریف الخ **قوله** ولیکن غایت ذکر رسول الله صلعم از قبیل عبادات است وغالب هیئت عبادات توقیفیست الخ **اقول** اولا شرط
انتاج که کلیت کبری است در قیاس اول مفقود پس این استدلال مردودست وثانیاً مقصود از ذکر آنحضرت صلعم ثنا و اظهار عظمت آنجناب است وشارع
تخصیص وتقیید آن بهیئتی نفرموده بلکه عام توقیر واجلال را مطلق گذاشته پس هیئت که در حق آن حکم وادخل در آن نبود وبالخصوص از
ممنوعات شرعیه نباشد البته مستوجب ثواب خواهد بود وقیاس بر نماز وغیره امور محدوده محض قیاس بیدلیل که مراد ذکر حضرت سرور عالم
صلعم وتعظیم واجلال او که از افضل عبادات است مستدین صاحب رساله بلی تصریح شارع بقید خیر وبرکت هیئت مخصوصه بیند بیقید تقیید
توقیف اثبات تخصیص شارع مشکل خواهد افتاد ومعلوم نیست که آیا صاحب رساله بر مستدین خود حکم ضلالت خواهد داد وچگونه حکم بکلیت
توقیف صحیح میتوانند شد که ایمه شریعت شریف عموماً در کلیه نیفرمایند که هر امریکه در او توقیر واجلال دخل باشد همان احسن وافضل است
شاه عبد العزیز صاحب در رساله فیض عام در جواب سوال درود را بعد از نماز پنجگانه فرموده وبعد از نماز عشا درود بر صیغه که باشد صد بار متوجه
بسمت مدینه منوره شده واستحضار صورت مبارک آنحضرت صلعم نموده باید خواند الخ ودر عالمگیری در باب زیارت شریف از فتح القدیر
وما یفعله بعض الناس من النزول بقرب المدینة والمشی الی ان یدخلها حسن وکل ما کان ادخل فی الاجلال کان احسن الخ واگر زیادت
ازین میخواهی پس ببین که ذکر الله تعالی سبحانه از عبادات است وهیئت مخصوصه اذکار را الهیه شاه ولی الله صاحب دهلوی در قول الجمیل وغیره
باستحسان آن پرداخته اند وبران فواید صفای قلب وحصول برکت ووصول قرب الهی مرتب ساخته هرگز از بیان حضرت شارع بآن
خصوصیت منقول نیستند پس حسب قول صاحب رساله نسبت ضلالت لازم خواهد گردید واگر برین قدر هم تسلی نیابی تا رساله صراط مستقیم مولفه
مولوی اسماعیل ومولوی عبد الحی صاحب مطالعه نما واز نسبت ضلالت بایمه اهلسنت باز آ **قوله** قال ابن الهمام فی فتح القدیر الخ
اقول اولا قول ابن الهمام که در بیان رکعات نماز در عدم زیادت بر قدر مروی واقع گردیده مثبت مدعای صاحب رساله نیست قیاس
اذکار بر صلوة قیاس مع الفارق است از کراهت زیادت که از محل در صلوة بر قدر مروی کراهت زیادت در جمله اذکار خارج از صلوة
بر قدر ماثور ثابت نمودن تصریح بیان ابن همام فاسد است در بیان جواز زیادت در الفاظ تلبیه بر قدر مروی ماثور وعدم جواز قیاس
آن بر تشهد فرموده بخلاف التشهد لانه فی حرمة الصلوة والصلوة متقید فیها بالوارد ولانها لم تجعل شرعاً الا بالة عدها ولذا قلنا یکره
ان یزید فی التشهد حتی اذا کان التشهد الثانی قلنا لا یکره الزیادة بالماثور لانه اطلق فیه من قبل الشارع نظرا الی فراغ اعمالها الخ وثالثا
تصریح ابن همام در بیان فتح القدیر در خصوص ادب واجلال حضرت سرور عالم صلعم بطور کلیه گفته سابقاً منقول شده وقطع نظر از آن
زیارت قبر شریف که در فتح القدیر مذکورست از صاحب رساله باید پرسید که در آن چه حکم میکند از تخصیص حضرت شارع آن هیئت مخصوصه
ثابت است یا نه بر تقدیر ثانی صاحب فتح القدیر هم در ضلالت شریک دیگران است یا نه ملا علی قاری در رساله در منقبة فی الزیادة مصطفویه
که در آداب زیارت شریف استحباب هیئت مخصوصه یعنی اولا روبروی وجه مبارک باشد با رقبله قیام نمودن وقت عرض سلام و فی شکل

هیئت مناظر بتن و بعد ازان برای عرض سلام حضرات شیخین تاخیر نمودن و بعد ازان باز بموقف اول برای توسل و استمداد و استشفاع رجوع
نمودن بعد ازان برای دعا بطرف راس قبر مکرم باستقبال قبله آمدن الی غیر ذلک من الکیفیات المخصوصة که ذکر نموده بعد ازان از غرب جماعه عدم
ورود رجوع بموقف اول و موقف ثانی از صحابه و تابعین که ذکر نموده در رد آن مینویسید و ربان الدعاء ههنا و التوسل بالنبی صلعم له اصل عن
السلف الذی لم یفعل انما هو هذا الترتیب المخصوص و حکمته ان فی التاخیر الدعاء و التوسل بعد السلام علی الشیخین حصول الجمع بین موقف السلف
الذی کان قبل ادخال الحجر فی المسجد لما لم یکن الاستقبال یتاتی لهم فانه جاء انهم کانوا یقفون فی جهة الراس الشریف بین موقفهم الثانی الذی
کان بعد ذلک هو حسن انه صلعم لما فرغ من دفن ابنه ابراهیم قال عند راسه السلام علیکم و ما راه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن الخ **قوله** دلیل
رابع چون که ما را از ابتداء ایجاد این عمل تا اینده مختلف شد الخ **اقول** اولا ادعاء ثبوت اختلاف از ابتداء ایجاد این عمل تا آنوقت قابل
ذکر نبوده است که از کتب معتمده مشهوره باثبات میرسانید و در کتب مشهوره که از علماء منکرین علامه فاکهانی را شمرده اند پس اگر ابتداء ایجاد
این عمل علی الاطلاق از ابتداء زمانه سابعه هم تسلیم کرده اید تا هم علامه فاکهانی در وقت استحسان ائمه کرام و شیوع این عمل متولد هم نشده بود
حافظ سیوطی در بغیة الوعاة آورده ولد سنة اربع و خمسین و ستمائة و مات سنة احدی و ثلثین و سبعمائة و همچنان علامه ابن حاج هم اگر بود نیز از
منکرین اصل شرف مجلس ذکر شریف تسلیم کرده آید از ان ائمه که استحسان این عمل فرموده اند متاخر بوده است ثانیا انکار یک دو کس
در مقابله جمهور ائمه دین که استحسان مجلس ذکر شریف فرموده اند از باب خلاف نبوده است نزد اهل عقل و انصاف نه از باب اختلاف کما ادعاه
صاحب الرسالة بالتعصب و الاعتساف **قوله** علماء تصریح کرده اند که چون امر متردد شود در بدعت و سنت در جانب ترک بجعل الخ **اقول** صاحب رساله
که متردد شدن را منوط بر وقوع اختلاف نموده بحوالة تصریح علماء حکم وجوب ترک علی الاطلاق داده حالانکه در باب مسح رقبه در منیه
اختلاف است بعض سنت میگویند و بعض بدعت چنانکه از مائة المسائل هم ظاهر است مع هذا جانب الترک نیست ابو المکارم در شرح مختصر وقایه
آورده اما مسح الرقبة فلیس بادب بل السنة قال بعضهم هو سنة و عند اختلاف الاقاویل کان فعله اولی من ترکه کذا قال قاضیخان و
قاضیخان فرموده و یکره ای الدعاء عند ختم القرآن فی شهر رمضان عند ختم القرآن بجماعة و استحسنه المتاخرون فلا یمنع من ذلک الخ و همچنین
در صلوة ضحی در میان سنت و بدعت بودن اختلاف بوده است و مع هذا جانب ترک گرفته نشده بلکه قائلین بدعت هم باستحسان تصریح فرموده
اند الی غیر ذلک من الامثلة الکثیرة المشهورة **قوله** قال الشیخ ابن الهمام فی فتح القدیر ما تردد بین السنة و البدعة فترکه لازم
الخ **اقول** از ملاحظه اقوال فقها ظاهر است که صاحب رساله مطلب این قول نفهمیده در در مختار در بحث مکروهات صلوة نوشته
و قلب الحصی للنهی الا للسجود التام فیرخص مرة و ترکها اولی الخ شامی در رد المحتار گفته لانه اذا تردد الحکم بین سنة و بدعة کان ترک السنة
راجحا علی فعل البدعة مع انه کان یمکنه التسویة قبل الشروع فی الصلوة الخ ازین بیان ظاهر است که مراد از تردد بین السنة و البدعة
این است که در فعلیکه برای ادای ان بوجه مسنون فعل امر دیگر بدعت یعنی مذموم و ممنوع باشد لازم آمده باشد در اینجا سنت را
ترک می نمایند مثلا چنانکه در سجده تمکین جبهه علی وجه السنة بی قلب حصاة که منهی عنه و منافی خشوع است حاصل نتواند شد
در اینجا ترک آن باید نمود ثانیا شیخ ابن همام در بسیاری از مسائل با وجود اختلاف حکم اصحاب ترک هم نفرموده تا بوجوب

ترک چہ رسد از آنجاست رفع سبابہ در تشہد کہ خود ابن ہمام از بسیاری مشایخ نفی آن روایت فرمودہ **قولہ** دلیل خامس جہال

این عمل کالسنۃ بل کالواجب السنۃ انتہی الی قولہ فی الفتاوی العالمگیریۃ ما یفعل عقیب الصلوۃ مکروہ لان الجہال یعتقد و نہا سنۃ

او واجبۃ الخ **اقول** اشاعت و نشر فضایل و ارہاصات و معجزات و حالات متعلقہ ذات با برکات حضرت سرور عالم صلعم بی شبہ

و شک البتہ سنت بودہ است بلکہ درین زمان بسبب شدت حاجت قریب واجب اما خصوصیت جمع اہل اسلام برای شرف مجلس و تشریف آوردن

و اطعام طعام برای ثواب و دیگر خصوصیات پس جمع این ہمہ امور مخصوصہ خیر در محفل واحد البتہ از مستحسنات ائمہ عظام علمای کرام و اولیای

عظام است پس اوعای کالسنۃ و کالواجب السنن آن لغو است و قطع نظر از ظہور کذب سیف واست اولا کہ تقریب تمام نیست در عالمگیری

یعتقدونہا سنۃ او واجبۃ نوشتہ و صاحب رسالہ ادعای نماید کہ کالسنۃ بل کالواجب دانستہ اند دوم آنکہ در عالمگیری بر بسیاری

از امور باوجود سنت و واجب نبودن حکم ندب و استحسان نمودہ است و باین خیال مکروہ و حرام قرار نداوہ از آنجملہ است ندب ذکر

خلفاء راشدین و عمین مکرمین در خطبہ و از آنجملہ است رحبت قہقری در طواف وداع الی غیر ذلک سوم کلام عالمگیری در چیزیست

کہ حصولش قربت نیست اما اجتماع اہل اسلام برای استماع اذکار حضرت خیر الانام علیہ الصلوۃ والسلام بی شک داخل قربات است

و لزوم حکم ممنوع و حرام گردیدن قربات علی الاطلاق از ہیچ او ہام بتصریح مستندین صاحب رسالہ از علمای کرام محل کلام است

شامی در رد المحتار در بحث زیارت قبور نوشتہ قال ابن حجر فی فتاواہ ولا تترک لما یحصل عندہا من منکرات و مفاسد لان القربات

لا تترک لمثل ذلک بل علی الانسان فعلہا و انکار البدع بل و ازالتہا ان امکن الخ قلت و یویدہ ما مر من عدم ترک اتباع الجنازۃ

و ان کان معہا نساء و نائحات الخ ملخصاً **قولہ** دلیل سادس افعال مکلفین باعتبار شرع دو قسم اند مشروع و غیر مشروع الخ **اقول**

مراد از ثبوت اگر ثبوت عام است یعنی داخل بودن فردی تحت مستحسنات شرعیہ پس از جملت امور مشروعہ بودن ادعای غیر مشروع

بودن اجتماع اہل اسلام برای مجالس ذکر حضرت خیر الانام باطل محض است و اگر مراد از ثبوت ثبوت بوجہ مخصوص از شارع است

پس غیر مشروع بودن باین معنی را منحصر در حرام و مکروہ دانستن باطل است کما مر سابقاً و سیجی **قولہ** دلیل سابع این عمل بالاتفاق

بدعت است الخ **اقول** اگر مراد از بدعت امری است کہ مخالف سنت و شرع باشد قطع نظر از آنکہ کذب این قول بر ہمہ

اہل اسلام ظاہر است این عین مدعا او ست و از دلیل علاقہ ندارد و اگر مراد از بدعت امریست کہ بالخصوص سنت نباشد

پس درینصورت استدلال برای اثبات قبح آن از کل بدعۃ ضلالۃ دادہ و خال درین کلیہ باطل کما مر **قولہ** دفی بدعت قبیح و مکروہ

بودن الخ **اقول** برای اثبات قبح و کراہت وادخال او در بدعت ضلالت دلیلی خاص باید کہ حسب تصریح مستندین صاحب رسالہ بر

عدم صحت دلیل کراہت نتواند شد ملا علی قاری در رسالہ اقتدا بالمخالف نوشتہ و من المعلوم ان الاصل فی کل مسئلۃ ہو الصحۃ

من غیر الکراہۃ اما القول بالفساد والکراہۃ فیحتاج الی حجۃ من الکتاب والسنۃ او اجماع الامۃ الخ شامی در رد المحتار آوردہ و

الظاہر ان خلاف الاولی اعم فکل مکروہ تنزیہا خلاف الاولی ولا عکس لان خلاف الاولی قد لا یکون مکروہا حیث لا دلیل خاص

کترک صلوۃ الضحی و بہ یظہر ان کون ترک المستحب راجعاً الی خلاف الاولی لا یلزم منہ ان یکون مکروہا الا بنہی خاص لان الکراہۃ

حکم شرعی فلا بد له من دلیل الخ و در درمختار گفته وکره التحریم تنزیها الترک الحلیۃ المسنونۃ شامی در ردالمحتار گفته قوله الترک الحلیۃ لسنونۃ
علۃ لکونها مکروها تنزیها اذ لیس فیه نهی یکون مکروها تحریما بحر الخ و در احیاء العلوم گفته اما مجرد السواد فلیس بمکروه ولکنه لیس بمحبوب
اذ احب الثیاب الی الله البیض الخ و در مواهب گفته فان المکروه ما ثبت فیه نهی وهذا لم یثبت فیه نهی الخ علامه شامی در ردالمحتار از رساله
استاد خود آورده ولیس الاحتیاط فی الافتراء علی الله تعالی باثبات الحرمۃ او الکراهۃ الذین لا بد لهما من دلیل بل فی الاباحۃ التی هی الاصل الخ
قوله درین عمل تشبیه بعمل نصاری و بعمل هنود است نصاری روز ولادت عیسی علیه السلام را عید گرفته اند و هنود ولادت کنهیا را عید گردانیده
واین را روز جنم اشٹمی نامیده اند الخ **اقول** مراد از عید گرفتن روز اگر صرف متبرک و شریف دانستن آن روز است پس علمای دین
از ارشاد مبارک حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم فهمیده اند پس با وجود اطلاع بر آن هیچو کلمات شنیعه واهیه شیطانیه از زبان اشقیا
توانان بر آوردن خبث درون خود ظاهر کردن است ملا علی قاری در مرقات بذیل حدیث شریف صوم یوم الاثنین که حضرت صلعم
در جواب سوال سایل فرموده اند فیه ولدت وفیه انزل علی نوشته وفی الحدیث دلالۃ علی ان الزمان یتشرف بما یقع فیه و
کذا المکان الخ و همچنان امام نووی وغیره دیگر ائمه دین تصریح فرموده اند و اگر این حضرات را از ائمه دین نمی شمارد بلکه از کذابین
وضالین می انگارد پس ببیند که علامه ابن الحاج چه نوشته اند که آخر حسب تصریح خود او شان را از ائمه دین اکابر مسلمین می پندارد بالجمله
مقصد ابطال و انکار شرف ایام ولادت با سعادت و اعتقاد و اثبات تقارن شرف و برکت آن روز را مانند جنم اشٹمی کنهیا و روز کلان نصاری
قرار دادن قطع نظر از آنکه دربی تضلیل ائمه دین افتادن است صراحۃ عداوت و اهانت جناب ختم رسالت پناه صلعم است و اگر مراد از
عید گرفتن اجتماع مسلمانان برای استماع ذکر شریف و ادای قربات بنیت برکت شرف زمان و شکر نعمت الٰهی است پس ائمه دین بصفائی
آیات و احادیث ثابت فرموده اند که در عبادات و قربات با جتماع شرف زمان و جماعت مسلمانان زیادت فضیلت پیدا میگردد
پس برینهم اطلاق مماثلت و مشابهت عید جنم کنهیا و روز کلان دیانت نیست **قوله** تشبیه با عمال کفار منهی عنه و مکروه است
الخ **اقول** اولا که متبرک و شریف دانستن روز ولادت حضرت سرور کائنات و ذکر احوال و فضایل آن افضل ممکنات و ایصال
ثواب ختم قرآن و دعوت اخوان و ادای صدقات و دیگر قربات بامید حصول برکات هرگز از اعمال کفار نیست پس تشبیه آوردن آن
دخول در وعید لیس منا من تشبه بغیرنا و عید من تشبه بقوم فهو منهم لازم ساختن محض کلام است زیرا که چون پیغمبر صلعم صوم عاشورا مخصوص
مشابهت یهود و عاید میگردید نفهم تا سع مع العاشر بزوال رسید و هرگاه از نیقدر تغیر و مخالفت لزوم مشابهت زایل شده
پس شرف دانستن ایام ولادت با سعادت و فرح و سرور ذکر آنحضرت را خواه مخواه از شقاوت خود داخل افعال کفار ساختن و
از ضلالت خود مخالفت تشبه با عمال کفار را دلیل تضلیل ائمه دین قرار دادن محض حماقت است آری اگر کسی روز جنم اشٹمی کنهیا را
مشرف داند و عید گرداند میتوان گفت که این اعتقاد و عمل مانند اعتقاد و عمل هنود است و تشبه با عمال و افعال کفار ممنوع است
که من تشبه بقوم فهو منهم ولیس منا من تشبه بغیرنا و ثانیا مستندین جناب رساله تحقیق نموده اند که وعید برای افعال کفار جاری
نیست بلکه بر آن افعال است که از شعار مخصوص شان باشد ملا علی قاری در شرح فقه اکبر حضرت امام اعظم رض فرموده اما اذا

بعض العلماء فی مقام الانکار لبس هذه الکسوة بان لبس هذه الکسوة الازبکیة ایضاً بدعة فلیس فی محله فانا ممنوعون من التشبه بالکفرة
واهل البدعة المنکرة فی شعارهم لا منهیون عن کل بدعة ولو کانت مباحة سواء کانت من افعال اهل السنة او من افعال اهل البدعة
فالمدار علی الشعار الی آخره وثالثاً در امریکه شعار ایشان باشد بعد زوال خصوصیت شعار شیوع در اصحاب حکم تشبه باقی نمی ماند و داخل
عموم مباح میگردد در مواهب بحث طیلسان در رد قول ابن قیم نوشته اما ما ذکره ابن القیم من قصة الیهود فقال الحافظ ابن حجر انما
یصلح الاستدلال به فی الوقت الذی یکون الطیالسة من شعارهم وقد ارتفع ذلک فی هذه الازمنة فصار داخلاً فی عموم المباح وقد ذکره
ابن عبد السلام فی امثلة البدعة المباحة الخ ورابعاً امر مذکور یعنی اداء قربات در ایام ولادت باکرامت باشرف و برکت که اعیاد
دین احسان آن فرموده اند از امور مذمومه نیست و برای مخالفت بجهت لزوم تشبه غیر امور مذمومه مستندین صاحب رساله قصد مشابهت
و تحری موافقت هم معتبر داشته اند پس اگر نیت اداء رسم کفار خواهد نمود تا البته تشبه برسم ہنود و غیرها لازم خواهد گردید و وعید
من تشبه بقوم لاحق خواهد شد و بغیر این نیت صرف بقصد غیر از تشبه ممنوع علاقه نیست صاحب اربعین در مسئله رسم چہوچک نوشته
فرستادن جنس و غله وغیره از طرف نانهال مولود اگر بنیت صله رحم باشد جائز است الی قوله و اگر بنیت اداء رسم جہالت باشد جائز
نیست که دران تشبه برسم ہنود لازم خواهد آمد و آن درست نیست قال علیه الصلوة والسلام من تشبه بقوم فهو منهم الخ و مقتدای طائفه
اسماعیلیه در رساله تنویر العینین در باب رفع یدین بجواب اعتراض تشبه بروافض بعد ازانکه در جواب اول نوشته ترک السنة لتحری عین التشبه
بالفرق الضالة غیر مشروع الخ بطور جواب ثانی می نویسد مع انا لانتحری تشبه الفرق الضالة بل تتفق الموافقة الخ **قوله**
قال الشیخ محمد حیات والتشبه بالکفار منهی عنه وان لم یقصد ما قصدوه الخ **اقول** قصد ما قصدوه چیزی دیگر و تحری و قصد
مشابهت نیست و موافقت آن که از تشبه مستفاد است امری دیگر است و معتبر بودن امر ثانی در لزوم تشبه ممنوع از کلام این طائفه سابقاً
معلوم گردیده است **قوله** منها ما قال العلامة تاج الدین فاکهانی الخ **اقول** پیش نمودن قول فاکهانی مالکی با وجودیکه اکابر
مستندین صاحب رساله انکار رد نموده باشند خالی از سفاهت نیست **قوله** ومنها ما قال ابو عبد الله ابن الحاج الخ **اقول**
درین مقام حال فریب طائفه اسماعیلیه باید دید که از کلام ابن الحاج چند از فقرات مبهمه که حسب ظاهر مهمه موافق معلوم شدند ذکر نموده آنچه
مذهب طائفه را از بیخ و بن برمیکند آنرا از درمیان همان قول حذف ساخته و برای گلو خلاصی خود بجهت اضلال عوام و اخفاء حق
لفظ الی ان قال برزبان آورده چه القول ابن حاج موافق عقیده طائفه باطل و ضلالت بلکه خلل انداز اصل ایمان و مخالف
آیات افتؤمنون ببعض الکتاب وتکفرون ببعض اگر گوش داری بشنو و اگر چشم داری ببین که شیخ ابن الحاج در همین عبارت که برای
پرده داری ترک نموده در بیان فضیلت شهر عظیم و مستحق بودن آن زیادت عبادات و خیرات را برای اداء شکر نعمت عظیمه با وجود
عدم زیادت آنحضرت صلعم بعد ذکر فضیلت صوم اثنین نوشته فتشریف هذا الیوم متضمن لتشریف هذا الشهر الذی ولد فیه فینبغی ان نحترم
حق الاحترام ونفضل بما فضل الله تعالی به الاشهر الفاضلة الخ و بعد ازان عبارت آنست فعلی هذا ینبغی اذا دخل هذا الشهر الکریم ان
یکرم و یعظم و یحترم الاحترام اللائق به اتباعاً له صلعم فی کونه کان یخص بعض الاوقات الفاضلة بزیادة فعل البر فیها وکثرة الخیر

الخ و مدار انست فضلی هذا التعظیم هذا الشهر الشریف انما یکون بزیادة الاعمال الزاکیة فیه والصدقات الی غیر ذلک من القربات
الخ **قوله** منها ما قال احمد بن محمد المصری الخ **اقول** قطع نظر از عدم وثوق بر صحت نقل صاحب رساله بجهت ظهور خیانت و
تحریف و کذب و افترا در نقل عبارات علما بر تقدیر وجود و اتفاق این کتاب و همچنین شرعة الالهیة صحت نقل هر دو حواله صاحب رساله را
ضرور بود که از اساتذه خود استفسار می نمود آیا این هر دو رساله و مصنفان آن هر دو رساله ممکن که اسماء شان درانها مندرج
اند در اعتماد و شهرت و کثرت وثوق راجح اند بر سیرت شامیه مصنفش و رسائل حافظ سیوطی و ملا علی قاری و ابن حجر مکی و غیرهم
و کسانیکه دران رسائل استحسان این عمل از ایشان منقول است یا معامله بالعکس است بعد اثبات ترجیح اگر ذکر همچو رسائل صحیح لیوحی نمود
گنجایش داشت و آنچه در عبارت منقوله آورده قد اتفق علماء المذاهب الاربعة بذم العمل الخ کذب بداهت قول بر هر ذی عقل
از کلام صاحب رساله هم اظهر است و آنچه سابقاً بنابر دلایل دران منقول از عدم نقل این عمل که گذشت معالشمر در سابق مسطور است
و همچنان است حال مقال جامع مجموعه و مصنف ذخیرة السالکین **قوله** منها ما قال الشیخ احمد السرهندی الخ **اقول** اگر در مکتوبات که ابطال
شرف ایام ولادت یا سعادت یا انکار مجالس اذکار آنحضرت صلعم مذکور می بود البته مبطل ذاکران می توان نمود حالانکه ازین هر دو امر
در کلام شیخ موصوف اثری نیست و کلام شیخ رحمة الله تعالی در منع سماع و طریقه خود است چونکه در آن وقت مولد عبارت از سماع غنا
خواندن اشعار و قصاید بطرز نغمات شده بود و بالاتفاق غیر نعت و غیر نعت که در همین کلام شیخ موصوف تصریح است ضمنا منع آن هم واقع
گردیده چنانکه همچو ذکر لفظ مولود را بر شیخ عهد وسنا و نیز معنا المطلوب هر دو عبارت مکتوب که در آن تفسیر آن لفظ موجود است نظر نمی نماید
که عبارتش حسب نقلش اینکه اگر بفرض چه مبالغه در منع سماع متضمن منع مولود که عبارت از قصاید نعت و اشعار غیر نعت خواندن است الخ
و این امر سوای این مکتوب از دیگر مکاتیب شیخ موصوف رحمة الله تعالی هم ثابت است منها ما قال فی بعض مکاتیبه دیگر آنچه در باب مولد خوانی
اندراج یافته بود در نفس قرآن خواندن و بصوت حسن و در قصاید نعت و منقبت خواندن چه مضایقه است الخ بالجمله شیخ موصوف برای سد باب
غنا و سماع نظر بر مخالفت امور مذکوره از طریقه خود برای اهل طریق خود ذکر همچو مولد خوانی هم ضمنا کرده است نه آنکه انکار شرف ایام
ولادت حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام و مخالفت اجتماع اهل اسلام برای استماع ذکر احوال و فضائل آنحضرت علیه الصلوة
والسلام و ابطال ایصال ثواب با طعام بر روحانیت شریفه و تحریم و انکار مجلس ذکر شریف نموده باشد اگر آنچه از قول شیخ
موصوف نقل نموده تسلی خاطر نخواسته اند تا بینند که همان شیخ موصوف در همان مکاتیب که امر خود و دین با بچه نوشته است و
اکابر سلسله و شخل شاه عبدالرحیم شاه ولی الله هم بیان نموده اند منها ما قال فی بعض مکاتیبه در طعام ها متلون فرموده ایم که بر روحانیت آنسرور علیه الصلوة
والسلام بپزند و مجلس شادی سازند را فعال شیر شاید از آن طعام ها تناول نمایند الخ از طائفه اسماعیلیه باید پرسید که بر روحانیت
آنسرور صلعم طعام ها پختن و مجلس شادی ساختن چه حکم دارد و اگر بلحاظ حکم منسوخ اسماعیلیه بدعت حسنه قرار دهند چنانچه مقتدای شان
در رساله ذبیحه گفته که همه اوضاع از قرآن خواندن و فاتحه خوانی و طعام خورانیدن سوای کندن چاه و دعا و استغفار و امثال آن بدعت
است گو بدعت حسنه بالخصوص است پس خصوصیت اجتماع و احتفال اهل اسلام برای مجالس ذکر حضرت خیر الانام علیه السلام بر روحانیت

شریف که اصل مولد عبارت ازان است چگونه ممنوع و حرام خواهد گردید و اگر بلحاظ ملت ناسخه اسماعیلیه حکم بدعت حسنه را منسوخ دانسته
اعتقاد دارند که از این امر هم مثل سایر بدعات حسنه در ایمان خلل می آید تا در صورت در حق شیخ موصوف که امر ساختن مجلس شادی
و پختن طعام فرموده چه حکم صادر خواهند فرمود علاوه بر آنکه در کلام شیخ که درینجا مبالغه منع از سماع در طریق خود است قطع نظر ازانکه عدم انکار
اکابر شیوخ شیخ بر سماع ثابت است در مکاتیب شیخ هم نافع و مفید بودن سماع و اجازت آن در بعض اوقات به بعض اشخاص
ثابت است و اختلاف شیخ را هم بدان اعتراف است **قوله** فی زاد المعاد ولا یخص المکان الذی ابتدء فیه بالوحی ولا الزمان الذی ابتدء فیه
من خصوص الامکنة والازمنة من عنده بعبادات لاجل هذا واشباهه کان من جنس اهل الکتاب الخ **اقول** قطع نظر از عدم اعتماد
اقوال ابن قیم که برخلاف جمهور اهل سنت در کتب خود می آرد و لاحق رساله بیان نماید که در شان مستند خود شیخ ابن الحاج که قائل
تخصیص شرف شهر ربیع الاول است چه اعتقاد دارد و از ائمه دین می شمارد یا از جنس اهل کتاب پیش انگارد ثانیا فقهای کرام
تصریح باستحسان تبرک بمواضع و مشاهد و مساجد و آثار و آبار آنحضرت صلعم فرموده اند و ادای عبادات الهیه در خصوص امکنه متبرکه
موجب خصوصیت برکت نوشته اند و تحری صحابه کرام و تابعین عظام هم درین باب ماثور است امام بخاری در صحیح خود آورده حدثنا ابن
ابی بکر المقدمی قال حدثنا فضیل بن سلیمان قال ثنا موسی ابن عقبة قال رایت سالم بن عبد الله یتحری اماکن من الطریق فیصلی فیها ویحدث ان
اباه کان یصلی فیها وانه رای النبی صلی الله علیه وآله وسلم یصلی فی تلک الامکنة الحدیث شعرانی در کشف الغمه آورده وکانت الصحابة رضی الله عنهم یتتبعون
آثار رسول الله صلعم فکل مکان صلی فیه یصلون فیه حتی کان ابن عمر رضی الله عنه لم یزل یتعاهد شجرة بالسقی قیل له فی ذلک فقال رایته صلعم نزل تحتها
فانا اتعاهدها حتی لا تیبس الخ علامه امام عینی در شرح صحیح بخاری شریف آورده الوجه الثانی فی بیان حجة تتبع عبد الله بن عمر رضی الله عنه الاماکن
التی صلی فیها النبی صلعم وهو انه یستحب التتبع لآثار النبی صلعم والتبرک بها ولم یزل الناس یتبرکون بمواضع الصالحین الخ در صحیح مسلم مرویست
که گفت حضرت ابن مالک رضی الله عنه اصابنی فی بصری بعض الشیء فبعثت الی النبی صلعم انی احب ان تاتینی وتصلی لی فی منزلی فاتخذه مصلی و
فی روایة فخط لی خطا امام نووی در شرح صحیح مسلم آورده ای اعلم لی اهلی موضعا لاتخذه مسجدا ای موضعا اجعل صلوتی فیه متبرکا بآثارک
و فی هذا الحدیث انواع من العلم فمنه التبرک بآثار الصالحین الخ وهمچنان است تبرک بآثار دیگر محبوبان حضرت حق سبحانه شاه عبد العزیز صاحب
در تفسیر عزیزی بذیل صراط الذین انعمت علیهم نوشته اند برکت در کلام و در انفاس و افعال و در مکانات ایشان و هم در صحبتیان ایشان
و اولاد و نسل ایشان و زیارت کنندگان ایشان [illegible] دیگر و الخ و هم در تفسیر عزیزی است سوم آنکه بعض مواضع متبرکه مورد نعمت
و رحمت الهی گشته اند یا بعض خانها قدیم اهل صلاح و تقوی خاصیتی پیدا کرده اند که در انها احداث توبه نمودن و دعا نمودن بجا آوردن
موجب سرعت قبول و ثمرات نیک می باشد الخ و شاه ولی الله دهلوی در همعات در بحث طهارت گفته اند و حقیقت طهارت نه همین است
در غسل و وضو بلکه بسیار چیزها در حکم وضو و غسل هستند چنانکه صدقه دادن و فرشتگان و بزرگان را بخوبی یاد کردن [illegible] کاریکه نافع بنده است
و ایشان سبب دعا کنند بجا آوردن و زیارت [illegible] را بنیت مستحسنه نگاه داشتن و در مواضع متبرکه و مساجد معظمه و مشاهد مقدسه
معتکف شدن و لباس پاک و سفید پوشیدن الخ و آنچه در عبارات منقوله ابن قیم استدلال باثر حضرت عمر رضی الله عنه کرده است جوابش آنکه علامه عینی در

شرح صحیح بخاری بعد ذکر استمرار ناس از عهد صحابه کرام و تابعین بر تبرک بمواضع صالحین نوشته قالوا اما ما روی عن عمر انه کره
ذلک فلانه خشی ان یلتزم الناس الصلوة فی تلک المواضع فیشکل ذلک علی من یاتی بعدهم و یری ذلک واجبا وکذا ینبغی للعالم اذا رای
الناس یلتزمون النوافل التزاما شدیدا ان یترخص فیها فی بعض المرات و یترکها لیعلم بذلک انه غیر واجب الخ **قوله** فی اوهام
التحفة نوع پانزدهم امثال تجدید را یک چیز بعینه دانستن الخ **اقول** استدلال باین مقال بیجا یک چیز بعینه دانستن چیزی دیگر
است و خصوصیت عظمت و برکت و شرف در مثل آن وقت بجهت ظهور کدامی نعمت سابقه فهمیدن و بنا بران ایصال ثواب با ایام
نمودن چنانکه معمول والد مرشد بزرگوار و جد امجد ما دار جناب تحفه بوده است چیزی دیگر و قطع نظر از انچه جناب اشباع از اسلاف
و اختلاف جناب تحفه نقل نموده باید دید که امر اول اجناب تحفه از اوهام شمرده و امر ثانی خود در تالیفات خود ثابت کرده از انجمله در تفسیر
عزیزی در خصوصیات ضحی گفته سوم آنکه این همان وقتی است که کلام حق تعالی با حضرت موسی ع در همین وقت شده بود چهارم آنکه ساحران فرعون
در همین وقت بدیدن معجزه حضرت موسی علیه السلام ایمان آورده اند پس این وقت وقت کمال ظهور نور حق بر ظلمات باطل است
که در اصل سابقه اثر آن عارض شده الخ و نیز در تفسیر عزیزی تصریح نموده که در عشره محرم ثواب بجا آوردن صبر و رنج که شهدا در راه خدا
کشیده اند در این ایام بار رواح مقدس ایشان نازل میشود و نیز در تفسیر عزیزی در خصوصیات شب قدر گفته این شب به جهات چند شرف دارد
الی قوله سوم آنکه نزول قرآن مجید در همین شب واقع است و این شرفیست که نهایت ندارد چهارم آنکه خلقت فرشتگان نیز در همین شب است الخ
و اگر این تفرقه منشأ خیال صاحب رساله نباشد تا در قول مقبول مستند خود و اعنی ابن الحاج غور کرده ببیند که امر ثانی از آن جمله است
است علاقه از اوهام فاسده ندارد و طحطاوی در حاشیه در مختار نوشته و فی منهاج الحلیمی و شعب الایمان للبیهقی ان الدعاء مستجاب
یوم الاربعاء بعد الزوال قبل وقت العصر لانه صلعم استجیب له علی الاحزاب فی ذلک الیوم فی ذلک الوقت و کان جابر یتحری ذلک فی مهمات
و ذکر ان ما بدئ شیئ یوم الاربعاء الا تم فینبغی البداءة بنحو التدریس فیه انتهی **قوله** بدعت در بنا آنها بر بنیه محضه حسنه بود الخ **اقول**
اولا اکابر فقهاء کرام متدین صاحب رساله در طواف وداع بدعت بصری را تحسین داشته اند با وجود تصریح اقرار انکه لیس فیه سنة
مرویة ولا اثر محکی الخ و ثانیا مولوی رفیع الدین صاحب در رساله سائل در جواب سوال بستم در باب حبس دم اذکار نوشته اند اصل این کار
و اشتغال و مراقبه از روی آیات و حدیث ثابت است اما طرق ان از شده در صدر اول بحسب تجارب مشایخ پس البته بدعت است لیکن بدعت دو قسم است یکی
آنکه در وی معنی قبیح یافته شود و این بدعت سیئه می باشد دوم آنکه او را اصل صحیح در شرع باشد و در وی فواید دینی یافته شود و این قسم بدعت
حسنه یا مباح خواهد بود الخ ثالثا در تفسیر عزیزی بذیل واذکر اسم ربک الآیه نوشته یعنی یاد کن نام پروردگار خود را همیشه و در هر
در هر وقت در هر شغل خواه بزبان خواه بقلب خواه بروح خواه بسر خواه بجهر خواه بخفیه الی ان قال خواه کیفیت ذکر بکم ضربی باشد یا
و ضربی خواه بحبس نفس خواه بی حبس نفس خواه بدون برزخ خواه با برزخ خواه سه گنی خواه هفت رکنی خواه بشرایطیکه شده مقرر
و فوق و مراقبه و محاربه مواعظه و تعظیم حرمت است خواه بدون این شرایط الی غیر ذلک من الخصوصیات التی استنبطها ائمه
من اهل الطریق الخ انتهی ملتقطا رابعا در کتاب تنبیه السفیه رد بر قول مجتهد روافض در عقیده پنجم چنانکه مجتهد مذکور صاحب تحفه و غیره

اہل بدعت قرار دادہ می نویسد اگر مراد از بدعت بدعت حسنہ است قسم مرجحات و مستحبات کہ مراد از فرق اسلامیہ تقسیم بدعت را مذموم و محمود
واگر مراد بدعت سیئہ است پس لا نسلم کہ ازین عبارت مفہوم شود چہ بسیار چیزہا در عہد سلف نبود مثل بنا و مدارس و مناظر و تدوین کتب
و علوم کہ خلف صالح پیدا کردہ اند و در طریقہ زہد و عبادات و مجاہدات و اشغال اختراع بسیار واقع شدہ و اصلا جای ملامت و
عتاب نیست قال اللہ تعالی و رہبانیۃ ابتدعوہا ما کتبناہا علیہم الا ابتغاء رضوان اللہ فما رعوہا حق رعایتہا الخ بالجملہ اگر تتبع نمودہ آید
شواہد کثیرہ در کلام مستندین صاحب رسالہ برای ابطال ادعا او موجود ہستند و عبارت منقولہ رجوم الشیاطین بر تقدیر صحت نقل آنکہ
در مقام و نشان منقولہ امام غزالی نوشتہ نیست لا یقول صاحب الرسالہ ضرورت تصحیح نقل از احیاء العلوم وغیرہ و ثانیا بر تقدیر صحت
نقل از امام غزالی قطع نظر از مخالفت دیگر فقہا و محدثین اگر محمول بر ظاہر باشد صریح مناقض تصریحات امام غزالی است کہ در احیاء العلوم
و کیمیای سعادت جابجا در تفسیر بدعت واقع ست فافہم ولا تکن من المتعصبین **قولہ** معمول اصحاب و ائمہ عظام نبود الخ **اقول** علی الاطلاق
این دعاء عام نمودن مخالف تحقیق محققین است علامہ خفاجی در شرح شفا فرمودہ اما القیام للعلماء والصلحاء فمستحب وکان النبی
صلعم اذا جاء قام لہ الصحابۃ الخ و در مشکوۃ شریف است عن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت ما رأیت احدا کان اشبہ سمتا وہدیا ودلا وفی روایۃ
حدیثا وکلاما برسول اللہ صلعم من فاطمۃ اذا کانت دخلت علیہ قام الیہا فاخذ بیدہا فقبلہا واجلسہا فی مجلسہ وکان اذا دخل علیہا
قامت الیہ فاخذت بیدہ فقبلتہ واجلستہ فی مجلسہا رواہ ابو داود و این تحقیق از حدیث حضرت انس رضی اللہ عنہ باطل نتوان نمود
کہ اولا نفی قیام در ان مقید است بقید اذا راہ پس نفی مطلق قیام و یا نفی قیام وقت مجی در قول حضرت انس رضی اللہ عنہ مصرح و منصوص
نیست و ثانیا قطع نظر از قید اذا راہ جملہ مذکورہ مہملہ است و مہملہ در قوت جزئیہ می باشد ازہمین جاست کہ حجۃ الاسلام مستند صاحب
رسالہ فرمودہ بل کان الصحابۃ لا یقومون لرسول اللہ صلعم فی بعض الاحوال کما رواہ انس رضی اللہ عنہ ولکن اذا لم یثبت فیہ نہی عام فلا نری
بہ باسا فی البلاد التی جرت العادۃ فیہا باکرام الداخل بالقیام الخ و ثالثا در بسیاری از احادیث و روایات کہ بحسب ظاہر نفی عام کردہ اند
و مراد از ان صرف نفی التزام داشتہ اند و حق ہمین است کہ قیام در عہد آنحضرت صلعم نبود البتہ عادت مستمرہ بدان نداشتند فی اللمعات
ان الحق ان القیام عند الدخول کان واقعا فی زمنہ والکراہۃ انما کانت للتکلف ولم یکن معتادا الخ **قولہ** بلکہ مبغوض نفس نفیس
بود الخ **اقول** باوجود ادعاء تبحر علی الاطلاق ہیچ کلمہ جاہلانہ بر زبان آوردنی جہد کہ ائمہ محققین در احادیث شریفہ تحقیق و تطبیق
فرمودہ حکم جواز بلکہ ندب برای تکریم ذیشان دادہ اند اما لفظ کراہت پس در لمعات شرح مشکوۃ فرمودہ وما جاء فی حدیث انس رضی اللہ عنہ
من کراہتہ صلعم قیام الصحابۃ لہ فانما ہی من جہۃ الاتحاد الموجب لرفع التکلف والحشمۃ لا للنہی عنہ الخ و بر کسیکہ از علم حدیث بہرہ وارد
پوشیدہ نیست کہ مجرد کراہت آنحضرت مستلزم نہی و ممانعت بوجہ عام نیست در مجمع البحار در شرح حدیث قیل انت سید قریش فقال السید
ہو اللہ الحدیث نوشتہ کانہ کرہ ان یحمد فی وجہہ واحب التواضع انتہی بر اہل اسلام مخفی نیست کہ اگرچہ حضرت سید المرسلین براہ تواضع و
رفع تکلف تکریم و مدح خود بلفظ سید و روجہ مبارک مکروہ داشتہ اند و موجب ثواب بودنش شکی نیست بلکہ در کتب سیر فصلی برای اسم در بیان
کراہت آنحضرت بسیاری از امور برکت را صرف بجہت شفقت برامت بملاحظہ رد این نقد فرمودہ آند قاضی عیاض علیہ الرحمۃ در

شفا فرموده و من شفقته صلعم علی امته تخفیفه و تسهیله و کراهته اشیاء مخافة ان تفرض علیهم الخ و سیجی تفصیل مسئلة القیام منه
قوله این فرق جهال الخ **اقول** معاذ الله این چه جهالت و نادانی است آنکه در شان علماء دین مثل شیخ الاسلام امام الانام
برهان الدین حلبی وغیره که تصریح استحسان این تکریم فرموده اند چنین کلمات وقاحت بر زبان آوردن نزعه شیطانی و کمال بی ایمانی است
قوله در شرعة الهیه الخ **اقول** قطع نظر ازانکه شهرت و اعتماد رساله مذکوره محل کلام و تحریف و خیانت شعار نجدیه لیامست و ترجیح
همچو رسائل مجهوله بر سیرت حلبیه وغیرها اعتساف تمام است چون قیام مبحوث عنه فردی است از افراد اجلال و تکریم حضرت نبی کریم و رسول رحیم صلعم
که عموما و مطلقا مطلوب شرع شریف است هیچگونه مزاحم کراهة امر محدود و شارع نیست و در امور منقوله محدوده شرعیه خللی ازان لازم
نیست و علماء دین استحسان فرموده اند پس هیچ حکم ممانعت و حرمت و ادخال در بدعت ضلالت بی ثبوت مزاحمت کمال جهالت است
و از مستندین صاحب رساله سابقا منقول گردیده است که نیست احتیاط در افترا بر الله تعالی با دعاء حکم حرمت و کراهت بلکه احتیاط
در اباحت است که اصل شریعت است در اموریکه شارع ازان سکوت فرموده است و آنچه در عبارت منقوله از ابن حجر و شبر املسی شافعی
آورده بر تقدیر صحت نقول نیز هرگز موجب اقوال مدرعه مختاره همان علامه ابن حجر وغیره از علماء دین دلالت بر کراهت هم ندارد
فضلا عن الحرمة در مجمع البحار از ابن حجر وغیره آورده اما الصلوة علی النبی صلعم عند ذلک ای الطیب و نحوه فلا اصل له و مع ذلک
فلا کراهة فی ذلک عندنا الخ ملخصا **قوله** در بیان استبعادات مجوزین عمل مولد و قیام الخ **اقول** و تقریرات ائمه اهل سنت بحذف
بعض مقدمات و تغییر بعض که برای تیسیر جوابه تحریفها بکار برده و بعد ازان اجوبه اش باطل بوده اند بدین جهت بسط تقاریر علماء دین متین قیام
ضروری ندانسته صرف بر بیان اختلال اجوبه اش کفایت میکنم **قوله** حسن اجتماع مردم مثلا عموما ممنوع است الخ **اقول** بر کت
و فضیلت اجتماع اهل اسلام از صلحاء و علماء و حفاظ به نیت خیر در اوقات متبرکه و بقاع متبرکه مؤثر بودنش در ایراث مقبولیت دعا
و عبادت و نزول برکات و انوار از مضامین آیات و احادیث آشکار است مستندین صاحب رساله را بدان اقرار است از انجمله شاه عبد العزیز
صاحب در تفسیر سوره قدر نوشته اند و بالجمله از مضمون این سوره معلوم میشود که عبادت و طاعت را ببرکت اوقات نیک و مکانات متبرکه
و حضور و اجتماع صالحان در ایجاب ثواب و ایراث برکات و انوار مرتبه عظیم حاصل میشود الخ و اگر صاحب رساله بر تقدیر تسلی نیابد
و تصریح مورث بودن خصوص مجالس ذکر حضرت سید ابرار صلعم برای برکات و انوار از کابر مستندین خود خواهد پس ببیند که
شاه ولی الله دهلوی در فیوض الحرمین نوشته کنت قبل ذلک بمکة المعظمة فی مولد النبی صلعم فی یوم ولادته والناس یصلون علیه صلعم
و یذکرون ارهاصاته التی ظهرت فی ولادته و مشاهده قبل بعثته فرأیت انوارا سطعت دفعة واحدة فتاملت تلک الانوار فوجدتها
من قبل الملائکة الموکلین بامثال هذه المشاهد و بامثال هذه المجالس و رأیت تخالط انوار الملائکة انوار الرحمة الخ **قوله** ضرورت
بقاء همه کیفیات اجزاء بعینها در مرکب الخ **اقول** این کلامیست بیگانه از عقل یعنی فهمد که بقاء همه کیفیات اجزاء بعینها در مرکب
ضرور نباشد اما نیز اثبات عروض مانع و منافیات محظوره ادعاء انتقال حکمیکه برای هر جزو من غیر شرط الانفراد ثابت باشد
مثل قبح و از غلط کسوه حرمت و از خیر و برکت کسوه شر و ضلالت البته منافی تصریحات علماء و مستدل بی دلیل است که بسیار

از مسائل کلامیه فقهیه آورده اند منها قال فی المواقف فی بحث الکلام فی رد قول الحنابلة وهذا باطل بالضرورة فان حصول کل حرف
مشروط بانقضاء الآخر فیکون له اول فلا یکون قدیما وکذا المجموع المرکب منها الخ ومنها ما قال فی شرح سفر السعادة از کثیر ابن
شهاب آورده که گفت پرسیدیم عمران الحناط را از شعر گفت شعر ساخته می شود از شیر و آب ولیکن بچه رید انرا الخ امام حجة الاسلام
در احیاء العلوم فرموده الدرجة الثالثة الموزون المفهوم وهو الشعر وذلک لا یخرج الا من حنجرة الانسان فیقطع باباحة ذلک لانه ما زاد
الا کونه مفهوما والکلام المفهوم غیر حرام والصوت الطیب الموزون غیر حرام فاذا لم یحرم الاحاد فمن این یحرم المجموع نعم ینظر فیما یفهم منه
فان کان فیه محظور حرم نثره ونظمه وحرم النطق به سواء کان بالحان او لم یکن والحق فیه ما قاله الشافعی رح اذ قال الشعر کلام حسنه حسن
وقبیحه قبیح ومهما جاز انشاد الشعر والالحان جاز انشاده مع الالحان فان افراد المباحات اذا اجتمعت کان ذلک المجموع مباحا الخ
پس در صورت مجموعه که جمع چند قربات است ونیز هیچ محظوری که ملزم حکم مفردات باشد همراه نیست بیان مشروعیت جمله اجزاء و ضم آنها
باهم موجب استحسان مجلس بکرم نگردد وسوسه صاحب رساله چه گنجایش دارد واگر ازین بیان اصل مطلب بفهم نیاید وتصریح در مسائل فقهیه
مستنده خود خواهد پس ببیند که در مکاتیب میرزا مظهر رحمة الله علیه در مکتوب یازدهم مرقوم است که سماع بر دو قسم است یکی آنکه شخصی که محل
فتنه نباشد کلامی موزون بالحن موزون بی مداخلت معنی و در شرعی انشاد نماید و فسادی از آن در باطن منتهی نباید بلکه
سروری یا حزنی پیدا آید این قسم سماع البته مباح است که مرکب از دو امر مباح که کلام موزون و صوت موزون باشد چرا غیر مباح گردد
الخ ومقتدار اسحاقیه در اربعین در مسئله تقسیم نمودن چیزی بفقراء در وقت رخصت نیات نوشته اگر نوحت بطریق شکر باتمام حق
بفقراء ومساکین بر دو گروه چیزی دهد جائز بلکه مستحب است زیرا که در حدیث شریف آمده من سال بالله فاعطوه الی قوله ونقصان
هیچگاه ممنوع نیست الخ قوله بلکه جائز است که در مجموع چیزی پیدا شود که در هر واحد از اجزا مجموع نبود قال التفتازانی فی شرح
العقاید ربما یکون مع الاجتماع ما لا یکون مع الانفراد کقوة الحبل المولف من الشعرات الخ اقول …
می شمارد و مفسر را نافع می انگارد و این فقره در شرح عقاید در بحث حجیت تواتر واقع شده غرض آنکه اگر چه خبر واحد با انفراد … علم
ظنی بوده اما اجتماع اخبار قوتی پیدا میکند که موجب علم یقینی میگردد پس این قول شرح عقاید وسوسه صاحب رساله را از بیخ و بن
برمیکند یعنی هر یک جزو که حسن بوده است اجتماع آن زیادت قوت و حسن پیدا خواهد کرد نه که …
حرام خواهد نمود آری اگر خبر هر یک بجهت صدق مقبول می بود و خبر مجموع مردود تا البته … رساله در …
بیچاره شرح عقاید را ندیده و نمی فهمید که در آن چند جا از حال اجزاء بر مجموع استدلال نموده است از انجمله در بحث حادث بودن عالم که عالم
با جواهر است یا اعراض و هر یک از آن حادث است پس مجموع عالم حادث است چه در صورت حادث بودن هر جزو مجموع هم … حادث
خواهد بود قوله قول به اتحاد حکم کل افرادی وکل مجموعی قول فاسد است الخ اقول ما بین کل افرادی وکل مجموعی …
الا فی اثبات مشروط بود حسن هر یک جزو بشرط انفراد منحصر بودن و در ان استدلال بای تفرقه بی بنیاد مردود است پس …
مشروط انفراد ثابت باشد در اجتماع بجهت عروض این مانع البته باقی نخواهد ماند …

باشد و بعد بطلان آن از اجتماع اختراع باطل است مولانا نظام الدین علیه الرحمة در شرح [illegible] فرموده ان کل حکم علی
الافراد ان کان صحیحا علی تقدیر الاجتماع والانفراد فالحکمان متلازمان وان کان صحیحا بشرط الانفراد ولا یکون عند الاجتماع فالحکمان
متعارضان الخ **قوله** جواب الزامی این است که عبد الله ابن عمر بدعت صلوة ضحی الخ **اقول** سابقاً معلوم گردیده که حضرت عبد الله
ابن عمر و ابن مسعود و دیگر صحابه کرام رضوان الله تعالی علیهم اجمعین با وجود اقرار بدعت و اطلاق لفظ ابتداع و احداث بتصریح احیا و ترغیب
هم فرموده اند و بر بعضی امور در بعضی اوقات برای اظهار عدم سنیت و دفع توهمات [illegible] و عدم تدوین احکام با وجود اقرار اصل
استحباب بر بعضی امور بدعت [illegible] مزاحمت بکتاب و سنت حسب فهم و اجتهاد خود و برخلاف اجتهاد دیگر مجتهدین انکار هم نموده اند
و نیز بوضوح رسید که قیاس فعل آنحضرت صلعم که علی الاطلاق مشروع است بر صلوة و اذان عیدین [illegible] امور محدثه مخصوصه مقیده
منصوصه نمودن خیال خام است پس این الزام ناتمام است و حال انکار حضرت علی کرم الله وجهه قطع نظر از ما سبق اینکه در [illegible]
گفته لان علیها [illegible] رأی رجلا یصلی بعد العید فقیل الا تنهه یا امیر المؤمنین فقال انی اخاف ان ادخل تحت الوعید قال الله تعالی
ارأیت الذی ینهی عبدا اذا صلی الخ **قوله** در بعض امور ایراد بر دیگر صحابه کرام هم میشود الخ **اقول** حاشا که بر مذهب اهل سنت
صحابه کرام مورد ایراد شوند اما حالا که [illegible] صاحب رساله باید دید که چگونه [illegible] خود در [illegible] میشوند که بر مذهب صاحب رساله
ایراد عظیم بر صحابه کرام وارد میشود که حسب قول ایشان استحسان بدعت شرعیه که مخصوص بضلالت است با وجود اقرار بدعت و [illegible]
ابتداع فرموده اند و نیز معاذ الله تجویز نسخ کلام الله شریف نموده اند [illegible] این حضرات هم معاذ الله
لازم گردیده و موافق دیگر عقاید طائفه نوبت بلزوم [illegible] **قوله** همان جواب ما الخ **اقول**
جواب اهل سنت برای ایراد از جانب صحابه کرام و غیر [illegible] مجتهد [illegible] صحیح است و قبول
اما جواب اسماعیلیه محض [illegible] چه [illegible] هرگز [illegible] امور محدثه [illegible] سنت [illegible] مندوبات [illegible] شارع
و مامورات مطلقه است و حسن آن مقید و موقت و محدود [illegible] ثابت [illegible] استحسان آن نموده اند
با اینهمه این طائفه قیاس مع الفارق نموده [illegible] لازم میکنند [illegible] تهمت [illegible] نسخ قرآن
مجید بر آن حضرت می نهند پس بنابرین مذهب صحابه کرام هم مورد ایرادات کثیره میشوند **قوله** حسن مطلق ذکر رسول الله صلعم ممنوع است
الخ **اقول** اولا [illegible] حضرات اسماعیلیه [illegible] با وجود [illegible] رساله [illegible] ظاهر است که در حسن مطلق ذکر [illegible]
نیست [illegible] بر اینهم ترقی نموده [illegible] وثانیا قطع نظر از [illegible] ضلالت [illegible] حسن ذکر رسول الله صلعم
در شرع ثابت گردیده تسلیم نموده میگوئیم که مراد از ثبوت اگر [illegible] بوجه مخصوص از نص کتاب و سنت است پس [illegible] ممنوع
است و اگر مراد اندراج تحت عمومات شرعیه و عدم مزاحمت کتاب و سنت است پس [illegible] آنحضرت صلعم [illegible]
[illegible] ثابت فرموده اند البته مشروع است [illegible] **قوله** مراد از حکم مطلق
چیست الخ **اقول** مراد از حکم مطلق [illegible] که مقید بوجود یا عدم [illegible]

نباشد و چون حسن ذکر رسول الله صلعم شرعا مقید بوجود یا عدم این قیود نیست و اگر از جانب شارع مخیر است خواه بدون این قیود
عمل آرد خواه بلحاظ ازدیاد قربات و جمیع برکات این قیود هم همراه کند حاجت دلیل دیگر نیست ملا علی قاری در رساله فضائل
نصف شعبان بعد از انکه قوی نبودن روایت دعا بخصوص نصف شعبان ذکر کرده می نویسند قلت یجوز العمل بالحدیث
الضعیف لا سیما وقد ثبت روایة عن اکابر الصحابة مطلقا فلا وجه لمنع المقید ابدا الخ **قوله** در شق اول جائز است که حکم مطلق
در محل نزاع از ان قبیل باشد که مشروط بعدم این قیود و مبطله باشد الخ **اقول** اولا حسب تصریح مستندین حضار رساله مدار
احکام شرع علم است بوجود نه وجود و بغیر علم ثانیا در رساله دعائیه مولفه مولوی خرم علی که از اکابر این طائفه بوده اند مرقوم است
اگر گوئی که دست برداشتن در دعا و مسح نمودن از احادیث قولیه و فعلیه البته ثابت است لیکن بر دعا عقب صلوة خمسه هیئت کذائیه
چه دلیل گوئیم که چون ثابت شد که رفع الیدین از آداب دعا است و جالب اجابت است و موقت بوقتی دون وقتی نیست پس حاجت دلیل
دیگر نمانده داعی از جانب شارع مخیر است الخ در اربعین گفته اما دست برداشتن برای دعا وقت تعزیت ظاهر جواز است
زیرا که در حدیث شریف رفع یدین در دعا مطلق ثابت است پس بوقت هم مضائقه ندارد **قوله** در شق ثانی الی قوله نیز گاهی
عمر کاتب بالفعل و زید کاتب بالفعل نباشد گفتن میتوانم که الانسان کاتب بالفعل و گفتن نمی توانم که زید کاتب بالفعل الخ
اقول قبل ازین طایفه اسماعیلیه در رساله مصباح الضحی این مغلطه باین عبارت آورده بودند مطلق دو قسم ہوتا ہے ایک
شئی من حیث العموم والوحدة الذہنیة اور دوسرا الشئی من حیث ہو ہو اہل منطق قسم اول کو ساتھ الشئی المطلق اور موضوع
قضیہ طبعیہ اور قسم ثانی کو ساتھ مطلق الشئی اور موضوع قضیہ مہملہ قدمائیہ کے تعبیر کرتے ہیں اور مبحوث عنہ اصولیوں کا قسم
ثانی ہی اور حکم اسکا یہہ ہی کہ متحقق ہوتا ہی ساتھ تحقیق ایک فرد کی پس متفرع ہونے اس قسم مطلق کے مستوعب ہونا جمیع افراد
اسکی کا لازم نہین آتا ہی الخ و با وجودیکه در رساله تنبیه السفہا لتائید الفقہا تنبیه برین سفاہت نموده شد باز همان حرافت
پیش می نماید حالا باز باید شنید که مطلق مبحوث عنه را مطلق الشئی یعنی موضوع مہملہ قرار دادن و بران متفرع نمودن که از مشروعیت این
مشروعیت جمیع افراد آن لازم نمی آید صرف از تحقیق حکم در یک فرد مع الانتفا فی افراد اخر تحقق مطلق میتواند شد محض
مغالطه است چه مطلق مبحوث عنه اصولیین مقتضی اطلاق است و در مسلم در بحث حمل مطلق بر مقید آورده قالوا اولا کما فی المنہاج
فی الحمل عمل بالدلیلین و در جواب نوشته قلنا ممنوع فان العمل بالمطلق یقتضی الاطلاق الخ و در حاشیه منہیه نوشته ای یقتضی الاجزاء
بای فرد کان بخلاف المقید وتحقق المطلق فیه لیس مقتضیا للانحصار فیه الا تری فی النسخ ایضا تحقق المطلق فی المقید مع
انه لیس بعمل للمطلق اتفاقا ۱۲ منه و در تحریر و شرح آن آورده و قولہم انه جمع بین الدلیلین مغالطة قولہم لان العمل بالمقید عمل
به قلنا بل بالمطلق الکائن فی ضمن المقید من حیث هو کذالک ای فی ضمن المقید و هو المقید فقط و لیس العمل بالمطلق ذلک ای العمل
به فی ضمن مقید فقط بل العمل به ان یجری فی کل ما صدق علیه المطلق من المقیدات و منشاء المغلطه ان المطلق باصطلاح الاطلاق
و هو اصطلاح المنطقیین الماهیة لا بشرط شئ فظن ان المراد به هذا ههنا لکن ههنا لیس کذالک بل المراد به الفرد الشائع بشرط

اما الماهیة حتی کان متمسکنا من ای فرد شاء الخ کاش طائفه اسماعیلیه مختصرات کتب اصول را میدیدند و می‌فهمیدند که مبحوث عنه
الاصولیین مطلق بآن معنی که ایشان قرار میدهند نیست و تحقق حکم در یک فرد مع الانتفاء فی افراد اخر برای تحقق حکم مطلق مبحوث
عنه هرگز کفایت نمی‌کند از منار هم ظاهر است که در مذهب حنفیه مطلق را محمول بر مقید نمیکنند مگر وقتیکه از شارع هر دو در یک امر وارد
باشند چنانکه در کفاره یمین قرارت عامه قرار مطلق است یعنی فصیام ثلثة ایام و قرارت حضرت ابن مسعود منقول مقید به متتابعات است
پس در صورت آن حکم بسبب وجوب عمل بر فرد و قید خاص بمقید قرار می‌یابد و اطلاق زایل میگردد و هم از آن ظاهر است که در مسئله
زکوة قول آنحضرت صلعم فی خمس من الابل شاة مطلق بود مگر هرگاه در دیگر احادیث شریفه نفی زکوة ابل غیر سائمه فرموده اند
اطلاق منسوخ گردیده فقط پس اگر مشروعیت مطلق مبحوث عنه را مشروعیت جمیع افراد آن لازم نمی‌بود و صرف تحقق در یک
فرد فقط برای تحقق مطلق کفایت می‌نمود منسوخ و زایل گردیدن مطلق و اطلاق آن چه معنی داشت اسماعیلیه را لازم است که
از کتب معتبره اصول حنفیه ثابت کنند که مذهب جمله اصولیین همان است که در رساله مصباح الدجی وغیره نسبت کرده اند لا اقل
بودنش مذهب مختار جمهور اصولیین حنفیه باثبات رسانند **قوله** بالجمله ضرورست برای استحسان مقید و لیکن علاوه از دلیل استحسان
مطلق الخ **اقول** قطع نظر از مقوله مولوی خرم علی که سابقاً نقل شده برای هر نوع عبادت خیری مختصر از کلام مولانا حاجی
منقول میشود در رساله بدعت می‌نویسد باید دانست وقتیکه اشیاء متعدده در یک مفهوم عام مندرج باشند مثل اندراج مسلم و کافر
در مفهوم انسان پس حکم شرعی بدو طریق بآن متعلق میگردد اول آنکه هر یک از ان اشیاء بنفسه حکمی جداگانه متعلق گردد و بمطلق
هیچ حکمی از احکام شرعیه متعلق نباشد مثلاً گوشت گوسفند حلال است و گوشت خنزیر حرام و مطلق گوشت را نه حرام توان گفت
نه حلال و در باب نحوی هرگز مفتی را نمیرسد که بر مطلق مذکور حکمی جاری نماید و طریق ثانی آنکه مطلق بالنظر الی ذاته حکمی از احکام
شرعیه متعلق گردد پس مطلق بنظر ذات خود در جمیع خصوصیات همان حکم را اقتضا مینماید گو در بعض افراد بسبب عوارض خارجیه
حکم مطلق مختلف میگردد مثلاً گوشت خنزیر حرام است اگرچه در وقت مخمصه مباح گردد و مطلق تلاوت قرآن عبادت است اگرچه در صورت
جنابت حرام میگردد و در باب مناظره در تحقیق حکم صورت خاصه کسیکه دعوی جریان حکم مطلق در صورت خاصه مبحوث عنها نماید
همانست متمسک باصل که در اثبات دعوی خود حاجت بدلیلی ندارد و دلیلش همان حکم مطلق است و بس الخ ملتقطاً اگرچه ثبوت
اصل مرام مولانا طائفه در مقام محل کلام در تقریب اصل بیانش ناتمام لیکن برای وهن در نزاع این اسماعیلیه کافی و وافی است چرا که
برای صحت و صدق حکم مطلق جواز جریانش در هر فرد ضروری نداستن مثال صدق الانسان کاتب بالفعل با وجود عدم صدق زید
کاتب بالفعل باطل و مهمل در ین مبحث برای اشتراط آن در حکم مطلق برای استحسان مقید دلیلی علاوه از دلیل مطلق خود هست بشهادت مولانا طائفه باطل
است و مردود پس فعل رسول الله صلعم که احسن عبادات است اگر همراه آن قیود احداث اهل اسلام در دعوت ایشان و تلاوت قرآن
و تبیع و دیگر قربات در ایام متبرکه صرف برای برکت نه بطور رکنیت و شرطیت ملحوظ داشته آید با وجود عدم اثبات حرمت این امور از حضرت
شارع چگونه حسن نگردند گو را استحسان و برکت بطرف حرمت و ضلالت انتقال خواهد شد حیف که این بیچارگان سوال مقتدایان

خود را ہم دیدن و فہمیدن نمی توانند با وجودیکہ اینہا را ہمچو صحائف آسمانی میدانند معہذا بی باکانہ ہر چہ در دل می آید بر زبان
می رانند خواہ مخواہ بر ائمۂ دین و علماء کاملین تہمت جہالت و ضلالت لازم میگردانند **قولہ** قال ابن النجیم فی البحر ان ذکر اللہ الخ
اقول درینمقام حال تحریف صاحب رسالہ باید دید کہ چگونہ بحذف اول و آخر بر مطلب خود راست میکند تفصیلش آنکہ در بحث تکبیر
عید الفطر کہ مابین حضرت امام اعظم و صاحبین رحمہم اللہ تعالی اختلاف است و آن اختلاف بدو طور بیان میرود اول آنکہ اختلاف
در اصل تکبیر عید الفطر نیست بلکہ در جہر و اسرار آن است یعنی صاحبین مثل عید اضحی در عید فطر ہم جہر تکبیر را مسنون میفرمایند
و امام صاحب ایشان اسرار را سنت و جہر را بدعت میدانند روایت دوم آنکہ اختلاف در اصل تکبیر برای عید الفطر است یعنی صاحبین
برای عید فطر تکبیر را مسنون میفرمایند و امام صاحب نفی ثبوت اصل تکبیر برای عید الفطر از سنت میفرمایند علامہ ابن ہمام روایت اولی را
ترجیح داده و در بیان تضعیف روایت ثانیہ گفتہ کہ مجرد ذکر اللہ در ہیچ وقت منفی نیست پس امام صاحب چگونہ نفی آن میفرمودند پس
اختلاف در اصل تکبیر معنی ندارد و صاحب بحر روایت ثانیہ را ترجیح میدہد یعنی کہ اختلاف در مسنونیت و مشروعیت اصل تکبیر است برای
عید الفطر و از اعتراض امام ابن ہمام جواب میدہد حاصل جوابش آنکہ ذکر اللہ اگرچہ ہیچ وقت ممنوع نیست لیکن کلام در حکم خصوص
مسنونیت و مشروعیت بقصد عید الفطر است کہ البتہ برای این حکم خصوص این وقت مخصوص از شارع ضرور است پس باید دید کہ از کلام
صاحب بحر مذہب اسماعیلیہ کجا ثابت گردید حالانکہ در ہمان بحر و دیگر تالیفات صاحب بحر بر بسیاری از بدعات حسنہ با وجود عدم سنیت
آن بخصوصہا حکم استحباب و استحسان و جواز میکند بلکہ در خصوص ہمین مسئلہ از ہمان صاحب بحر در در مختار منقول است اما العوام فلا یمنعون
من تکبیر و لا التنفل اصلا لقلة رغبتہم فی الخیرات بحر الخ **قولہ** شرح العمدة الخ **اقول** قطع نظر از موجود نبودن شرح عمدہ حال عبارت
منقولہ آنکہ اولا مدار کلام منقول بر ابطال عدم اعتبار دلیل اصل عام و اندراج تحت عمومات مندوبات شرعیہ است و ظاہر کہ این قول
بر تقدیر صحت فہم صاحب رسالہ و صحت نقلش صریح متناقض است دیگر اقوال منقولہ صاحب رسالہ کہ خود از علامہ ابن حجر و غیرہ آوردہ است
و ثانیا صحابہ کرام و دیگر ائمہ علماء بر بسیاری از امور با وجود اطلاق بدعت و اقرار محدث بودن بجہت اندراج تحت عمومات شریعت
و عدم مزاحمت بکتاب و سنت حکم استحسان و استحباب فرموده اند حیف کہ صاحب عبارت منقولہ را بدعت گفتن حضرت ابن عمر
صلوة ضحی را معلوم گردیده و استحسان و حکم ایشان این امر مخصوص را کہ حسب علم و اقرار آنجناب بدعت بوده است منظر صاحب عبارت نرسیده
ورنہ ہیچ کلام نمی گفت کہ بموجب آن تابعین و علماء تا صحابہ کرام رفتہ و ثالثا مقتدای اسحاقیہ در اربعین وغیرہ تالیفات خود در بسیاری
از مسائل مخصوصہ بلحاظ اندراج تحت دلیل عام در اوقات مخصوصہ برای افعال معینہ بہ نیت خیر حکم اباحت و جواز بلکہ استحباب و استحسان
داده است از آنجملہ در مسئلہ پانزدہم از مسائل گفتہ رسم است کہ در شادی پسر یا دختر زنان تا بہا کہ از قسم نقد و پارچہ و زیور ہمراہ
آورده میدہند این طور در شرع جائز است یا نہ در جواب نوشتہ اینچنین افعال موافق قواعد اصول شریعت جائز است الخ و ہم
در اربعین داون مردمان برادر چیزی طعام را وقت پوشانیدن لباس نو نوشتہ درست نوشتہ الی غیر ذلک من المسائل الکثیرة و رابعا
خصوص شرف روز ولادت را علمای محققین بدلیل خاص ہم ثابت فرموده اند تا آنکہ ابن حاج [illegible]

تفضیلت و شرف خصوص ایام ولادت و سزاواری زیادت عبادت و خیرات و خصوص آن ایام بسبب اجتماع اہل اسلام برای
استماع اذکار حضرت خیر الانام صلعم و خصوص این ایام صرف بلحاظ شرف و فضیلت و نیت خیر و برکت چگونه از بهر او هام ممنوع و حرام
خواهد گردید **قوله** حسن معمولات اہل حرمین الخ **اقول** مولوی حاجی رفیع الدین خان صاحب مرادآبادی که رساله مکاتیب شاه عبد العزیز
صاحب دہلوی علیہما الرحمة جمع فرموده اند دران رساله در مکتوب احکام فرق ضاله و تمیز حق از باطل مرقوم است در ینجا تحقیق است
تفصیل آن اینست که علم محیط نبوی این تفرق و تشعب را معلوم فرموده برای دفع این عذر قاعده نشان داده که مسلمان آن قاعده را
بادنی توجه عقل بدون شنیدن حدیث درمی یابد و آن اینست که در ترجیح و ین منشا را آن نظر نماید هر مذهبی که در آن حال را ترجیح
باشد او را اقرب الی الحق داند بلکه فرض ساختن حج خانه کعبه معظمه زاده الله تعالی شرفا یکی از اسباب این هم است تا مسلمانان
دور دست از طریق حق و جاده مستقیم غافل نمانند و در احادیث شریفه فضائل حرمین شریفین بنظر امعان باید فرمود که این معنی
کالشمس ظاهر میشود الخ و همچنان شاه ولی الله دہلوی در مصفا شرح موطا و در استدلالات خود جابجا بتصریح نموده اند که عمل
اہل حرمین برانداحق است بالاتباع و از سقط لشکر یزید و حجاج و استیلاء ظلمی یزید چه غیر هم در بعضی اوقات بر حرمین شریفین
در قابل قبول نبودن اعمال انفعال همه ایشان لازم نمی آید که مستحسنات مرد چه معمولها ائمه دین از فقها و محدثین مذهب اہلسنت
که از مشهورین و معتمدین بلدین طیبین باشند نیز قابل قبول نباشند حالا باید دید که از اکابر علماء اعلام و ائمه کرام حرمین طیبین
استحسان و ترویج امری یا فعل آن در ایام خلافت آید تشنیع بر چه اعمال ضلالت در آن بلدین طیبین قرنا بعد قرن تا این علماء
صلحاء البته نزد اہل اسلام بموجب احادیث شریفه مستبعد است گو نزد اسماعیلیه مستبعد نباشد چه اسماعیلیه صراحة اقرار آن میکنند
چنانچه یکی از ایشان در رساله مسمی به جوهر کوثر گفته ـ کفر کعبه سی او تہاہی اب کی بار **قوله** تجویز علماء اہلسنت امر شنیع را چه
محل استبعاد است الخ **اقول** اولا تجویز علماء اہلسنت امری را که مثل شرک خلل انداز اصل ایمان باشد چنانکه مذهب
اسماعیلیه است چگونه محل استبعاد نباشد چه برین تقدیر اطلاق علماء اسلام هم محل کلام است چه جا ذکر علماء اہلسنت وثانیاً
کلام در مجرد تجویز کسی عالمی از علماء اہل سنت بطور سهو و خطا نیست کلام درینست که امری را که ائمه دین و علماء مشهورین معتمدین
اہلسنت که علم و عدالت و تقوی شان اظهر من الشمس است و عامه لاحقین حتی که اسماعیلیه هم بجا با موافقه مذاق خویش بانحضرات
استناد میکنند از صدها سال در اکثر بلاد اسلام مستحسن دانسته بعمل آورده باشند باتباع چندی منکرین که سر مخالفت در بعضی
اعصار برداشته باشند موجب ضلالت و تشنیع دانسته بر آنحضرات تهمت تجویز ضلالت شنیعه باید گردانیدن و نوبت به تفسیق و تضلیل
رسانیدن امری است از انصاف و دین بعید و تجویزیست خلاف عقل سدید **قوله** ومن احد از علماء حنفیه سابقین الخ **اقول**
اولاً که از مطالعه کشف الظنون وغیره کتب متداوله ظاهر و باهر است که بسیاری از ائمه حنفیه که از ملا علی قاری و شیخ عبد الحق محدث
دہلوی سابق بوده اند درین خصوص رسائل مستقله تالیف فرموده اند قطع نظر از ینهمه کافی است برای اظهار جہل صاحب رساله
اینجا و تجمیع اظهار مذکور که شیخ عبد الحق محدث دہلوی از ان در کتب خود نقل میسازد و حسب رساله هم درین رساله بان استشهاد میکنند

عبارت او این است ثم بحمد اللہ و تیسیرہ الثلث الاخیر من مجمع بحار الانوار فی غرائب التنزیل و لطائف الاخبار فی اللیلۃ الثانیۃ عشر من شہر السرور و البہجۃ مظہر الانوار و الرحمۃ شہر ربیع الاول فانہ شہر امرنا باظہار الحبور فیہ کل عام الی آخرہ و ثانیاً بالفرض که صاحب رسالہ رافتن احد از علماء حنفیہ جانب تجویز این عمل معلوم نگردیدہ و قول شیخ علی قاری و محدث دہلوی و من بعد ہا بمعرض قبول نرسیدہ تا برین تقدیر برای اثبات ترجیح حکم ضلالت و ممانعت و حرمت لازم بودہ که از اقوال مشہورہ مستندہ حنفیہ سابقین حکم مدلل حرمت و ممانعت نقل میکرد و نقل قول چندی از جاہل متاخرین و انہم از کتب غیر مستندہ و غیر مشہورہ بر تقدیر صحت نقل ہم بکار نمی آید و جواب اتباع آن شدہ سعی بلیغ بعمل آوردہ بر صدہا اہل اسلام حکم ضلالت نمودہ آید بر اہل انصاف مخفی نیست که قبول چنین قول شاذ و مجہول و آوردنش بمقابلہ ملا علی قاری و غیرہ ترجیح بلا مرجح بلکہ ترجیح مرجوح است

قولہ شیخ علی قاری و شیخ عبد الحق دہلوی الی قولہ و تلخیص البحر فی المیلاد بقطع شبہات اہل الفساد در قول ایشان پیدا الخ **اقول** اولاً وجود این رسالہ و ثانیاً مستند بودنش بے آنکه ذکر و حوالہ و استناد شان در اقوال علماء اعلام موجود باشد محل کلام است و ثالثاً وجہ ترجیحش بر تقدیر وجود و صحت نقل بر تحقیقات ملا علی قاری و محدث دہلوی و غیر ہما بوجہیکه از رو آن انحضرات علماء اجہاد را از اہل ضلالت و فساد اعتقاد نمودہ آید مفقود است پس ذکر این رد خود مردود است **قولہ** بسیار امور اند که حنفیہ قایل حرمت آنہا اند و اہل مذاہب دیگر الخ **اقول** در صورتیکه اختلاف مذاہب جمہور اہلسنت و جماعت باشد که از مجتہدین حنفیہ ممانعت امری و از دیگر مجتہدین جواز آن امر ثابت است تشنیع بران بطور قطعیت فسق و ضلالت و جزم عصیان ہم روا نیست فضلا عن تجہیل الاعیان قال الامام النووی فی شرح صحیح المسلم ثم العلماء انما ینکرون ما اجمع علیہ اما المختلف فیہ فلا انکار فیہ لان علی احد المذہبین کل مجتہد مصیب ہذا ہو المختار عند کثیر من المحققین علی المذہب الآخر المصیب واحد و المخطی غیر متعین لنا و الاثم مرفوع عنہ ولکن ان ندبہ علی جہۃ النصیحۃ الی الخروج من الخلاف فہو حسن مندوب بر فق الخ ملخصاً و بعد ازین بیان تعیین مصیب در اختلاف را نوشتہ و لا شک انہ لا یغیر لما ذکرناہ و لم یزل الخلاف فی الفروع بین الصحابۃ و التابعین فمن بعدہم رضی اللہ عنہم و لا ینکر محتسب و لا غیرہ الخ ملخصا **قولہ** استنکاف از امر محدث است الخ **اقول** ما در مبغوضیت امر محدث اگر ملحیا نزاعست منازعت در تقاضت کتاب و سنت است پس قیام اکرام را داخل شمردن قول فاسد است دالا حکم مبغوضیت لازم کردن اہل اسلام را بجہت ادا ریک فرد اجلال و اکرام حضرت خیر الانام علیہ الصلوۃ و السلام ضلال و بد مذہب بلکہ مثل مشرک قرار دادن چنانکه مذہب ابن تیمیہ است ہرگز ثابت نمی شود اندر شد در مرقاۃ و در شرح حدیث شریف من احدث فی امرنا ہذا ما لیس منہ فہو رد اشارۃ الی ان احداث ما لا ینازع الکتاب و السنۃ کما سنقررہ بعد لیس بمذموم الخ ملخصاً **قولہ** الا لازم آید که سجدہ تعظیم الخ **اقول** این ہمہ قیاس شیطانی است بمیان آنکه سجدہ غیر خدا جمہور ائمہ علماء کرام باستدلال احادیث کثیرہ صحیحہ صریحہ در ممانعت خصوصیات علی الاطلاق بی ثبوت جوازش اند دیگر احادیث ممنوع نوشتہ اند بر خلاف این قیام که ہیچ حدیث صحیح یا ضعیف یا قول صحابہ یا مجتہدین در کراہت و ممانعت و حرمت خصوصیات آن وارد نیست اما قیام برای تعظیم داخل

احترام قادم پس جمہور علماء اعلام بعد تحقیق و تطبیق تمام در احادیث حضرت خیر الانام علیہ الصلوة والسلام جائز بلکہ مستحب و مستحسن
فرمودہ اند امام نووی در شرح صحیح مسلم بذیل حدیث قوموا الی سیدکم فرمودہ فیہ اکرام اہل الفضل و تلقیہم بالقیام لہم اذا
اقبلوا ہکذا احتج بہ جماہیر العلماء لاستحباب القیام قال القاضی ولیس ہذا من القیام المنہی عنہ انما ذلک فیمن یقومون علیہ وہو
جالس ویمثلون قیاما طول جلوسہ قلت القیام للقادم من اہل الفضل مستحب وقد جاء فیہ احادیث ولم یصح فی النہی عنہ شئ صریح وقد
جمعت کل ذلک مع کلام العلماء علیہ فی جزء واجبت فیہ عما توہم النہی عنہ الخ واگر اسماعیلیہ از جمہور علماء اعلام سروکاری نیست
تا بہ بینند کہ مقتدایان این طائفہ چہ نوشتہ اند قطب اسماعیلیہ در مظاہر حق گفتہ وقت تلاوت کی تعظیم کسیکی نکری مگر عالم باعمل اور
استاد و والدین کی لئی تعظیم و قیام جائز ہے الخ وعلاوہ برین اگر قول بعض کہ برخلاف جمہور بکراہت قیام خاص جہت تعظیم
قادم روبروی آن رفتہ اند تسلیم کردہ آید تاہم از ان قول ممانعت این قیام لازم نیست چنانکہ مدح کسی روبروی آن ناپسندیدہ است
و در غیر این صورت حرام و مکروہ نگردیدہ **قولہ** اما باب ثانی پس در تعصبات رسالہ اشباع الکلام است الخ **اقول** تطویل المناب
این باب از چہار انواع است اول الفاظ سب و شتام و تجہیل و تضلیل و طعن علام در حق علماء کرام و ائمہ اعلام دوم مواخذہ با غلاط
کتابت و اعتراض بر عبارت در اکثر مقام سوم اعادہ مطالب سابقہ محض برای تطویل کلام چہارم جرح مقال اشباع و نقل عبارات
لی فہم اصل مرام اول و ثانی خود سخیف است و قبیح عند کل ذی عقل صحیح حال امر ثالث از ماسبق ظاہر گردیدہ حالا بقدر ضرورت
آنچہ متعلق بامر رابع است باید شنید **قولہ** این کلام ناشی است از عدم و قوف الخ **اقول** اگرچہ طائفہ اسماعیلیہ در باب بدعت تقسیمہ
و قراری نیست اما مخفی نخواہد بود کہ اصل نزاع عامہ طائفہ با اہلسنت در تقسیم و عدم تقسیم ہمان معنی بودہ است کہ مستندین صاحب رسالہ مثل
اعظم ہین امام نووی و ملا علی قاری و حافظ سیوطی و غیرہم از معنی شرعی نوشتہ اند و اما سیکہ اکثر اسماعیلیہ بنام دلایل و شواہد
پیش کردہ اند و میکنند قطع نظر از عدم صحت نفس الامری آنہا بحسب ظاہر وہم منطبق بر ہمین معنی اعنی عدم تقسیم بدعت بمعنی شرعی
می توانند شد والا تقریب ہم تمام نمی توانند شد برین تقدیر مرام صاحب اشباع الکلام بخوبی تمام ثابت گردیدہ اما آنچہ صاحب رسالہ
بنظر حمیت جاہلیت اصطلاحی دیگر از چند علماء کرام نقل کردہ ہیچگونہ مضر بصاحب اشباع الکلام و منفعتی بطائفہ لیام نمی بخشد غایتہ الامر
آنکہ عرف علماء شریعت دران مختلف باشد و بعضیکہ لازم نمی آید کہ بدعت شرعیہ بحسب عرف آخر منقسم نباشد چونکہ صاحب رسالہ خود اقرار
داد کہ نزاع درین امر نزاع لفظی است و بس پس مارا درینمقام حاجت تطویل کلام نیست **قولہ** فیروزآبادی در قاموس کہ کتاب لغت است
حاصل این معنی را در معنی بدعت ذکر کردہ است الخ **اقول** از ذکر نمودن فیروزآبادی دران کتاب لازم نیست کہ برین اطلاق معنی
شرعی صحیح نباشد ہمان فیروزآبادی در ہمان کتاب لغت نوشتہ والصلوة الدعاء والرحمة والاستغفار وحسن الثناء من اللہ عز وجل
علی رسول اللہ صلعم وعبادة فیہا رکوع وسجود الخ **قولہ** پس نزاع در آن بنا بر اصطلاح عرف دیگر کہ نزاع لفظی است الخ **اقول** قطع
نظر از آنکہ نزاع حقیقی طائفہ اسماعیلیہ با جمہور اہلسنت در تقسیم ہمان معنی است کہ صاحب اشباع تحریر نمودہ است حال سرگردانی صاحب
رسالہ باید دید بر تقدیر یکہ تقسیم بدعت باین معنی تسلیم نمودہ و نزاع ما بین نزاع لفظی تعبیر کردہ با کثر دلائل او کہ ...

برپا و شدند چه مجرد عدم صدور فعل بلکه عدم نقل از آنحضرت صلعم که دران مذکورست حسب قول صاحب رساله هم دلیل ضلالت شدن
نمی تواند **قوله** حدیث من سن سنة حسنة را مخصوص آن زعم نمودن باطل است الخ **اقول** ابطال اقوال مستندین
محض تفنن خود از اجله علماء مشهورین از جمله عقل و انصاف عاطل است ملا علی قاری در شرح شفا نوشته کل بدعة ضلالة خص منها البدعة
الحسنة بحدیث من سن سنة حسنة فله اجرها واجر من عمل بها ومنه قول عمر نعمت البدعة هذه الخ و در مجمع البحار گفته کل بدعة
ضلالة خص منه ما هو واجب کنظم ادلة المتکلمین و مندوب کتصنیف کتب العلم وبناء المدارس والتراویح الخ **قوله** سن در این حدیث
بمعنی احیی و روج است نه بمعنی احدث وابتدع یقال سن السکین اذا احده وصقله کذا فی القاموس الخ **اقول** اکابر دین از مستندین حنفیه
رساله در شرح این حدیث تصریح فرموده اند که سن بمعنی اتی بطریقة است و شامل است احداث طریقه خیر و احداث طریقه شر را
یقال سن الشیء صوره وسن الطریقة سارها کذا فی القاموس و در مجمع البحار گفته من سن سنة حسنة ای اتی بطریقة مرضیة یقتدی بها و
بهدرانست سواء فیه تعلیم علم او عبادة او ادب سواء کان فی ذلک الهدی والضلال هو الذی ابتدءه او کان مسبوقا الیه الخ شیخ محدث
دهلوی علیه الرحمة در اشعة اللمعات فرموده من سن فی الاسلام سنة حسنة کسیکه بنهاد و پیدا کرد در دین مسلمانی راه و روش نیک را
در مردم الحدیث و بهدرانست من سن فی الاسلام سنة سیئة کسیکه بنهاد و پیدا کرد در دین مسلمانی راه و روش بد را الخ و بودن سن
بمعنی روج منافی شمول این حدیث بر استحسانات ائمه دین و مخترعات صحابه و دیگر صالحین نیست که در احداث طریقه خیر هم ترویج
امر خیرست **قوله** داعی این تخصیص نیست الخ **اقول** علماء اسلام دواعی متعدده ذکر فرموده اند از انجمله احتراز فرمودن حضرت
صلعم است در دیگر احادیث شریفه از مذمت بدعت حسنه محدث دهلوی بذیل حدیث من ابتدع بدعة ضلالة لا یرضاها الله
ورسوله کان علیه من الاثم مثل اثام من عمل بها نوشته بخلاف بدعت حسنه که در وی مصلحت دین و تقویت و ترویج آن باشد
در مجمع البحار بذیل بدعة ضلالة نوشته هو احتراز من البدعة الحسنة الخ فتاوی اسماعیلیه در مظاهر حق بذیل حدیث من احدث
فی امرنا ما لیس منه نوشته ولفظ ما لیس منه بیان اشاره می است که احداث چیزیکه مخالف کتاب و سنت نه باشد مذموم
نیست الخ **قوله** بدون فهم اینکه مراد حاملین بدعت الخ **اقول** باوجود فهم اینکه عامه طائفه اسماعیلیه عدم نقل از آنحضرت
صلعم را قطع نظر از لزوم مزاحمت و عدم مزاحمت با وجود عدم تصریح مجتهدین هرجا دلیل محکم ضلالت بودن اعتقاد دارند
و با دراک سنت آنحضرت صلعم را شرعا نیکتم میدانند و زیادت بر سنت را مستلزم نسخ میگردانند باز شک کردن درین
امر که مراد ایشان همین یا آن دیگر است پرده پوشی طائفه خود بعض علماء سابقین فرموده اند بطور مغالطه ذکر کردن از اهل عقل
و دیانت بعید است ازین مقام ظاهرست که آنچه در چند ورق در مستندات رساله اشباع الکلام کلام کرده و در ان تسلیم
است بضلالت و جهالت عامه طائفه اسماعیلیه خود بلکه شیخ اکثر استدلالات خود هم کندن است که حاجت شرح و تطویل
ندارد **قوله** بعض از ایشان قایل بچیزیکه حسنات قایل نزاد و در از صواب بعید اند بوده اند الخ **اقول** باوجود دریافت اینکه خود
صاحب اشباع در باب مجعول بودن قول حضرت عمر نعم بمعنی شرعی و عدم صحت حمل بمعنی لغوی صفر یا و معنی بر تحقیق امام نووی وغیره

است نوشتن این فقره چه قدر دور از صواب افتاده است که حسب نقل صاحب رساله هم کسی از علما قول حضرت امیر المومنین رضی الله عنه را بیان معنی لغوی
که امام نووی وغیر نوشته اند حمل نموده قایل اینچه که صاحب شرح ابداع اختراع و در از صواب اهل السنه نموده است **قوله** نعم بر آنکه امور دنیا
که در زمان حضرت و صحابه نبوده اند و دلیل شرعی بر حسن انها قائم نیست حاجت دلیل است الخ **اقول** قطع نظر از آنکه
حال تلبیسات صاحب رساله از ماسبق بخوبی واضح شده درین مقام باید دید که چگونه از مذهب مختار کبرای طایفه خویش تنزل میکند
حالانکه کبرای او جابجا پیش میکنند که اصل در اشیا بموجب شرع شریف حرمت است و اباحت ثابت نمیشود مگر بقول و فعل آنحضرت
صلعم و درین باب برای مغالطه عوام بعض عبارات مبهمه مجمله متعلقه قبل بعثت بلا تحقیق اصل مسئله پیش میکنند بلا اقامت دلیل بر تحریم
صرف بجهت عدم نقل از آنحضرت صلعم در بسیاری از امور دنیاویه حکم حرمت و ضلالت لازم میکنند **قوله** درین ثبوت هیچ نزاع نیست الخ **اقول**
اولا عامه طایفه را درین امر یعنی تقسیم امور دینی که بعد آنحضرت صلعم پیدا شود و سنت نباشد بسوی بدعت حسنه و سیئه نزاع است چه ایشان امری
که سنت آنحضرت صلعم نباشد بدعت گفته بران حکم ضلالت لازم میکنند و بعض عبارات بلا فهم مطالب برای اثبات اینکه عدم نقل از آنحضرت
صلعم دلیل ضلالت است بطور دلیل می آرند و تجویز هیچ امر را تجویز تشریع بعد آنحضرت صلعم میشمارند و ثانیا آنکه قطع نظر از عقیده و دیگر اعمال اینها
اگر فی الواقع صاحب رساله را در ثبوت تقسیم بدعت در امور دینیه که بعد آنحضرت صلعم حادث شده باشد و بجهت تصریحات اکابر علما زیاده
از یکجا حسب اقرار اینجا نزاع نیست پس چرا در مقدمه و غیرها در پی جمع هر رطب و یابس افتاده و عدم نقل از آنحضرت صلعم دلیل ضلالت و مخالفت
قرار داده گو در اطلاق لفظ معنی شرعی نزاع لفظی داشته باشد **قوله** آنچه از دلایل شرعیه ثابت نیست مخالفت آنها است الخ
اقول مراد از عدم ثبوت اگر عدم نقل آن بخصوصه از شارع است چنانکه مذهب عامه طایفه اسماعیلیه که هیچ نکرده منقول از سنت نیست
آنرا مخالف سنت میگویند پس باطل است چه عدم نقل بلکه نقل عدم یعنی نکردن شارع امری را مستلزم مخالفت آن امر شرع نیست در
مقاصد طعن روافض بر حضرت امیر المومنین صدیق اکبر رضی الله عنه نقل نموده ومنها انه خالف رسول الله صلعم فی الاستخلاف حیث جعل عمر رضی الله عنه
خلیفة له والرسول صلعم مع انه اعرف بالمصالح والمفاسد واوفر شفقة علی الامة لم یستخلف احدا الی قوله فاستخلافه مخالفة للرسول
علیه السلام وترک لاتباعه الخ و در جواب آن نوشته ولا نسلم ان مجرد فعل ما لم یفعله النبی صلعم مخالفة له وترک لاتباعه وانما یکون ذلک اذا
ما نهی عنه او ترک ما امر به الخ و در تحفه اثنا عشریه گفته سوم آنکه نکردن استخلاف چیزی دیگر است و منع فرمودن از آن چیزی دیگر است
مخالفت وقتی میشد که منع از استخلاف پیغمبر نموده و ابو بکر رضی الله عنه استخلاف میکرد نه آنکه پیغمبر صلعم استخلاف نکرد و ابو بکر رضی الله عنه کرد الخ و اگر مراد
از عدم ثبوت بدلایل شرعیه خروج از عمومات مندوبات شارع و صراحت امور دینیه است چنانچه در مجمع البحار خود تقسیم بدعت
بسوی حسنه و سیئه گفته انه من الاول ما کان تحت عموم ما ندب الشارع الیه ومن الثانی ما کان بخلاف ذلک پس ظاهر است
علمای کرام و اولیای عظام حکم مخالفت سنت و عدم ثبوت از شریعت دادن بعض جهالت است **قوله** هیچ کذب که از تصریحات اکابر
علمای مذاهب اربعه الخ **اقول** اولا هرگاه در قول سابق ثبوت تقسیم امور دینی که بعد آنحضرت صلعم پیدا شود بطرف بدعت حسنه و سیئه
بلا نزاع اقرار نموده است پس لا بد کلیه کل بدعة ضلالة بنا بران معنی حسب تحقیق شان مخصوص به هر بدعت سیئه گردیده گو معنی دیگر

نباشد که این نزاع لفظی است بر بنای آن حکم تکذیب جاری ساختن حماقت است وثانیاً صاحب رساله خبر ندارد که در رساله صدیق حسن
هم اقرار است باینکه علما تا هزار و دم بر تقسیم بدعت و مخصوص بودن کلیه کل ضلالة به بدعت سیئه یکی بعد از دیگری رفته اند وثالثاً قطع نظر
از اقرار سابق صاحب رساله و اقرار صدیق حسن حسب اقرار رجال هم تصور کذب بدین مقام سفاهت است چه بعد فرض اینکه جز امام نووی و ملا علی
قاری وغیره کسی مخصوص بودن آن بیان نکرده باشد اگر امام نووی وغیره را از اکابر علماء مذاهب اربعه بلکه معاذ الله از علماء اسلام نمیدانند
چنانکه از بیان فاسدش می تراود تا البته اگر مثل اشباع را هم کاذب قرار دهد عجبی نیست **قوله** دعوی ثبوت این مدعا مقتضا عموم
کلمه سن الخ **اقول** بر تقدیر تسلیم تصریحات اکابر علماء مذاهب اربعه که در تقسیم بطرف بدعت حسنه و سیئه فرموده اند بلا تامل بموجب حدیث
شریف من سن سنة حسنة حکم استحسان امور غیر مزاحمه سنت غیر محصور در قرون ثلثه خواهد بود نه مقصور و محدود و برای اسکات
مخالفین جواب ما نه مسایل استحبابیه در دست موجود و سوال پنجاه هم بدعت حسنه محدود است بوقت من الاوقات یا غیر محدود الی یوم
القیامة جواب غیر محدود است عند القائل بتقسیمها بحدیث من سن سنة حسنة الخ سخت حیرانم که این سفها را چه بلا گرفته است که قطع نظر
از عدم مطالعه کتب دینیه اکابر دین رسایل مروجه اکابر طائفه خود هم نمی فهمند یا قیاس اند اینکه سن بشهادت مورد شامل احداث نیست
بدلالت دارد بر اینکه صاحب رساله [illegible] نمیدانند که اکابر او چه نوشته اند اعتبار بعموم الفاظ است یا بخصوص مورد بودن
سن بمعنی مع شمول احداث طریقه نیک طریقه بد چه منافات دارد **قوله** این کسان هر محدث بعد قرون ثلثه را داخل بدعت سیئه
می نمایند بلکه محدثی را که از اصول شرع ثابت نیست الخ **اقول** برین اقرار قرار باید داشت که برای ابطال بسیاری از اصول معموله
طائفه ما مدلی است اما توهم اینکه اثبات حسن امر خاص از اصول شرع کار مخصوص مجتهد است پس برای دفع این وهم با ربعین مسایل
استحبابیه توجیه باید نمود که در بسیاری از مسایل خاصه باستحسان و استحباب مخصوصه در اوقات خاصه بحیثیت اندراج در اصول
مطلقه شرعیه با وجود عدم ادعا حصول رتبهٔ اجتهاد تصریح نموده است **قوله** شرح حدیث است مخالف ظاهر و شرح
علماء و موافق هوا و عادت اهل هوا الخ **اقول** بسیاری از علماء کرام همراه خلفاء اربعه عظام دیگر ائمه اسلام را هم در تفسیر
حدیث شامل داشته اند بلکه قید تمیز زبانی محض نادانی است علامه خفاجی در شرح شفا فرموده والمراد بهم الخلفاء الاربعة
ومن کانوا علی طریقتهم کعمر بن عبد العزیز وائمة الاسلام المجتهدین لاعلاء کلمة الله تعالى الخ و در مرقاة گفته قیل هم الخلفاء
الاربعة و بعد بیان خلافت گفته وقیل هم ومن علی سیرتهم من ائمة الاسلام المجتهدین فی الاحکام فانهم خلفاء الرسول فی احیاء
الحق واعلاء الدین الخ والعجب که صاحب رساله بکلام اساتذه کبار طایفه هم نرسیده در انجاح الحاجة حاشیه ابن ماجه که از مصنفش
بسیاری از کبرای طائفه تلمذ دارند و مستند می انگارند در ذیل حدیث شریف مرقوم است ومن العلماء من عمم فقال کل من کان علی سیرته
صلعم من العلماء والخلفاء کالائمة الاربعة المتبوعین المجتهدین والائمة العادلین کلهم مورد هذا الحدیث الخ **قوله** احداث محدثات
خود خارج از نفس مفهوم سن است الخ **اقول** قطع نظر از آنکه سابقاً از علماء دین شرح حدیث شریف منقول شده اگر صاحب
[illegible] بیند که در حدیث شریف [illegible] ابن آدم الاول کفل من دمها لانه اول

اوّل من سنّ القتل الحدیث اگر اطلاق لفظ سنّ بر احداث امری مخالف مفهوم شرع باطل بودی و از مفهوم سنّ بدعت خارج میبود
درین حدیث شریف چگونه وارد میگردید و اگر استعمال این لفظ در احادیث صحیحه بر احداث امور نیک ثابت کرده آید
کتابی برآن مرتب گردد امام نووی علیه الرحمة در شرح صحیح مسلم فرموده و هذا الحدیث من قواعد الاسلام و هو ان
کل من ابتدع شیئا من الشر کان علیه مثل وزر کل من اقتدی به فی ذلک فعمل مثل عمله الی یوم القیامة ومثله من ابتدع
شیئا من الخیر کان له مثل اجر کل من یعمل به الی یوم القیامة وهو موافق الحدیث الصحیح من سنّ سنة حسنة ومن سنّ سنة
سیئة الخ واگر برین هم تسلی نیاید تا ببیند که قطب الدین اسماعیل در مظاهر حق در ترجمه سنّ القتل نوشته که اوست اوّل طریقه قتل را
قتل کردن الخ پس احداث را خارج از نفس مفهوم سنّ منافی آن فهمیدن کمال نافهمی است واگر کسی زیاده ازین خواهد پس
ببیند که نواب [illegible] در رساله خود مسلم داشته است که لفظ سنّ درین حدیث در فقره من سنّ سنة سیئة بمعنی ابتدع است
و همچنان ثابت است از رساله قول الحق صدیق حسن پس حق آمد بر آنحضرات که قطع نظر از کتب دینیه رسالهای هندیه و فارسیه که خود
جمع نمایند هم کان لم یکن تصور نمیفرمایند **قوله** در ما راه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن احتمال است که مراد از مسلمون در ما راه صحابه
کرام الخ **اقول** انتزاع خصوصیت این احتمال مخالف فهم اهل کمال مفرد صاحب اتباع هست چه علماء ارباب کمال استدلال بان در امور یکه از صحابه
کرام منقول نیستند مینمایند و این قول را از حدیث شریف بدیگر روایات علی الاطلاق بدون خصوص این سیاق نقل مینمایند قطع نظر ازانکه از
ماسبق ظاهر است و بیجا یکی از مثالها دیگر باید شنید شاه ولی الله صاحب دهلوی در کتاب نجات گفته اند سوم آنکه انچه شارع بدان امر فرموده و بیان
تخصیص فرموده دو چیزیست یکی ذکر دیگر فکر و مراد از ذکر ذکر زبانی است و جهر و خفیه که در حدیث مذکور میشود هر دو قسم
زبانی اند و چون نقل مستندیان از ذکر زبانی بفکر خالص دشوار دیدند مشایخ ذکر قلبی را که مناسبتی بهر دو پیدا دارد و کالبرزخ
است کما لا یخفی استنباط کرده اند وقال النبی صلعم ما راه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن رواه محمد فی الموطا تعلیقا است
علامه طحطاوی نوشته سئل العلامة محمد بن البرهنوشی عن حکم الترقیة فقال انها بدعة حسنة استحسنها المسلمون وقال صلعم
ما راه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن الخ و در جای دیگر فرموده قال العرف ایضا حجة بالنص قال ع ما راه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن
الخ **قوله** استدلال برین اثر بر استحباب استحسان مجتهدانیکه مختلف فیما بین العلماء و المسلمین بوده باشد ومنصوص از مجتهد
است نباشد بوجوه باطل است الخ **اقول** مستندین صاحب رساله بر استحباب امریکه مخالف و مزاحم شرع نباشد با وجود عدم
ثبوت اجماع و تنصیص مجتهدین سابقین بجهت استحسان چندی از علما درین استدلال بدین اثر فرموده اند از انجمله
ملا علی قاری در رساله اقتدا بالمخالف نوشته هذا ولکان بدعة الا انها مستحسنة وقد روی عن ابن مسعود موقوفا ما راه
المسلمون حسنا فهو عند الله حسن **قوله** در صورت عدم عهد مراد از مسلمین در حدیث جمیع مسلمین باشند
زیرا که المسلمون جمع معرف باللام است و جمع معرف بلام مفید استغراق بود الخ **اقول** لام بصورت عدم عهد محتمل است
که برای جنس بود چه لام برای جنس هم مستعمل باشد وانجنس افراد کامله که محققین علما و دین اند مراد توانند شد

در صورت عدم وجه تعیین و امکان هر یک اختلاف است بعض اصولیین جنس را مقدم دارند و بعض استغراق را پس
از مسئله اختلافیه یک قول گرفته جزم به بطلان استدلال اکابر علما نمودن سفاهت است و ثانیا در صورت استغراق هم
بلزوم بطلان استدلال جزم نتوان نمود پس ادعاء آن لغو است چه بر تقدیر استغراق حسب معنی متبادر و شایع از حدیث
مذکور حسن هر مستحسن هر فرد از افراد مسلمین ثابت خواهد شد چه موافق مذهب مشهور جمهور استغراق جمع مثل استغراق مفرد
برای هر یک فرد است شمول جمع محلی بنا بر مذهب حق از قسم شمول کلی است برای جزئیات و تعلیق حکم بجمع محلی موجب
ثبوت حکم را در کل فرد چنانچه محققین اصولیین تصریح فرموده اند در مسلم گفته و عموم الرجال باعتبار ان اللام مبطل معنی الجمعیة
کما هو الحق الخ مولانا نظام الدین علیه الرحمة در شرح فرموده یعنی انه اختلف فی ان الجمع المعرف بلام الاستغراق
هل هو باق علی جمعیته او لا فکثیرون من ارباب العربیة الی الثانی وهو الحق فقوله لا اتزوج النساء و لا اتزوج امرءة
بمعنی فیصح شمول الکلی للجزئیات الخ و استدلال از ثبوت حکمی برای کلی به ثبوت ان حکم برای افراد جزئیه شرعا و
عقلا قطعا صحیح است و اگر موافق مذهب سکاکی عموم جمع باعتبار هر جماعت جماعت گرفته شود تاهم در ثبوت حسن
مستحسنات جماعتی از ائمه دین مثل انعقاد مجلس ذکر شریف هیچگونه خللی لازم نیست از انکه اگر استعمال جمع محلی بلام استغراق
برای کل فرد فرد یا جماعة جماعة و شمول آن بطور شمول کلی برای جزئیات جا بجا نبود تا البته تعلیق حکم بآن موجب تعلیق
بهر یک نمیگردید و صاحب رساله را بدلیل مجرد معرف بودن جمع ادعاء الزام و ابطال استدلال میرسید و اذ لیس فلیس
و چگونه جرات به الزام ابطال استدلال بجهت معرف بودن جمع و مفید بودن استغراق میتوان نمود که در کلام صحابه
کرام و دیگر ائمه عظام در صور جزئیه شرعیه استدلال بجمع معرف باللام و دیگر الفاظ عامه مستغرقه موجود در مسلم گفته و ایضا
شاع و ذاع احتجاجهم سلفا و خلفا بالعمومات من غیر نکیر الخ مولانا در شرح فرموده یعنی ان القدماء من الصحابة و التابعین
والمتاخرین و من بعدهم یحتجون فی الاحکام الشرعیة بالعمومات ای بالالفاظ الدالة علیه الخ باز در مسلم گفته و ذلک
کاحتجاج عمر رضی الله عنه علی ابی بکر رضی الله عنه فی قتال مانعی الزکات بقوله امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله مقررة و احتج بقوله
الا بحقها و ابی بکر رضی الله عنه بقوله الائمة من قریش بقوله انا معاشر الانبیاء لا نورث و ما ترکناه صدقة کذا فی الشرح
قوله و علم باتفاق جمیع مسلمین در این زمان متعذر است الخ **اقول** کلامی است از ریف مخالف تحقیقات جمهور سلف
او لا مجرد معرف بودن جمع در هر صورت مستلزم و مقتضی اتفاق نیست تا استدلال بدون اثبات اجماع مجموع باطل شود
چه اگر گفته آید امنا بما اوتی النبیون ایاه من عند الله مفاد متبادر از منقول بیان و تصدیق بهر کتاب داده شده هر نبی است
نه آنکه مقید باشد به تصدیق چیزی که تمام انبیا را داده شده باشد و آن کتاب واحد بر مجموع انبیا بالاتفاق نازل شده باشد مفاد
منقول باشد یا اگر گفته آید ما ترکه الانبیاء فهو صدقة پس مفاد متبادر از منقول بحسب استعمال شایع همین است که متروکه هر نبی صدقه است
و قابل توریث نیست لیوا استدلال بر صدقه بودن چیزی که یا اهتر و کرصرف یک نبی باشد مخصوص باشد نه متروک مجموعه انبیا

و عدم جریان توریث در آن قطعا صحیح است نه آنکه چیزی که مال مجموع باشد و جمیع انبیا باتفاق انرا گذاشته باشند فقط
همان صدقه هست تا استدلال بر صورت جزئیه چیزیکه مال متروک یک نبی بالخصوص باشد نه متروکه جمیع باطل گردد و یا اگر
گفته آید با روایة الصحابة فهو مقبول لان الصحابة عدول مفادش همینکه مروی هر صحابی مقبول است چه هر یکی از ایشان عدل است نه آنکه
صرف انچه جمیع صحابه بالاتفاق روایت نموده باشند مقبولیت آن و صرف عدالت مجموع ثابت باشد تا استدلال از مقبول
بر عدالت هر یک صحابی بر قبول روایتش باطل گردد یا اگر گفته آید ما ملکه المسلمون فهو معصوم مفاد متبادر ازین همین است که
هر مال هر هر فرد از مسلمین معصوم است و استدلال ازان بر عصمت مال مخصوص هر یک مسلمان صحیح است یا این طور بفهم ما ملک المسلم و ما ملکه
المسلمون فهو معصوم نه آنکه چیزیکه مملوک مجموع مسلمین باتفاق باشد صرف همان معصوم است تا برین تقدیر استدلال مذکور باطل
شود یا اگر گفته آید ما استحسنه المسلمون فهو حسن مفاد و متبادرش همین است که مستحسنات هر مسلم حسن اند نه آنکه صرف مستحسنات جمیع
مسلمین بالاتفاق من حیث المجموع حسن اند تا برین تقدیر استدلال باطل گردد و بالجمله مفاد و متبادر در حدیث مذکور را بنظر
محلی بودن جمع حسب عرف عام شایع علم اتفاق مجموع ضروری و لازم نیست و اگر در جمع محلی بلام استغراق علم باتفاق مجموع
ضروری لازم باشد اکثر استدلالات صحابه کرام و غیرهم باطل شوند بلکه در احکام مسایل شرعیه خللی عظیم لازم می آید
مثلا درین مسئله که تعظیم الکفار حرام مفادش همینکه تعظیم هر هر کافر حرام است پس در تعظیم یک کافر هم حکم حرمت ثابت خواهد شد
و استدلال ازان درست است نه آنکه صرف تعظیم جمیع کفار بالاتفاق حرام باشد و منشاء اشتباه صاحب رساله انست که بجهت عدم
فرق در مفاد کل افرادی و مجموعی من حیث المجموع برای تحقق حکم جمع محلی باللام در صورت استغراق ثبوت حکم صرف برای مجموع
بالاتفاق در هر صورت و هر جا لازم و ضروری میداند و این قولی است مخالف صریح تحقیقات جمهور اهل اصول و منطق و عربیت
و مخالف استعمال اکثر و شایع کتاب و سنت در مسلم الثبوت در بیان جمع قلت و کثرت نوشته فان المحلی منها للعموم مطلقا سواء
و در شرح فرموده ای یبطل عنها الجمعیة بصیر کالمفرد العام المحلی باللام و کل الخ باز در مسلم نوشته استغراق الجمع لکل کالمفرد
و عند السکاکی من تبعه استغراق المفرد اشمل لنا ما تقدم من الاستثناء و الاجماع الخ مولانا در شرح فرموده و لنا علی المختار
الاجماع من الائمة الادبیة المنعقد منهم علی ان المفرد و الجمع فی حالة الاستغراق سیان و لذلک تری صاحب الکشاف
فی کل ما وقع الجمع المحلی باللام فی الکتاب المجید یفسره بما فسره استغراق المفرد و لقد استوفی فی فن البلاغة الخ باز در مسلم
در دلایل سکاکی و متبعین او نوشته و ثانیا ان الحکم علی کل جماعة لا یستلزم الحکم علی کل فرد و در جواب گفته قلنا یستلزم لانه
و ان لم یستلزم عقلا علی ان الجمع المحلی عندنا لکل فرد الخ و هم در مسلم در مسئله قوله تعالی خذ من اموالهم صدقة لا یقتضی اخذ ما
من کل نوع نوشته و ثالثا ان عموم الجمع لیس کعموم کل و رد بانه قول فرقة لضعف هم اختلف فی انه لکل جماعة او لکل فرد و الحق
الثانی علامه عصام در اطول نوشته و استغراق المفرد اشمل ای استغراق ما هو مفرد فی المعنی سواء کان مفردا فی اللفظ او لا
کالجمع المحلی باللام الذی ابطل فیه معنی الجمعیة اشمل من الجمع بحسب المعنی الخ و هم در انست اذا اثنا لم یتعرض لما تحقیق بیان کرد ان استغراق

المفرد اشمل للمعرف باللام مع ان ہٰذا البحث لہ لان استغراق الجمع المعرف باللام فی الاکثر لاحاطۃ کل فرد من الجنس لا لاحاطۃ
کل جمع جمیع صرح بذلک ائمۃ الاصول والنحو وصرح بتفسیر کل جمع معرف باللام بکل فرد دون کل جماعۃ جماعۃ ائمۃ التفسیر کلہم
الخ وہمچنین است ولانہ ای الاسم المستغرق بمعنی کل فرد لا لمجموع الافراد الخ واہل منطق قاطبۃ الف لام استغراق را سور
محصورہ کلیہ نوشتہ اند والف ولام استغراق را اگر معنی مجموع لازم باشد قضیہ محصورہ کلیہ نخواہد بود ونیز اگر استغراق مشروط
باشد باتفاق جمیع وبرآن اجماع مجموع لازم وضروری باشد تا عدم انتاج شکل اول لازم میگردد کما لا یخفی علی من طالع مختصرات
المنطق پس اتفاق جمیع واجماع مجموع را درصورت عدم تعہد برای جمع محلی باللام ضروری پنداشتن وبنا برآن ادعاء بطلان
استدلال علماء دین نمودن ومعنی کل فرد را بخیال نیاوردن سفاہت است اما ثانیا پس بر تقدیر تسلیم شرط علم اتفاق جمیع
مسلمین تقیید بامری کہ منصوص از مجتہدین ہست نباشد لغو است چہ برین تقدیر امری کہ از مجتہدین ہست ہم منصوص باشد استدلال
باین اثر بر استحباب استحسان آنہم باطل خواہد گردید والدلیل الدلیل والبیان البیان اما ثالثا پس از عبارت شرح حسامی سند
آوردن درست نیست چہ این کلام را شارح حسامی در ذیل مذہب اہل ظواہر آوردہ کہ میگویند لا اجماع الا للصحابۃ قولہ وموید
استغراق ہست کہ در کتب اصول امثال این آثار را در اولہ حجیت اجماع در شمار ند الخ اقول اولا مجرد ثبوت استغراق چہ ملازمت
وارد ببطلان استدلال فقہاء کرام وعلماء اعلام ثانیا آوردن اہل اصول را در ادلہ حجیت حقیت اجماع مستلزم آن نیست کہ در
حدیث مجموع من حیث المجموع بالخصوص مراد باشد بلکہ بر تقدیر حسن بودن مستحسن جماعتی از علماء اعلام ہم حسن بودن
مستحسنات مجموع افراد مجتہدین است بدرجہ اولی ثابت است پس ہم استدلال اہل اصول تام ہم استدلال فقہاء کرام و
دیگر علماء عظام قولہ مراد از مسلمین درین حدیث افراد کاملہ الخ اقول اولا قبل ازین این حدیث را درصورت عہد محمول بر مجموع
صحابہ ودرصورت عدم عہد محمول بر اتفاق جمیع مسلمین واجماع مجموع مجتہدین نمودہ وعلم باتفاق جمیع را متعذر قرار دادہ
حالا درینجا صفحہ اسبق را فراموش کردہ میلانند وحکم مینماید کہ مراد افراد کاملہ اند وثانیا آنچہ از شیخ علی قاری معین صفی کہ استدلال نمودہ
مبطل آن ادعاء را نیست چہ درآن تخصیص مجتہدین نیست بلکہ علماء کتاب وسنت واعیان ایشان مذکور اند واگر عبارت ملا علی قاری تمام
نقل از ماسبق نمودہ بطلان جملہ خرافات او روشن میشد وعبارت ملا علی قاری اینست وما احسن فعل عمر بن عبد العزیز حیث جعل مکان سب اہل
البیت الصادر من بنی امیۃ فوق المنابر ہذہ الآیۃ الشریفۃ فی آخر الخطبۃ ان اللہ یأمر بالعدل الآیۃ فہذہ ہی البدعۃ الحسنۃ بل السنۃ
المستحبۃ کما قال ابن مسعود ما رآہ المسلمون حسنا فہو عند اللہ حسن المراد بالمسلمین ہداتہم وعمدتہم وہم العلماء بالکتاب والسنۃ الاعیان
غیر اہل البدع والشبہۃ الخ پس از ینجا معلوم ہم مراد بودن خصوص صحابہ کرام ہم مراد بودن اجماع تمام اہل اسلام باطل گردید وآنچہ مراد او ازین قرار یافت صدق آن بر ائمہ
دین از علماء معتمدین فقہاء محدثین کہ استحسان عمل مولد فرمودہ اند مثل آفتاب ظاہر است وثالثا اگر مراد بالتخصیص مجتہدان استقلالی
واہل قرون ثلثہ است پس این تخصیص از تصریحات ہمان شیخ علی قاری ودیگر ائمہ معتمدین مردود است کما سبق ورابعا اگر تخصیص نیست
پس نزد او بسیار علماء ثبوت نرسیدہ وراتباعا درعبارت مجالس الابرار کہ عدم اعتداد کلام غیر مجتہد مذکور است درینجا عبارت او ہم مستثنی است مسطورا

پس آن مستحسنات زہاد و عباد غیر مجتہدین کہ ہیچگونہ مخالفت باصول کتب معتبرہ نداشتہ باشند بلکہ در اصل عمومات آنہا و موافق آنہا باشند عدم اعتداد آنہا از قول مجالس لازم نمیگردد و تا اسماعیلیہ امفید باشد **قولہ** پس در صورت اختلاف تعارض لازم ست الخ **اقول** اولا حکم بلزوم تعارض علی الاطلاق مبنی است بر عدم فہم معنی لزوم چہ در صورتیکہ جماعتی از ائمہ دین امری را کہ ہیچگونہ مخالف شریعت نباشد مستحسن داشتہ اند و در بسیاری از بلاد اسلام رایج گردیدہ و بعد مدتے یکی و کسی از علما بغیر اقامت دلیل قوی مخالفتی در حسن آن پیدا کردند پس در ینصورت برای اثبات حسن قول مستحسن و ابطال دعاء مستقبحین استدلال بما راٰہ المسلمون حسنا فہو عند اللہ حسن بر استحباب آن امر صحیح است و مستقبحین برقبح آن امر کہ بموجب حدیث شریف از استحسان ائمہ دین حسن گردیدہ استدلال بما راٰہ المسلمون قبیحاً درست نیست چہ حکم ما راٰہ المسلمون حسنا در ان امور نیست کہ قبح آن در شریعت ثابت نباشد و حکم ما راٰہ المسلمون قبیحاً در آن امور نیست کہ حسن آن از شریعت ثابت نگردیدہ باشد و حسن امر مذکور قبل از استقباح مستقبحین بدلیل حدیث شریف مذکور ثابت گردیدہ ہست پس اینہا را استقباح آن جایز نبودہ است پس تعارض کجا لازم گردیدہ و ثانیا بر تقدیر تسلیم لزوم تعارض در بطلان استدلال باین اثر بر استحباب مستحسنات اختلافیہ تقیید بمنصوص بودن از مجتہدین لغو است **قولہ** احتجاج باحد المتعارضین بدون ترجیح جایز نیست الخ **اقول** در صورت تعارض ترجیح ہم حسب تصریح مستندین عنہ رسالہ موجود ملا علی قاری نوشتہ ومن المعلوم ان الاصل فی کل مسئلۃ ہو الصحۃ اما القول بالفساد او الکراہۃ فیحتاج الی الدلیل الخ علامہ شامی آوردہ ولیس الاحتیاط فی الافتراء علی اللہ تعالی باثبات الحرمۃ او الکراہۃ الذین لا بد لہما من دلیل بل فی الاباحۃ التی ہی الاصل الخ پس امریکہ داخل اطلاق سند و یا عامہ شرعیہ باشد و ہیچگونہ مخالفت و مزاحمت نداشتہ باشد در ان ترجیح خیر باشد البتہ استحسان آن راجح است بر استقباح **قولہ** علاوہ از محل نظر بودن شیخ عبد الحق از علماء راسخین الخ **اقول** دیگران ہم این احتمال ذکر کردہ اند ملا علی قاری در شرح شفا نوشتہ علیکم بسنتی وسنۃ الخلفاء الراشدین ای الخلفاء الاربعۃ ومن سار سیرتہم الخ وقد تقدم **قولہ** نقل رسالہ ناصر فاکہانی در رد رسالہ سیوطی الخ **اقول** قطع نظر از آنکہ نام ناصر مذکور ذکر نکردہ و وجود رسالہ مجہولہ اش از حوالہ کتب مشہورہ ثابت نگردیدہ تا معلوم میشد کہ ناصر مذکور لیاقت ذکر بمقابلہ سیوطی و ناصرین سیوطی درین مسئلہ مثل ملا علی قاری وغیرہ نزد اہل علم و انصاف دارد یا نہ اما آنچہ صاحب رسالہ از ناصر مذکور نقل کردہ انکان اصل المولد ہذا فہو غیر ثابت بواحد من الادلۃ الشرعیۃ التی علیہا مدار الشرع وما احدث بعد عہد رسول اللہ صلعم وکان کذلک فہو من البدعۃ السیئۃ التی میاتب بہا صاحبہا لا من البدع الحسنۃ التی یثاب علیہا کما نص علیہ العلماء الخ حاصلش اینکہ مراد ش از عدم ثبوت چیست اگر مراد عدم ثبوت بوجہ مخصوص است پس این مقولہ و حوالہ باطل است چہ علماء تخصیص فرمودہ اند کہ چیزیکہ تحت عمومات سند دیا ت شرعیہ مندرج باشد و مزاحم امور محدودہ شرعیہ نباشد حسن است اگرچہ بوجہ مخصوص منقول و ثابت نباشد مقتدای احناف در مائۃ المسائل آوردہ قال الجزری فی النہایۃ البدعۃ بدعتان بدعۃ ہدی و بدعۃ ضلالۃ فما کان فی خلاف ما امر اللہ بہ ورسولہ فہو فی حیز الذم والانکار وما کان واقعا تحت عموم ما ندب اللہ الیہ وحض علیہ

او رسوله فهو في خير المدح انتهى و اگر عدم ثبوت بمعنى خروج از عموم مندوبات شرعيه بعدم اندراج و مخالفت و مزاحمت آن
مراد است پس البته علمای کرام تخصیص بدعت سیئه بودن هیچ امر فرموده اند اما بهیئت مقیده اصل مولد را غیر ثابت باین معنی و مستحق
عقاب قرار دادن کمال غرابت است کسانیکه مستحق عقاب بودن بدعت سیئه تخصیص کرده اند محققین همان کسان اند ائمه دین
و علمای کاملین حسن بودن عمل مولد و اندراج آن تحت عموم مندوبات شرعیه ثابت فرموده اند **قوله** پس ثابت بودن تقسیم
بدعت محل نزاع نبود الخ **اقول** کاش برین اقرار هم قایم میگردید که از همین ابطال خرافات اسماعیلیه حسب قول شان ثبوت سید
اما معهذا بیباکانه میگوید لیکن قابل نزاع عد عمل مولد از بدعات حسنه است الخ ازین قول بثبوت رسید که صاحب رساله مفضل
و دیوانه است هرگاه تقسیم بدعت بطور حافظ سیوطی و ملا علی قاری و علامه ابن حجر مکی و غیرهم بلا نزاع اقرار و تسلیم نماید و
پس با وجود صدق معنی بدعت حسنه حسب تعریف و تقسیم شان بر عمل مذکور و با وجود تصریح شان بهمین امر چرا مبنا نزعت و مخالفت
آن ائمه دین می پردازد و مجوزین این عمل از فقهاء و محدثین گو مجتهدین باستقلال معدود نباشند اما اینجا حاجت به اجتهاد
استقلالی است شامی در رد المحتار گفته الالحاق بها دون فیه النص فی العلة التی فیها اخذ من النص لقیاس الخ و تفصیل آن در
سابق مذکور . و هرگاه که استحباب عبادت صوم در یوم الاثنین بقصد شکر ولادت بجهت بودن یوم الاثنین زمان ولادت
باقرار مستندین صاحب رساله . از ائمه دین نصا منقول است الحاق جمیع الاول بیوم الاثنین الحاق سایر قربات و عبادات
بعبادت صوم بهمان نیت که علت بودنش از نص باقرار ائمه دین از مستندین صاحب رساله است محتاج منصب اجتهاد استقلالی نیست و حکم
بدعت حسنه بعد تسلیم تقسیم حسب اقرار صاحب رساله بمسائل غیر محدوده است موقوف بر زمانه مجتهدین سابقین نیست **قوله** اما تداعی و
اجتماعی مردم برای خواندن یا شنیدن قصه ولادت کسی الخ **اقول** درین مقام حال تعریض بی ادبی پدید نیست که چنان هیچ کلمات
درین مبحث بر زبان می آرد و مطلق خوف خدا نمیدارد اجتماع اهل اسلام برای استماع احادیث و ذکر معجزات و وقت ولادت حضرت
سرور انام علیه الصلوة و السلام که فرد مجالس ذکر نبی است و ذکر آنحضرت افضل از عبادت صوم نفل است پس هیچ ذکر تعریف بلفظ
شنیع و قبیح اجتماع مردم برای شنیدن قصه ولادت کسی تعبیر کردن آبرو ایمان خود ربودن است اصحاب مائة المسائل هم بودن ذکر ولادت
خیر البشر موجب فرحت و سرور و مشروعیت اجتماع برای آن اقرار بتصریح نموده است **قوله** تعیین عبادات مانند اعداد رکعات و نصب
الزکوة و مقادیر حدود و کفارات بعقل راه ندارد و اختیار نیست پس تعیین صوم الی قوله معدول از قیاس بود الخ **اقول** العجب
که برای اهتمام ابطال شرف ایام ولادت با برکت و انکار فضل مجالس اذکار میلاد گاهی در فن منطق و گاهی در فن اصول دیوانه وار
مرکب میرانند ما معنی یک لفظ هم نمیدانند در مسلم آورده فصل فی الشرائط للقیاس منها الحکم الاصل ان لا یکون معقول المعنی بحر العلوم فرموده
ای مایدرک علیها لا کاعداد الرکعات و مقادیر الزکوة الخ و تحریر فرموده فصل فی الشروط منها الحکم الاصل ان لا یکون معدولا عن
سنن القیاس ای بنقل معناه و یوجد فی اخر لا لحکم لا یعقل کاعداد الرکعات و الاطوفة و مقادیر الزکوة الخ پس هرگاه که علت استحباب صوم
اثنین یعنی بودن آن زمان ولادت در شکر این نعمت باداء عبادات حضرت رب العزت باطنا ائمه دین باقرار مستندین صاحب رساله

تخصیص حضرت شارع مدرک و معلوم بعقل است و بیان امر در ربیع الاول مجالس الخ کار حضرت خیر البشر صلعم بازار مستندین صاحب رساله
سوم هجوم آ لیس صحیح ام شیخ علی اسعد و لا از قیاس گفتن و در مسلک اهل الله اعداد کلمات وغیره سفتن کلامی است ناتمام و خیالی است خام بعض صفحها
که تعبدی بودن مجرد اصل صوم پیش حق آمده اند و این را مانع استحباب ادای دیگر عبادات بقصد ادای شکر از نعمت می پندارند پس اینهم صاحبا
بیش نیست تعبدی بودن کدام امری مستلزم آن نیست که علی الاطلاق در هیچ امر در هیچ مقام با وجود ظهور تعلیل و وجود علت قیاس ممنوع
باشد و مختصرات کتب فقهیه مثل شرح منیة المصلی وغیره باید دید که لزوم صلوة تطوع و صوم تطوع را بقیاس حج و عمره ثابت و مدلل
فرموده اند حالانکه اصل حج و عمره تعبدی محض بوده اند **قوله** تکرار ادای شکر نعمت بعد انقضاء مدت کثیره از زمان حصول الخ
قوله مخالف عقل خالص از مشوایب وهم است الخ **اقول** اولا این دعوی مصادره علی المطلوب است و ثانیاً درینمقام تصریح است بر
بدیهی خود چنین که حضرت شارع که اعقل عقلا اولین و آخرین بودند بران عمل نمودند و تعلیل آن بیان فرمودند انرا از مشوایب
وهم و بی دلیل محض قرار دادن خبط بعقل خود کشیدن است **قوله** شاه مذکور از احداث این عمل بفحوای من سن سنة سیئة
خود را محل سیئات ساختند الخ **اقول** اولا باید دید که درین مقام احداث را داخل من سن میگردانند و انچه درما سبق خود
گفته بود همه را فراموش کرده و ثانیاً جواب این همه تطویل لاطایل سابق باید دید **قوله** ناقلا عن الرسالة المجهولة للناصر المجهول
سلمنا عدم لزوم نفی الوجود من نفی العلم الخ **اقول** هرگاه که لازم نبودن نفی وجود از نفی علم تسلیم کرده چگونه مضرت بقا کجا نی
نخواهد رسید چه اثبات حرمت و کراهت هم حکمی است از احکام شرعیه پس از مجرد عدم علم اصل خاص برای آنکه در عمومات مندوبه شرعیه
مندرج و داخل باشد و هیچگونه مزاحمت و مخالفت حدود دین در ان نباشد جزم بهیچ حکم نتوان نمود بلکه موافق تحقیق مستندین
صاحب رساله اگر این حکم را افترا بر او تعالی گویند درست است کما مر فافهم **قوله** ناقلا عن الرسالة المجهولة للناصر المجهول ما الاصلان
اللذان استخرجها هو وابن حجر فلیسا باصلین لان الاصل ما نص علیه مجتهد من مجتهدی الامة الخ **اقول** سابق ازین از اقوال
مستندین صاحب رساله ثابت گردیده که برای استحسان بدعات حسنه که مدار آن بر اندراج تحت عمومات مندوبات و بینه عدم
مزاحمت و مخالفت حدود شرعیه است منصب اجتهاد یا تنصیص مجتهدین سابقین ضروری نیست حالا درینجا سند دیگر باید شنید
مولوی خرم علی بهاء علی در ترجمه قول الجمیل شاه ولی الله صاحب دهلوی از شاه عبد العزیز صاحب علیهما الرحمة در بحث آستین
انداختن در گلو وقت دعا که از بعض مشایخ منقول است می آرد مولانا نے فرمایا کہ بعض ناواقفوں نے اعتراض کیا ہے کہ آستین
گردن میں ڈالنا کیونکہ جائز ہوگا حالانکہ ادعیہ ماثورہ میں یہ ثابت نہیں ہم جواب دیتے ہیں کہ قاعدہ اپنی جا درست ہے کالاعمی الثنا
ملتجی بنانا ہے تو یہ شے اس مین رسول علیہ السلام سے ثابت ہے تاحال عالم کا بدل جاوے تو اسیطرح آستین گردن مین ڈالنا اگر حی
اٹھانا کیواسطے یعنی تضرع کے یا واسطے گردش حال کے حصول مقصود ہی کیونکر ناجائز ہوگا الخ بالجملہ حکم باستحسان مستحسنات مخصوصه
منتهیه بعدم مزاحمت اکابر علماء دین از عهد مجتهدین تا شاه ولی الله صاحب و شاه عبد العزیز صاحب بلکه تا اصحاب اربعین با وجود
عدم ماثوریت آن امور مخصوصها از تنصیص مجتهدین سابقین نموده آمده اند اگرچه موافق اسماعیلیه اینهمه علما را تعالم ایمه اسلام

گمراه باشند و از عجایب هفوات است آنچه در مقام ابطال استدلال امام حافظ ابو الفضل ابن حجر و امام سیوطی بعبارت طویله
لاطایله بر حاشیه رساله مرقوم است که خلاصه اش اینکه استدلال ابن حجر باین حدیث مخدوش است چه در حدیث مذکور این فقره هم موجود است
فصامه موسی شکرا لله فنحن نصومه فقال صلعم فنحن احق و اولی بموسی منکم پس صوم آنحضرت صلعم برای موافقت حضرت موسی بود نه آنکه ابتداء
عمل این امر برای شکر حضرت حق در یوم معین از ابداء نعمت و رفع نقمت از آنحضرت بظهور رسیده کما نهم تعجب است که با وجود خدمت حدیث روایت
صحیح بخاری و مسلم هم بنظرش نرسیده و نبینا کان ماموراً باتباع الانبیاء من قبله و حینئذ لاحجة فی الحدیث لمن جوز السرور من غیر
تجدید النعم تمسکا بصومه لان صومه کان لاتباعه موسی علیه السلام لا لاستبشاره بنجاته و اغراق فرعون و قد غفل السیوطی و ابن الحجر فی
استدلالهما الخ ملخصاً **اقول** امنا اقلد این چه بی‌شرمی چه کم حوصلگی است از خواندن مشکوة شریف خود را محدث قرار دادن
و در پی گستاخی اکابر حافظان احادیث حضرت خیر الانام صلعم و محققان دین و اسلام افتادن خیالی است خام و سوداییست تا تمام
حافظ ابو الفضل ابن الحجر و امام سیوطی استدلال خود را بجا بر بودن صوم آنحضرت بموافقت حضرت موسی علیه السلام مبتنی نموده اند تا از
بودن آن صوم بجهت موافقت استدلال شان مخدوش گردیده و طعن بر شان باینکه حدیث بخاری و مسلم هم بنظر ایشان نرسیده
صحیح گردیده حالا بشنو که هرگاه حضرت موسی علیه السلام در یوم معین بشکر نعمت و استبشار عبادت صوم برای او تعالی بجا آوردند
و آنحضرت صلعم در مثل آن روز که فاصله صدها سال داشت بی تجدید نعمت ادای شکران نعمت سابقه که در مثل آن روز شده بود بموافقت
حضرت موسی علیه السلام فرمودند اصل مقصود حافظ ابن حجر و غیره به ثبوت رسید و استبعاد منکران مردود گردیده و این
امر یعنی بودن صوم آنحضرت برای ادای شکر نعمتی که در آن روز حق تعالی بر حضرت موسی علیه السلام نازل فرموده بود و اعاده
آن شکر بموافقت حضرت موسی علیه السلام ثبوت آن صرف از کلام حافظ ابن حجر و امام سیوطی نیست بلکه دیگر ائمه هم تصریح
فرموده اند علامه عینی در شرح صحیح بخاری آورده قال امام الطحاوی و مبدان روی الحدیث ففی هذا الحدیث ان رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم انما صامه شکراً لله عز و جل فی اظهاره موسی علیه السلام علی فرعون فذلک علی الاختیار لا علی الفرض
وفیه بحث لان لقائل ان یقول لانسلم ان ذلک علی الاختیار دون الفرض لانه علیه السلام امر بصومه الامر الجید و عن الفراء
یدل علی الوجوب و کونه صلعم صامه شکراً لله لاینافی کونه للوجوب کما فی سجدة ص فان اصلها للشکر مع انها واجبة الخ هو
ناقلاً عن الرسالة المجهولة للناصر المجهول هذا المحدث لما لم یوجد له اصل فی کتاب و لا سنة و لا اثر و لا اجماع کان مخالفاً لها
و رداً لها الخ اقول قطع نظر از تنصیص علمای کرام در بیان کفایت ثبوت اصل عام و عدم مزاحمت که از سابق ظاهر است قول
امام شافعی در بیان بدعت مذمومه باین طور که چیزیکه محدث باشد و مخالف کتاب باشد یا مخالف سنت یا مخالف اجماع صریح
است در اینکه مراد از مخالفت مزاحمت یکی از اینهاست نه صرف عدم وجود اصل مخصوص چه برین تقدیر امریکه اصل مخصوص
برای آن در کتاب موجود نباشد اما در سنت باشد آنرا مخالف کتاب الله گویند و امریکه وجود اصل مخصوص برای آن در کتاب و
سنت نباشد اما در اجماع واقع باشد آنرا مخالف کتاب و سنت گویند العجب که صاحب رساله مذکوره یعنی حرف از رسیده

وعمل مولد را مخالف کتاب و سنت و اثر و اجماع گردانیده **قوله** لا لحسن اظهار الفرح بولادته صلی الله علیه وسلم بعد وفاته
فی هذا الشهر الخ **اقول** منشاء اینهمه اعتراضات واهیه جهالت است از مضامین احادیث صریحه صحیحه حضرت
سید المرسلین که اینهمه در استحسان مجلس ذکر مبارک و ادای انواع عبادت شکر نعمت در ایام ولادت از ان
بتنصیص تعلیل حضرت شارع اخذ نموده اند مخفی نماند که یوم الاثنین بتصریح حضرت شارع همچنانکه یوم ولادت آنست
همچنان یوم وفات نیست معهذا ادای عبادت صوم برای تادیه شکر نعمت مشروع است و اظهار جزع و حزن و نیاحت و را
غیر مشروع باقی ماند لحوق اصل حزن از حصول مفارقت و محرومی شرف زیارت پس این مزاحم حسن ادای شکران نعمت نیست
افسوس که صاحب رساله را قول لطائف المسائل یاد نیامد ورنه قول ناصر مجهول بر زبان نمی آورد افسوس بر افسوس آنکه ناصر را
مقوله علامه ابن حاج منصور بخیال نگذشت قصد نصرت ابن حاج نموده بر امام سیوطی اعتراض کرده جمع بین المتناقضین است
قوله ناقلا عن الرسالة المجهولة للناصر المجهول لا ابن الحاج بل حاصله ذم عمل المولود بان اللائق بهذا الزمان هو زیادة العبادات
والخیرات الخ **اقول** علامه ابن حاج در شروع کلام فرموده و کان یجب ان یزاد فیه من العبادة والخیر شکرا علی ما اولانا به
من هذه النعمة العظیمة وان کان النبی علیه السلام لم یزد فیه علی غیره من الشهور شیئا الی آخره و بعد ازان گفته فتشریفه هذا الیوم متضمن
لتشریف هذا الشهر الذی ولد فیه فینبغی ان یحترم حق الاحترام الخ و بعد ازانست الا تری ان صوم هذا الیوم فیه فضل عظیم لانه
صلعم ولد فیه فعلی هذا ینبغی انه اذا دخل هذا الشهر الشریف الکریم ان یکرم و یعظم و یحترم بالاحترام اللایق به اتباعا له صلعم کما
فی کونه یخص الاوقات الفاضلة الخ و بعد ازان فرموده فعلی هذا تعظیم هذا الشهر الشریف انما یکون بزیادة الاعمال الزاکیات
فیه و الصدقات وغیر ذلک من القربات الخ حالا باید فهمید که کسیکه به نصرت علامه ابن حاج دم زند اگر موافقت علامه ابن
حاج باستحباب زیادت خیرات و عبادات در خصوص ماه ربیع الاول شریف بجهت شکر نعمت عظیمه سابقه با وجود عدم زیادت
آنحضرت صلعم و نیز باستحقاق این ماه مبارک تشریف و تخصیص بتعظیم را بجهت همان نعمت سابقه قایل شد با در خصوصیت او و
مخاصمت لفظی با امام سیوطی محض خطاست و اگر آنهمه را ضلالت و مخالف ادله شرعیه میداند چنانچه از مقال ناصر مجهول
و ناصرین ناصر مذکور هویداست و در خصوصیت نام نصرت بر زبان آوردن محض بیجا بلکه مخالف عقل و حیاست **قوله** لا تناقض فی الکلام
فانه حث فی الکلام المتقدم علی التطوع بالصوم والصلوة والتصدق علی الفقراء بدون جمع الناس و تذکره قصة المیلاد الخ
اقول زیاده کردن قیدی از طرف خود در کلام احدی و بآن نسبت نمودن آن بدان بحث کذب و افتراست علامه ابن
حاج در کلام سابق که باستحباب زیادت خیرات و عبادات برای شکر جبت نموده و قایل تعظیم ماه مبارک باعمال زاکیات و صدقات
وغیر ذلک من القربات گردیده هرگز انرا مقید بقید بدون تذکره قصة المیلاد و قید بدون جمع الناس نموده و چگونه استحباب
قربات مقید باین قید میتواند شد حالانکه عموم قربات و خیرات مجالس ذکر و محافل میلاد انوار و اجتماع اهل اسلام برای
[illegible] صلات و فضایل خیر الانام را هم شامل است و همچنانکه اجتماع اهل اسلام برای تلاوت قران و تداعی برای شمول برکت دعا

ششم آن اما شرف مجالس ذکر خیر پس از انجمله آنکه روایت کرده مسلم لا یقعد قوم یذکرون الله الا حفتهم الملائکة وغشیتهم الرحمة
ونزلت علیهم السکینة وذکرهم الله فیمن عنده الحدیث صاحب ترجمه مشارق الانوار که از مستندین طائفه است گفته قرآن اور حدیث
پڑھنا خدا کا نام لینا لوگوں کو وعظ و نصیحت کرنا درود اور کلمہ پڑھنا سب ذکر میں داخل ہے الخ و نیز مسلم روایت کرده عن ابی سعید
قال خرج معاویة علی حلقة فی المسجد فقال ما اجلسکم قالوا جلسنا نذکر الله قال الله ما اجلسکم الا ذلک قالوا والله ما اجلسنا
غیره قال اما انی لم استحلفکم تهمة لکم وما کان احد بمنزلتی من رسول الله صلعم اقل عنه حدیثا منی وان رسول الله صلعم خرج علی حلقة من
اصحابه فقال ما اجلسکم ههنا قالوا جلسنا نذکر الله ونحمده علی ما هدانا للاسلام ومن به علینا قال الله ما اجلسکم الا ذلک قالوا والله
ما اجلسنا الا ذلک قال اما انی لم استحلفکم تهمة لکم ولکنه اتانی جبرئیل فاخبرنی ان الله یباهی بکم الملائکة الحدیث و نیز مسلم روایت
کرده ان لله ملائکة سیارة یتبعون مجالس الذکر فاذا وجدوا مجلسا فیه ذکر قعدوا معهم وحف بعضهم بعضا باجنحتهم الحدیث
و در دلائل الخیرات آورده ما من مجلس یصلی فیه علی محمد صلعم الا قامت منه رائحة طیبة حتی یبلغ عنان السماء فیقول الملائکة
هذا مجلس صلی فیه علی محمد صلعم اما اجتماع اهل اسلام برای تلاوت قرآن و حصول برکت ختم آن پس از انجمله آنکه مسلم روایت
کرده ما اجتمع قوم فی بیت من بیوت الله یتلون کتاب الله ویتدارسونه بینهم الا نزلت علیهم السکینة والرحمة وحفتهم الملائکة
وذکرهم الله فیمن عنده الحدیث و ملا علی قاری در شرح عین العلم آورده وعن الحکم بن عتیبة قال کان مجاهد وابن ابی لبابة
یعرضون المصاحف فلما کان الیوم الذی ارادوا ان یختموا ارسلوا الی والی سلمة بن کهیل فقالوا انا کنا نعرض المصاحف
فاردنا ان نختم الیوم فاحببنا ان تشهدونا فانه کان یقال اذا ختم القرآن نزلت الرحمة عند خاتمته رواه ابو شیبة فی مصنفه
ابو بکر بن داؤد فی کتاب المصاحف بسند صحیح الخ بالجمله انکار بودن این امور از قربات و خیرات انکار احادیث و آثار است و نیز صورت
در کلام لاحق ابن حاج تفرقه ما بین الصلوة والتصدق و ما بین جمع ناس و ذکر حال میلاد فیض بنیاد آنحضرت صلعم نمودن صریح
بکلام سابق منافقت ثابت کردن است همچنانکه تطوع صلوة و تصدق برای شکر نعمت عظیمه و تعظیم خصوص شهر مبارک از
قربات است همچنان اجتماع اهل اسلام برای قرارت قرآن و استماع ذکر آنحضرت صلعم از اعمال زاکیات است و همچنان است دعوت
اهل اسلام و ایصال ثواب اطعام بالجمله فرحت ولادت با برکت و اظهار سرور بذکر ظهور آن نعمت و اجتماع برای ذکر شریف
داخل اصول شریعت است که صاحب مائة المسائل هم اقرار بدان نموده است پس از نیت مولد اگر صرف همین قصد شکر نعمت عظیمه
وتعظیم ماه مبارک بدین جهت و ادای انواع عبادت مراد است بودن نیت صالح در هر دو برابر است هیچگونه فرقی نیست و اگر معنی دیگر
مراد باشد تا ناصرین آن معنی مع وجه قبح آن بیان نمایند که تفتیش نموده آید اما آنچه این ناصر مجهول نیت مولد را بذکر
قصه میلاد آنحضرت صلعم تفسیر نموده اولا که آنرا تفسیر لفظ نیت قرار دادن غیر مقبول است و دوم این ذکر شریف و اجتماع برای
برای استماع از مناط قبح قرار دادن دو وجه خاص برای قبح آن بیان نمودن محض فضول نامعقول است اگر ناصرین ناصر بذکر
حالا برای اثبات قبح ذکر شریف و اجتماع اهل اسلام برای استماع ارشادات و فضائل حضرت خیر الانام صلی الله تعالی علیه وعلی آله

و اصحابه احبابه وسلم با ثبت بهم قدیمه عدم نقل این فعل از آنحضرت صلعم بنا بر مذهب عامه طایفه اسماعیلیه یا عدم نقل از قرون ثلثه
بنا بر مذهب بعض طایفه نجدیه بیش کنند تا اولاً تعلیم خصوص طوه مبارک و استحباب یادوات خیرات و اعمال زکیات از صلوات
و غیر ذلک من القربات بجهت شکر نعمت عظیمه سابقه درین زمان از فعل آنحضرت یا از قرون ثلثه نقل نمایند و ثانیاً دلیل بر ندرت
اجتماع اهل اسلام برای استماع ذکر حضرت خیر الانام صلعم و دعوت اهل اسلام در اعمال زکیات و افعال قربات از ما خواهند
ولی این امر دعوی نصرت علامه ممدوح نمودن قابل بحث و التفات اهل علم نیست **قوله** همین سخاوی در توهین شیخ عربی بلکه الخ
اقول کتب شیخ که در علم حقایق بوده اند و مصطلحات آن فن را غیر اهل حقایق کما حقها ندانستند بجهت چندی از علماء کرام حمل
بر معانی لغویه ظاهریه نموده اعتراضات وارد فرموده اند اما جهابذه محققین که بر مصطلحات و مراد آن علم مفصلا واقف شده اند
کتب و رسایل کثیره در رفع اعتراضات تصنیف نمودند بلکه بسیاری از منکرین بعد تحقیق مقصد از انکار رجوع فرموده اند
و نیز باید دانست که در بسیاری از مواضع کتب شیخ برخلاف نسخ مصححه تحریفات هم واقع گردیده منتشر شده اند کسانیکه بر آن
مطلع نشدند و آن کلمات محرفه را مخالف شرع شریف دیدند رد آن فرمودند پس همه اینها معذور بلکه ماجور اند و شواهد این همه
از کبار معتمدین و مستندین صاحب رساله نقل خواهیم نمود درین صورت اگر امام سخاوی یا امام جزری یا دیگر کسی از علماء کرام
در انکار افتاده بر تقدیر صدق روایت و صحت نقل نیز الزام آن صاحب اشباع الکلام را نتوان داد چه این اکابر
ایمه مستندین علوم ظاهریه فقه و حدیث هستند نه ایمه علم حقایق اگر کلام شان درین باب بجهت عدم اطلاع بر مصطلحات
آن علم از کلام دیگر محققین و متقنین مرجح دانسته آید لازم نیست که در مسایل فقه و حدیث هم استناد باقوال شان مردود باشد
و نسبت ایشان بسوی استحسان ضلالت نموده آید و از همین مقام واضح گردیده فساد آنچه در صفحه هفتاد و هفت از انکار
امام ابن جوزی بر صوفیه کرام صاحب اشباع را الزام غیر لازم داده حالا چندی از شواهد آنچه در ما سبق گفتیم باید شنید در در مختار
از علامه مفتی ابو السعود در بیان حال فصوص الحکم آورده نعم فیه کلمات تباین الشریعة و تکلف بعض المتصلفین لارجاعها الی الشرع
لکنا تیقنا ان بعض الیهود افتراها علی الشیخ قدس سره الخ علامه طحطاوی گفته قال بعض العارفین بعد ما اثنی علی الشیخ
ببعض اوصافه غیر انه وقع له فی بعض کتبه کلمات کثیرة اشکلت ظواهرها فکانت سببا لاعراض کثیر ممن لا یحسن الظن به و لم
یقولوا کما قال غیرهم من الجهابذة المحققین ان ما وهمته تلک الظواهر لیس مرادا و انما المراد امور اصطلح علیها متاخروا اهل
الطریق الخ امام نابلسی در مطالب فیه آورده و فی طبقات الشعرانی اجمع المحققون من اهل الله تعالی علی جلالته فی
سائر العلوم و ما انکر علیه منکر الا لدقة فهم کلامه لا غیر فانکروا علی من یطالع کلامه من غیر سلوک طریق الریاضة و قد ترجمه
الشیخ صفی الدین بن ابی منصور و غیره بالولایة الکبری و لقبه الشیخ ابو مدین سلطان العارفین و کان الشیخ عز الدین بن عبد السلام
ینکر علیه کثیرا فلما صحب الشیخ ابا الحسن الشاذلی و عرف احوال القوم صار یترجمه بالولایة القطبیة الخ ملخصا شعرانی در کتاب
الیواقیت والجواهر آورده کان رضی الله تعالی عنه مقیدا بالکتاب و السنة و یقول کل من رمی میزان الشریعة من یده لحظة

بلکہ وجمیع ما لم یفہمہا الناس من کلامہ انما ہو لعلو مراتبہ وجمیع ما عارض من کلامہ الشریعۃ فہو مدسوس علیہ کما اخبرنی بذلک الشیخ ابو طاہر
المغربی نزیل المدینۃ المنورۃ ثم اخرج لی نسخۃ الفتوحات التی قابلہا علی نسخۃ الشیخ التی بخطہ فلم ار فیہا شیئا مما کنت توقفت
فیہ وحذفتہ حین اختصرت الفتوحات الخ وہدیۃ الست اما من اثنی علی الشیخ رحمہ اللہ تعالی من العلماء فقد کان الشیخ مجد الدین الفیروزآبادی
یعتقدہ غایۃ الاعتقاد وینکر علی من ینکر علی الشیخ ویقول لم یزل العلماء یکبون علی الاعتقاد فی الشیخ الی ان اراد اللہ تعالی ما
اراد من انتصاب شخص من الیمن اسمہ جلال الدین بن الخیاط فکتب المسائل فی درج وارسلہا الی العلماء ببلاد الاسلام وقال ہذہ
عقاید محی الدین بن العربی وذکر فیہا عقاید زائغۃ ومسائل خارقۃ لاجماع المسلمین فکتب العلماء علی ذلک بحسب السؤال وشنعوا علی من
یعتقد ذلک الشیخ عن ذلک کلہ بمعزل قال الفیروزآبادی فلا ادری اوجد ابن الخیاط تلک المسائل فی کتاب مدسوس علی الشیخ
او فہمہا ہو من کلام الشیخ علی خلاف مرادہ الخ وہدیۃ الست وممن اثنی علیہ ایضا الشیخ کمال الدین وکذلک الشیخ قطب الدین
الحموی وکذلک الشیخ قطب الشیرازی وممن اثنی علیہ ایضا الشیخ فخر الدین الرازی الخ وممن اثنی علیہ من مشایخنا الشیخ محمد
بن المغربی الشاذلی شیخ الجلال السیوطی الخ وہدیۃ الست قال وقد شرح کتاب الفصوص جماعۃ من الاعلام الشافعیۃ
وغیرہم منہم الشیخ بدر الدین بن جماعۃ الخ وہدیۃ الست قال الفیروزآبادی وبالجملۃ فما انکر علی الشیخ الا بعض الفقہاء الفسیح
الذین لا حظ لہم فی مشرب المحققین اما جمہور العلماء والصوفیۃ فقد اقروا بانہ امام اہل التحقیق والتوحید وانہ فی العلوم الظاہرۃ
وحید الخ وہدیۃ الست قال الشیخ سراج الدین المخزومی وقد بلغنا ان الشیخ تقی الدین تکلم فی شرحہ للمنہاج فی حق الشیخ
بکلمۃ ثم استغفر اللہ بعد ذلک ومن ضرب علیہا فمن وجدہا فی بعض النسخ فلیضرب علیہا الخ اگر تفحص نمودہ آید شواہد این صحبت
بکثرت توان یافت ودیست حاجتی بتطویل کہ کنز شاہ ولی اللہ دہلوی از مناقب کمال شیخ وتحقیق وتصحیح احوال وی مالا مال است
واگر صاحب رسالہ را برین ہم تسلی نباید بہ بیند کہ در رسایل مولوی حیدر علی ٹونکی اعلم علماء طایفہ مدح شیخ واستناد باقوال
وی موجود است وشیخ را از کاملین مخالفین او را از ناقصین شمردہ **قولہ** اکثر این رجال مجہول اند الخ **اقول** اگر نزد این
نجدی مجہول بجہت ناواقفی وبی علمی مجہول اند مضایقہ ندارد کہ حسب قول مستندین معتمدین اوشل صاحب سیرت شامی و
ملا علی قاری وغیرہما مستند اند ومقبول چنانچہ حضرات کہ علمائے متبحرین مستند از ایشان سگیرند مجہول قرار یابند وصاحب
مستند مصری وناصر فاکہانی وصاحب شرعۃ الالہیۃ وغیرہم علمائے نزد وی مستند ومقبول وحجت باشند **قولہ** چنانچہ در رسالہ مختصرہ
رد وحدت وجود نوشتہ ام الخ **اقول** مسئلہ وحدت وجود از ادق دقایق علم حقایق است اگر حضرت ملا علی قاری یا دیگری
از مستندین متبحرین یا علوم فقہ وغیرہ بجہت عدم التفات مصطلحات آن بمراد آن مسئلہ ودیگر مسائل حقایق نرسیدہ بر صوفیہ
کرام اعتراض نمایند مضایقہ ندارد کہ دیگر محققان فن از زمان شیخ تا شاہ ولی اللہ دہلوی وشاہ عبد العزیز ومولوی رفیع الدین
صاحب وغیرہم فتاوی ومسائل مستقلہ مثل مکتوب مدنی ورسائل رفع الباطل وغیرہ درین باب تصنیف کردہ حقیقت حقیقت این
مسئلہ باثبات رسانیدہ اند وشبہات لزوم اتحاد وحلول کہ ناواقفان الزام بآن دادہ اند رفع گردانیدہ اند صاحب رسالہ

بایدکہ تنبیہ السفیہ و سیف المسلول وغیرہ رد روافض کہ معروف و مروج اند مطالعہ نماید قطع نظر ازاینہمہ عدم اطلاع ملا علی
قاری وغیرہ از علماء کرام بر حقیقت مسئلہ من حقایق مستلزم آن نیست کہ تحقیقات آن محققین در باب احکام فقہیہ وحدیثیہ
ہم قابل استناد نمانند ومردود باشند ونسبت ضلالت بآن ائمہ نمودہ آید کہ لکل فن رجال **قولہ** قسطلانی الخ **اقول**
رفع جملہ اوہام از ماسبق باید دریافت استحسان فرمودن امام قسطلانی عمل مولد را وتقسیم بدعت بطرف حسنہ وسیئہ
از ہمان مواہب بطوری ثابت است کہ بیخ دین اسماعیلیہ میکند **قولہ** بیان حاصل روایت ترمذی بعطف ورفع مطاعن
بر بیان مفاخر خالی از تحریف نیست زیراکہ در روایت ترمذی شک راوی است در تعیین یکی ازین ہر دو الخ **اقول** منشاء این زبان
درازی نیست مگر جہل از معانی الفاظ چہ بر تقدیر روایت ینافح ہم ذکر مدایح و مفاخر انجناب ازان روایت مخالفت نمیدارد حضرت
محدث دہلوی در مدارج النبوة فرمودہ وآنحضرت مینہاد برای حسان منبر در مسجد کہ می ایستاد بر ان مدح آنحضرت و ہجو دشمنان
وی فرمود آنحضرت ان اللہ یوید حسانا بروح القدس ما دام ینافح عن رسول اللہ و در روایتی یفاخر الخ **قولہ** ثبوت قیام برای
تعظیم الی قولہ غلط است الخ **اقول** منشاء ہمچو کذب صریح و قول باطل و باعث ہمہ تطویل لاطائل نیست مگر چہار امر اول جہل از روایات
مستندہ فقہاء و محدثین دوم بیخبری از تحقیق و تطبیق محققین سوم نقل اقوال مخالف جماہیر ائمہ عظام از محدثین و فقہاء کرام
چہارم تحریف و تلبیس در ذکر عبارات علماء کرام اما امر اول پس بدانکہ امام نووی در اذکار بعد بیان مختار بودن استحباب قیام برای
اکرام و احترام نوشتہ و علی ہذا الذی اخترناہ استمر السلف والخلف وقد جمعت فی ذلک جزءا وذکرت فیہ الاحادیث والآثار واقوال
السلف وافعالہم الدالۃ علی ما ذکرتہ وذکرت فیہ ما خالفہا واوضحت الجواب عنہ فمن اشکل علیہ شیء من ذلک ورغب فی مطالعۃ ذلک
الجزء رجوت ان یزول اشکالہ انشاء اللہ تعالی علامہ خفاجی در شرح شفا فرمودہ کان صلعم یکرم من یدخل علیہ بالقیام لہ وبذا لطفہ
الی آخرہ وقاضی عیاض علیہ الرحمہ در شفا فرمودہ وعن عمر بن السائب ان رسول اللہ صلعم کان جالسا یوما فاقبل ابوہ من الرضاعۃ
فوضع لہ بعض ثوبہ فقعد علیہ ثم اقبلت امہ فوضع لہا شق ثوبہ من جانبہ الآخر فجلست علیہ ثم اقبل اخوہ من الرضاعۃ فقام رسول اللہ صلعم
فاجلسہ بین یدیہ الخ علامہ خفاجی در شرح ذیل این حدیث شریف فرمودہ وفیہ دلیل علی انہ یجوز القیام تعظیما لمن یستحق التعظیم
خلافا لمن قال انہ مکروہ مطلقا الخ در تفسیر عزیزی در آخر سورہ واللیل آوردہ کہ حضرت ابوبکر رض تشریف آوردند آنحضرت صلعم
برخاستند و بر پیشانی ایشان بوسہ دادند الخ اما امر ثانی پس بدانکہ شاہ ولی اللہ دہلوی در حجۃ اللہ البالغہ بعد ذکر ورود احادیث مختلفہ
نوشتہ وعندی لا اختلاف فیہا فی الحقیقۃ فان المعانی التی یدور علیہا الامر والنہی مختلفۃ فان العجم کان من امرہم ان یقوم الخدام
بین ایدی ساداتہم وہو من افراطہم فی التعظیم حتی کاد یلحقہ بما تم الشرک فنہوا عنہ والی ہذا وقعت الاشارۃ فی قولہ علیہ الصلوۃ
والسلام کما یقوم الاعاجم وقولہ علیہ السلام من سرہ ان یتمثل یقال مثل بین یدیہ مثولا اذا انتصب قائما للخدمۃ اما اذا کان اظہارا
لاکراما وتطییبا لقلبہ من غیر ان یتمثل فلا باس بہ الخ علامہ خفاجی در شرح شفا ذیل حدیث لا تقوموا کما یقوم الاعاجم بعد
ذکر اختلاف می فرماید والاحسن ما قالہ القاضی زکریا فی شرح الروض انہ مستحب لاہل العلم والصلاح والحکام العدول الی آخرہ

اذا اختشی من ترکه ضررا و یستحب لمن قدم من سفره لذوی الاحترام تکریما و برا لهم و یدل علی ذلک قوله صلعم للانصار لما قدم علیهم
سعد رضی قوموا الی سیدکم و المنهی عنه انما هو ما کان علی سبیل الریاء و التکبر و حمل حدیث سعد علی انه کان مریضا و قدم راکبا
فامرهم صلعم بالقیام لیعینوه فی النزول عن دابته خلاف الظاهر کما مر و قد فعله صلعم و کان یقوم لفاطمة اذا جاءته و انما نبانا بهم
لیلا یظنوه سنة و یتخذوه عادة الخ و امام نووی در رساله قیام ذیل حدیث من سره آورده و اما الحدیث الثانی فقد ادعی بعض
الناس فیه الاحتجاج به و الجواب عنه من اوجه الاصح و الاولی ان معناه الصریح الظاهر منه الزجر الاکید و الوعید الشدید للانسان
ان یحب قیام الناس له و لیس فیه تعرض للقیام بنهی و لا غیره و هذا متفق علیه فالمنهی عنه هو محبة القیام فاذا کان معنی الحدیث
ما ذکرنا فمدار التحریم علی المحبة فلا یصح الاحتجاج بهذا الحدیث الخ اما آنچه صاحب رساله آورده که حضرت معاویه رضی بحضرت
ابن زبیر رضی و حضرت ابن صفوان رضی وقت قیام حکم جلوس نموده اند و حدیث من سره روایت فرموده اند پس دلالت ندارد بر آنکه مجرد قیام
برای تعظیم و اکرام حرام است بلکه ظاهر آنست که حضرت معاویه رضی بدین خیال حکم جلوس فرموده اند که مبادا حضرت شان را سرور
از قیام پیدا گردد و در کتب احادیث خود قیام حضرت معاویه رضی برای اهل شرف ثابت است امام ابو الفضل قاضی عیاض علیه الرحمة در
شفا آورده و بلغ معاویة رضی ان کابس بن ربیعة یشبه برسول الله صلعم فلما دخل علیه من باب الدار قام عن سریره و قبل بین
عینیه و اقطعه المرغاب لشبهه صورة رسول الله صلعم علامه خفاجی فرموده ای کل فعله معاویة رضی من تعظیمه للمشابهة له الخ و همچنان
از حضرت سفیان که یکی از رواة این حدیث است قیام برای اکرام کرام ثابت است ملا علی قاری در مرقاة آورده و ما اخرج سفیان
الثوری فاجتمع الیه الناس لغرابته فجاء ابو حنیفة فقام الیه سفیان و اکرمه و اقعده مکانه و قعد بین یدیه و لما تفرق الناس
قال اصحاب سفیان رأیناک فعلت شیئا عجیبا قال هذا رجل من العلم بمکان فان لم اقم لعلمه قمت لسنه و ان لم اقم لسنه قمت لفقهه و ان لم اقم لفقهه قمت
لورعه الخ اما مرتبه ثالث پس باید دانست که در حاشیه صحیح بخاری مطبوع مطبع مولوی احمد علی ذیل حدیث قوموا الی سیدکم آورده
فیه استحباب القیام للسادات کذا فی الکرمانی قال فی المجمع احتج به الجماهیر لاکرام اهل الفضل بالقیام اذا اقبلوا اما القیام المنهی عنه
فانما هو فیمن یقومون علیه و هو جالس قیاما طول جلوسه انتهی مختصرا قال النووی هذا القیام للقادم من اهل الفضل مستحب و لیس
بمنهی عنه کما توهم الی آخره در غنیة المستملی گفته لا یکره قیام القاری للقادم تعظیما اذا کان مستحقا للتعظیم الخ و در درمختار
فرموده و فی الوهبانیة یجوز بل یندب القیام تعظیما للقادم کما یجوز القیام و لو للقاری بین یدی العالم الخ شامی در حاشیه نوشته
ای ان کان ممن یستحق التعظیم قال فی القنیة قیام الجالس فی المسجد لمن دخل علیه تعظیما و قیام قاری القرآن لمن یجیء تعظیما لا یکره
اذا کان ممن یستحق التعظیم و فی مشکل الآثار القیام لغیره لیس بمکروه بعینه انما المکروه محبة القیام لمن قام له الخ قاضیخان فرموده
قوم یقرءون القرآن من المصحف او یقرء الرجل الواحد فدخل علیه احد من الاجلة و الاشراف فقام القاری لاجله قالوا ان
دخل علیه عالم او ابوه او استاذه جاز له ان یقوم لاجله و ما سوی ذلک لا یجوز الخ و همچنان است در عالمگیری اما مرتبه چهارم پس از جمله
آنچه اشکال از شرح ابو داود و امام سیوطی آورده و ما تنازع فیه طائفة الخ و عبارت ما سبق را ترک نموده حالانکه از ما قبلش

تصحیح و لکو نوازش علی امینت قوله قوموا الی سیدکم احتج المصنف البخاری و مسلم علی مشروعیة القیام قال مسلم لا اعلم فی قیام
الرجل للرجل حدیثا اصح من هذا و نازعه فیه طائفة الخ و از انجمله آنکه گفته و در مطالب المؤمنین نوشته حالانکه محدث دهلوی در لمعات
فرموده و فی مطالب المؤمنین لا یکره قیام الجالس لمن دخل علیه تعظیما والقیام لیس بمکروه لعینه و انما المکروه محبة القیام من الذی یقام
له فان لم یحب القیام و قام لا یکره الخ و از انجمله آنکه گفته شیخ ابو حامد غزالی در احیاء نوشته القیام مکروه علی سبیل الاعظام
لا علی سبیل الاکرام الخ آوردن این عبارت خارج از بحث بی مفهم مطلب محض تلبیس است چه کسانیکه قیام جائز و مستحب فرموده اند ایشان
هم موافق احیاء نوشته اند امام نووی در اذکار نوشته و اما اکرام الداخل بالقیام فالذی نختاره انه مستحب لمن کان فیه فضیلة الخ قوله
و یکون هذا القیام للبر والاحترام لا للریاء والاعظام الخ و از همین جا این هم حسب اقرار کلام صحیحه اکثر اعلام که برای سند خود آورده
بثبوت رسید که روایتیکه از انها بحسب ظاهر نهی قیام مفهوم میگردد حسب اقرار مستندش از ان نهی قیام تکریم و اکرام ثابت نیست
و از انجمله آنکه گفته شیخ عبد الحق در لمعات شرح مشکوة نوشته الخ صرف به نقل بعض اکتفا نمودن و مذهب صحیح را که همان شیخ عبد الحق
در همان مقام تحقیق فرموده مقرر کرده ترک نمودن تلبیس عظیم است و کید فخیم است شیخ محدث در همان مقام بعد بیان احتجاج نوشته
والصحیح ان احترام اهل الفضل من اهل العلم والصلاح والشرف بالقیام جائز الخ و بعد ذکر حدیث من سره نوشته قالوا هذا
اذا طلب من احد ان لو لم یطلب و لم یتوقع ان یقوم له و قام احد من تلقاء نفسه طلبا للثواب فلم یکن علیه باس الخ و در بیان
حدیث حضرت انس گفته ما جاء فی حدیث انس من کراهته صلی الله علیه وآله وسلم فانما هی من جهة الاتحاد والموجب لرفع التکلف
والحشمة لا للنهی عنه و قال الشیخ محی الدین النووی القیام للقادم من اهل الفضل مستحب قد جاءت فیه احادیث و لم یصح فی النهی عنه شیء
صریح الخ **قوله** عدم ثبوت این نوع تعظیم الخ **اقول** حسب تجویل مستندین صاحب رساله هرگز این امر موجب تخالف و مثبت کراهت
نیست فضلا عن الحرمة و برای استحباب آن اندراجش در عموما تکریم و اکرام حضرت خیر الانام صلعم و عدم مزاحمتش با امور محدوده شرعیه
کفایت میکند بلکه بجهت استحسان علماء الدین و عدم مخالفت شرعیه رواج و تعامل حرمین طیبین و غیرهما از عامه بلاد اسلامیه اگر این
عمل را موافق تحقیق مستندین صاحب رساله سنت گویند بجاست چنانچه حضرت امام حجة الاسلام در کیمیای سعادت در آداب وجد فرموده
و این همه اگرچه بدعت است و از صحابه و تابعین نقل نکرده اند ولیکن نه هرچه بدعت بود نشاید که بسیاری بدعت نیکو باشد پس بدعتی که مذموم
آن که مخالف سنتی بود و اما حسن خلق و دل مردم شاد کردن در شرع محمود است و هر قومی را عادتی است و با ایشان مخالفت کردن در اخلاق
ایشان بدخوئی بود و رسول الله صلعم فرموده خالقوا الناس باخلاقهم و چون این مردم باین موافقت شاد شوند موافقت ایشان
سنت بود الخ **قوله** مراد از مخالفت در تفسیر بدعت سیئة الخ **اقول** سابقا گذشته که آنچه اسماعیلیه مراد میگیرند یعنی
فعلی را که بالخصوص هیئت کذائیه آن حضرت صلعم امر آن نفرموده باشد مخالف سنت قرار میدهند و برای اثبات این دعوی فکر
هر رطب و یابس میکنند و اموری را که مندرج در عمومات مندوبات اند و هیچگونه مزاحمت با امور محدوده شارع ندارند ضلالت
قرار داده علماء دین و ائمه مسلمین را گمراه میگویند این ادعا محض خیال فاسد و باطل است حالا شاهدی دیگر برای بطلان آن اجماع

باید شنید در صراط المستقیم گفته آنجناب صلعم در شب برات تنهائی بی اطلاع و اعلام احدی در بقیع تشریف برده و دعا فرموده کسی را
از صحابه امر نفرموده اند که درین شب بمقابر باید رفت چه جائیکه تاکید کرده باشند پس الحال اگر کسی اتباع پیغمبر منظور داشته در شب برات
در مقبره جمیع صلحا نموده ادعیه ماثوره کند او را بمخالفت پیغمبر صلعم ملام کردن نمیرسد الخ **قوله** تعمیم بدعت حسنه از وجود اصل
و نظیر و عدم وجود آن ظاهر البطلان است الخ **اقول** منشاء این نزاع نیست مگر تجاهل از نزاع عامه طایفه مخفی نیست که از تقریر
صاحب شرع ظاهر است که لفظ اصل را سه معنی است یافته شدن اصل بمعنی برای جمله بدعات حسنه ضرور نیست ورنه حکم استحباب
ائمه اعلام در بسیاری از مستحبات باطل شود و در اقوال مذکوره بلا اصل بمعنی ثالث است چنانچه از مجمع البحار وغیره سابقا نقل
کرده ایم و از مثالیکه قبل ازین از صراط المستقیم نقل کردم این مطلب ثابت میتوان کرد چه اگر مجرد عدم اصل خاص مستلزم ضلالت
و مخالفت و بدعت سیئه بودن می بود پس چگونه کسیکه در مقبره جمیع صلحا دعا نموده ادعیه ماثوره دران شب کند بجهت این هیئت کذائیه
غیر ماثوره شارع ملام بمخالفت آنحضرت صلعم و مزاحمت سنت نمیگردید فافهم **قوله** حمل بدعت لا اصل له بر بدعت حسنه الخ
اقول قطع نظر از ظهور سفاهت در بیان معنی مخالفت این استبعاد ناشی است از عدم اطلاع بر اقوال اکابر اهلسنت روایتی چند
که برای طائفه برای تدلیس در بیاضها خود جمع کرده رفته اند پس ماندگان طائفه با وجود ظهور کشف تلبیس بار بار اعاده بیان
آنها نموده خود را فائق بر ائمه اعلام می شمارند و تحقیق حق همت نمی گمارند و عار بر نا بر مقدم میدارند بر واقف کتب دینیه
مخفی نیست که علماء دین با وجودیکه قائل جواز و حسن بسیاری از امور بوده اند بمعنی الاطلاق لفظ لا اصل له فرموده در مجمع البحار آورده
قد کتبت فی شأن الصلوة علی النبی صلعم عند العطسة الی شیخنا الشیخ علی المتقی قدس سره هل له اصل فکتب الجواب عن شیخ شیخنا ابن حجر
قدس سره او غیره بما نصه سئل نفع الله به باصور تم جرت عادة الناس انهم اذا اعطوا طیبا او ریاحین او غیرها او شموه ان
یصلوا علی النبی صلعم هل لذلک اصل و ما حکمه فاجاب فسح الله فی مدته بقوله و اما الصلوة علی النبی صلعم عند ذلک و نحوه فلا اصل لها
و لکن فلا کراهة فی ذلک عندنا الخ ملخصا و در اذکار آورده قال بعض اصحابنا و هو الشیخ المقدسی یستحب ان یقول المتوضی فی ابتداء
وضوئه بعد التسمیة اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و هذا الذی قاله لا بأس به الا انه لا
اصل له من السنة الی آخره **قوله** منع شیخ ابن الحاج و تقی الدین سبکی الخ **اقول** اولا که نسبت منع از مطلق قیام تعظیمی بطرف
ابن حاج محتاج نقل صریح صحیح است و ثانیا اگر علامه ابن الحاج از مطلق قیام تعظیمی منع فرموده باشد پس قول بجهت مخالفت تحقیق
با ائمه کرام و تطبیق احادیث شریفه السنة حجت نخواهد بود بر خلاف قیام شیخ که نه مخالف صریح کدامی حدیث صحیح نه مخالفت
با ائمه کرام است و ثالثا منع قیام تعظیمی هر کسی که کرده باشد مستلزم ممنوعیت این قیام نمی تواند شد چه دلائل قائلین منع بر تقدیر
تمامیت صرف مفید کراهت قیام برای دیگری وقت مواجهه و رخ قیام و وقوف روبروی آن بطور تکلف اعظام اعجاب اند.
و پس مفید کراهت این قیام نمی تواند شد باقی ماند طعن بر امام حلبی باتهام تعصب عنقریب جزای آن در روز قیامت خواهند یافت
قوله یا بودن بدعت لا اصل لها عبارة النص و بدعت سیئه الخ **اقول** سابقا معلوم گردیده که اطلاق لا اصل له بر امر مندوب

ومباح هم نموده اند اگر بر این تسلی نشود تا به بیند که در اربعین اسحاقیه و در مسئله سلامی در روی مکانو نوشته است و در شریعت
محمدی صلعم اصل این چیزها یافته نمیشود مگر ظاهرا این قسم چیزها مباح باشد الخ **قوله** اطلاق بدعت بر تراویح الخ
اقول در مجمع البحار در تقسیم بدعت بسوی حسنه و سیئه گفته هی نوعان بدعة هدی و بدعة ضلالة فمن الاول
ما کان تحت عموم ما ندب الشارع الیه وحض علیه فلا یذم لوعد الاجر علیه لحدیث من سن سنة حسنة وفی ضده
من سن سنة سیئة ومن الثانی ما کان بخلاف ما امر به فیذم وینکر علیه التراویح من الاول لانه صلی الله علیه وسلم
لم یسنها لهم انما صلاها لیالی ثم ترکها ولا کانت فی زمن الصدیق رضه وهی سنة لحدیث علیکم بسنتی وسنة الخلفاء
الراشدین الخ ملخصاً امام قسطلانی در شرح صحیح بخاری نوشته سماها بدعة لانه صلی الله علیه وآله وسلم لم یسن لهم الاجتماع
لها ولا کانت فی زمن الصدیق رضه وهی خمسة واجبة ومندوبة ومحرمة ومکروهة ومباحة وحدیث کل بدعة ضلالة من العام
المخصوص وقد رغب عمر رضه فیها بقوله نعم البدعة وهی کلمة تجمع المحاسن کلها الخ امام عینی در شرح صحیح بخاری آورده انما دعاها
بدعة لان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لم یسنها لهم ولا کانت فی زمن ابی بکر رضه ورغب فیها بقوله نعم یدل علی فضلها ولئلا
یمنع هذا اللقب من فعلها والبدعة فی الاصل احداث امر لم یکن فی زمن رسول الله صلعم ثم البدعة علی نوعین ان کانت مما تندرج
تحت مستحسن فی الشرع فهی بدعة حسنة وان کانت مما تندرج تحت مستقبح فی الشرع فهی بدعة مستقبحة الخ بالجمله گو اصل تراویح
بیشک سنت آنحضرت است اما اهتمام التزام هیئت کذائیه جماعت لیس السنة بنهاد حضرت امیر المؤمنین رضه بدعت است اما اظهار آنکه
التزام مداومت امریکه خود آنحضرت کرده باشند چگونه بدعت باشد پس قرار قرار باید داد و از کجا خود باید دریافت که چیرا بر دوام
والتزام وتکثیر واهتمام امور یکه اصل آنها از فعل آنحضرت صلعم ثابت است حکم ضلالت می نمایند **قوله** این چه غفلت است در رسائل امام الخ
اقول این چه صورت اتهام است بی بینید که در اول کلام فقدان اصل به دو معنی آمده نه بمعنی ثالث **قوله** مقصود شافعی الخ **اقول**
اگر امام شافعی بجای این قول قولی دیگر می فرمود که مؤدای لیس شیء من الامور خیرا الا اله اصل بالمعنی المتنازع فیه ادا می نمود
تا البته گنجایش فکر ادای این مقصود بود اما قول وی رضه را که بتصریح و تعمیم ما من خیر یعمله احد من امة محمد صلعم الا وله اصل فی الشرع
فرموده موافق مقصود مستدل علیه نادم اصول اشباع الکلام ضمیمه است جز ثبوت اصل بمعنی متنازع فیه را مناط خیریت قرار داده ثبوت این امر
که امر خیر صرف همان است که برای آن اصل خاص معلوم باشد ادعا نمودن ورنه اطلاق خیر نه نمودن اول دلیل است برکمال ناواقفی
از محاوره لسان عربی قال الله تعالی وما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها الایة وقال رسول الله صلعم ما بعث الله
نبیا الا رعی الغنم درین حدیث شریف مناط بعثت نبی بر رعی غنم نیست که کسیکه رعی ان غنم را ثابت معلوم باشد انرا نبی
مبعوث من الله باید گفت ورنه از نبوتش انکار باید کرد معاذ الله منه بلکه صرف لزوم این فعل برای جمله انبیا مسبوق است پس
هر کسیکه در زمره انبیا داخل است بموجب این حدیث این فعل در او لازم و ثابت است خواه ما را ثبوت خصوص این فعل بنفسه
معلوم و ثابت گردد یا نه وایضا فی الحدیث ما من نبی الا وله بطانتان بطانة تامره بالمعروف وبطانة تامره بالشر الحدیث

وایضاً ما من مولود یولد الا الشیطان یمسه الحدیث وایضاً ما من مصیبة تصیب المسلم الا وهی کفارة له وایضاً
ما من نبی بعثه الله تعالی الا کان له حواریون واصحاب یاخذون بسنته وایضاً ما من نبی الا وقد انذر
الاعور الکذاب ایضاً ما من عبد الا وله صیت وایضاً ما من مومن الا وله بابان فی السماء فاذا مات بکیا علیه اگر امثال این مقال
در احادیث شریفه تتبع کرده اید دفتر ضخیم گردد پس درین احادیث و دیگر محاورات فکر باید کرد و بعد فکر بحماقت و جهالت صاحب
رساله پی توان برد بالجمله از مقال حضرت امام شافعی لازم بودن اصل برای هر امر خیر ثابت نیست پس چیزیکه خیر بودن آن بجهت دخول
و اندراج تحت عمومات مندوبات و عدم مزاحمت شریعت ظاهر باشد حکم بخوبی آن موقوف بر علم اصل خاص نیست چه بودن
اصل خاص برای هر امر خیر موجب این قول ضروری است گو ما را معلوم نباشد الا بنا بر خیریت بر علم اصل خاص است
پس از کلام امام علاقه نمیدارد **قوله** جناب شاه صاحب بنقل کلام نووی در نووی پرداخته اند و حکم مصافحه یوم العید و معانقه
بران متفرع ساخته اند الخ **اقول** اگرچه صاحب رساله در اکثر اقوال علم طعن و ملام برای اعلام افراخته اما اینجا باید دید
که چسان هوش و حواس باخته آری ؎ نه هر جای مرکب توان تاختن که جاها سپر باید انداختن ✤ ای عزیز هرگاه
که شاه ولی الله صاحب دهلوی قول امام نووی را مستند نموده حکمی بران مبتنی از طرف خود فرموده قول امام نزد ایشان
مسلم بود نه مستلزم ضلالت و مردود پس مطلب صاحب ابلاغ با حسن وجوه به ثبوت رسیده مذهب نجدیه باطل و مردود
گردیده باقی ماند ادعا اینکه کلام امام نووی و شاه ولی الله دهلوی باطل است پس قطع نظر از عدم لزوم مضرت
باصل بحث صاحب ابلاغ از آنچه صاحب رساله چندی عبارات مشتمله بر تناقض و افترا و تحریف و چندی از اقوال رسایل مجهوله
پیش نموده در خصوص مسئله هم جزم حکم ببطلان قول امام نووی و شاه ولی الله صاحب دهلوی نمیتوان نمود اما تناقض
پس از انجمله آنکه از مجالس الابرار نقل نموده علی ان الفقهاء من الحنفیة والشافعیة والمالکیة صرحوا بکراهتها و هذا التصریح
منهم مشعر بالاجماع الخ با وجودیکه خود از ملا علی قاری نقل می آرد واما اباحة کالمصافحة بعد العصر والفجر ای عند
الشافعیة الخ اما افترا پس از انجمله آنکه بنام بهار فتاوی ابراهیم شاهی مذکور نموده و یکره المصافحة الخ حالانکه در فتاوی ابراهیم
شاهی در فصل مصافحه و معانقه بتصریح موجود است فی الکفایة المصافحة سنة مستحبة عند کل لقاء و ما اعتاده بعض الناس بعد الفجر والعصر لا اصل له ولکن لا باس
الخ اما تحریف پس از انجمله آنکه ترجمه مشکوة شریف نوشته و از آخر آن این عبارت ترک نموده اما سنیت مصافحه که علی
الاطلاق است باقیست پس بوجهی سنت است و بوجهی بدعت الخ باید دید که شیخ هرگز ممنوع و مذموم بودن بیان نکرده
بوجهی سنت و بوجهی بدعت گفته و همین است حال جمله مستحسنات مخصوصه ائمه دین که بوجهی سنت می توان گفت و بوجهی
بدعت و قول حضرت امیر المومنین عمر نعمت البدعة برای شهادت کافی است و همین جهت علامه طحطاوی و ابو السعود
سنت بودن مصافحه عند کل لقاء و بعد صلوات در فصل نماز عید ذکر نموده اما آنچه صاحب رساله از شرح وایضاح
وغیره کراهت نقل می نماید بر تقدیر صحت نقول او لا معارض است از آنچه در مطالب المومنین و غرایب و مجمع البحار و رساله

وغیره کتب مشهوره حنفیه حکم بااباحت فرموده اند وثانیاً در عبارات منقوله اثری از ترجیح نیست ودیگر محققان تصریح
ترجیح اباحت فرموده اند ازانجمله علامه خفاجی در شرح شفا فرموده وهی بعد الصلوٰة بدعة عندنا والاصح انها مباحة
الخ وبرهمین است فتوی ائمه کبار چنانچه از رساله امام شرنبلالی ظاهر است وثالثاً در صورت عدم نقل مخالفت از ائمه
مجتهدین سابقین عدم لزوم مزاحمت دین حسب تحقیق وتصریح بسیاری از همین مستندین صاحب رساله باوجود اختلاف هم
ترجیح اباحت موافق قواعد اصول لازم است ودرهمین است احتیاط کما مر غیر مرة فتذکر ورابعاً مقتدار طائفه خود در رساله
ذبیحیه که در زبدة النصایح مطبوع هم گردیده است ایجاد مصافحه بعد نماز ومعانقه عید از قسم بدعت حسنه اقرار وتصریح
نموده است فافهم **قوله** ناقلا عن المجالس اما المصافحة فی غیر حال الملاقاة فاشكل كونها عقيب صلوة الجمعة والعيدين كما هو
العادة فی زماننا فالحدیث سکت عنه فیبقی بلا دلیل وما لا دلیل علیه فهو مردود الخ **اقول** این کلام حسب تصریح وتحقیق
مستندین صاحب رساله مردود است پس استدلال باین مطرود خواهد بود وقطع نظر ازانکه از ماسبق بطلانش بخوبی ثابت در تنبیها
برای اسکات صاحب رساله قول تقی اسماعیلیه نقل نموده میشود در منشر شرگفته شان المباح ان یکون مسکوتا به لا مامورا به
ولا منهیا عنه الخ ازین قول ظاهر است که از سکوت حدیث حکم مردود بودن ثابت نمودن مردود است طرفه آنکه صاحب مجالس
خود تقسیم بدعت بیک معنی می نماید ونیز میگوید اما البدعة فی العادة فلیس فی فعلها عصیان ولا ضلال لکن ترکها اولی
الخ پس از نفس قول صاحب مجالس قولش مردود است علیه صاحب مجالس که برخلاف اقوال خود وبرنجا مجرد سکوت حدیث شریف را
بی اقامت دلیل قبیح ومزاحمت علت ودلیل مردودیت آن عادت قرار داده پس حسب قولش جمله امور یکه ازان
حدیث شریف ساکت است وصحابه کرام ودیگر ائمه عظام عبادة باعادة نموده اند بوجه سکوت حدیث مردود شوند واین
کمال جهالت است **قوله** قول باباحة وحسن چیزیکه مصداق لیس بشیء است قول مردود است الخ **اقول** قطع نظر ازینکه جناب
اشبلع که صحت اطلاق لیس بشیء بر مباح ومندوب نوشته از در مختار وغیره سند صریح برای آن ذکر کرده اند دیدن
واین ادعاء عام بقلم رسانیدن موجب سفاهت است طرفه آنکه اولاً از عبارات مذکوره صاحب رساله هم هرگز مردود بودن قول
باباحت مصداق لیس بشیء علی الاطلاق به ثبوت نرسیده چه جای آنکه چون آفتاب روشن گردیده باشد غایت انچه که
از عبارتهای مذکوره بر تقدیر صحت جمله نقول مستفاد است در خصوص مسئله تعریف اولویت وترجیح کراهت تشبیه حاجیان است
واین بحث آخر است در عبارت شرح منیه موجود است لیس بشیء مندوب ولا مکروه وقیل یکره الخ ازین عبارت ظاهر است
که بعضی تعریف را مکروه میگویند وهمین است ظاهر وبعضی لیس بشیء میگویند یعنی نه مندوب است ونه مکروه پس بودن اباحت مصداق ان
لیس بشیء ثابت است اگر ترجیح قول لیس بشیء را نباشد بلکه کراهت را باشد واز فتح القدیر که ظاهره مطلوبیة الاجتناب نقل نموده
در همان عبارت صاحب فتح القدیر فرموده وفی النهایة ای لیس بشیء یتعلق بها الثواب وهو یصدق علی الاباحة الخ ازینجا
مقام بصراحت ثابت است که گو درین مسئله مخصوصه ترجیح قول کراهت را باشد اما صاحب رساله که از بودن اباحت مصداق

لیس بشیء انکار عام میکنند و انرا علی الاطلاق مردود قرار میدهد این ادعا را موافق تحقیق مستندین او خود مردود است و ثانیاً قول
مقال و این مبحث از قبیل مناقشه فی المثال است چه در بسیاری از مسایل اقرار همین مستندین صاحب رساله تفسیر لیس بشیء بمباح
و مندوب ایمه دین فرموده اند پس قول صاحب رساله بمقابله شان مردود است در شرح منیه در سجده شکر آورده و ذکر الطحاوی
عن ابی حنیفة رح قال لا اراه شیئاً قال ابوبکر الرازی معناه لیس بواجب ولا مسنون بل هو مباح الخ **قوله** جواز اجتماع مردم
بروز عرفه برای شرف روز عرفه ممنوع است الخ **اقول** قطع نظر از انکه صاحب اشباع از در مختار نقل نموده قال الباقانی
لو اجتمعوا لشرف ذلک الیوم و لسماع الوعظ بلا وقوف و کشف راس جاز اتفاقاً انتهی عجب اینکه بر ورق سابق که از طحطاوی و جامع رموز
وغیره چند عبارات نقل نموده در آخر همان عبارات جواز اجتماع برای شرف روز عرفه موجود است ترک کرده در جامع رموز در آخر عبارت
منقوله گفته والتعلیل مشعر الی انهم لو اجتمعوا لشرف ذلک الیوم لا للتشبیه جاز کما فی التمرتاشی الخ و طحطاوی بعد عبارت منقوله
و عبارته اولا تفید تقیید الکراهة بما اذا کان بکشف الراس فافاد انه اذا کان بغیر ذلک لا یکره فیوافق ما للباقانی الخ و اعجب
عجایب و اغرب غرایب آنکه در نفس چند عبارات منقوله اش که بی فهم مطالب نقل نموده تصریح آن موجود پس منع آن مردود است
از انجمله در عبارت شامی موجود و ما فی جامع التمرتاشی لو اجتمعوا لشرف ذلک الیوم جاز یحمل علیه بلا وقوف و کشف الخ و در عبارت
منقوله نهایه موجود حتی لو اجتمعوا لشرف ذلک الیوم لا للتشبیه جاز الخ و در عبارت منقوله فتح القدیر موجود و اذا تاملت ما فی
جامع التمرتاشی لو اجتمعوا لشرف ذلک الیوم جاز یحمل علی ما کان بلا وقوف و کشف راس الخ و در عبارت منقوله امداد الفتاح موجود و یحمل
ما ذکره فی الکافی بقوله و عن ابی حنیفة رح انه لیس بسنة و انما هو حدث احدثه الناس فمن فعله جاز انتهی علی کونه بلا وقوف و کشف
راس الخ از انچه مذکور شده چون آفتاب روشن بظهور رسید که صاحب رساله مطالب عبارات که خود نقل نموده هرگز نفهمیده و قول اول از
نفس مستندات منقوله او بموجب تصریح تحقیق و تطبیق محققین مستندین مردود گردیده **قوله** اما شرف آن روز و شکل آن روز
از هر سال ممنوع الخ **اقول** محض منع آن باوجودیکه مستندین او از حدیث ثابت نموده اند فاسد محض است از انجمله علامه
ابن حاج بعد ذکر حدیث صوم اثنین گفته فتشریف هذا الیوم متضمن لتشریف هذا الشهر الذی ولد فیه الخ و از غنیة الطالبین صفحه
یکصد و پنجاه و هشت آورده و لان یوم عاشورا ان یتخذ یوم مصیبة لیس باولی من ان یتخذ یوم عید و فرح و سرور لما قدمنا ذکره
و فضله بانه یوم نجی الله فیه انبیاءه من اعدائهم الی قوله فصار عاشورا مثل بقیة الایام الشریفة کالعیدین والجمعة و عرفة وغیرها
الخ **قوله** بر تقدیر صحت نقل برزنجی شخصی است مجهول الخ **اقول** حضرت سید برزنجی علیه الرحمة از اعیان علما مشهورین حرمین طیبین بوده اند و
در رساله عقد الجوهر که در سیر حضرت خیر البشر جمع فرموده است و صاحب اشباع نقل استحسان ایمه کرام قیام اکرام از ان آورده است
و در حرمین طیبین و مصر و شام و غیره اکثر ایمه دین تبرکاً و تیمناً در مجالس اذکار شریفه میخوانند و در مصر و کلکته و بمبئی مطبوع هم گردیده و علمای
مکه معظمه و بغدادی بان استناد فرموده اند و تفسیر حضرت ممدوح از انظم نموده که آنهم مطبوعه مصر در عامه بلاد اشتهار و انتشار دارد پس
مبالغه عجیب که سند این رساله معروفه مقبول نگردد و صاحب رساله شرعة الالهیه ناصر خان کابلی و غیره که نزد او در جعبه اند آنها کلام [illegible] باشند

ومنشا آنہا محل کلام نباشد **قوله** از شواہد مذکورہ صدق صغری ہرگز مفہوم نگردد **اقول** این انکار مثل انکار شمس نصف النہار است
چہ بشہادت عقلا انبوہ سیر حلبی و غیرہا متوارث بودن این قیام از استحسان ائمہ فخام و محبان خیر الانام صلعم ثابت است الاکلام
قوله افادہ اثر ابن مسعود بر این معنی محل نظر است و تصریح درمختار قابل اعتبار نیست الخ **اقول** جواب ہر دو فقرہ از ما سبق
روشن گردیدہ است و حال منقولہ درمختار اینکہ اولاً با استحباب این تفرد صاحب درمختار نیست و ثانیاً اہل الفقہ نگویند اسند کہ اعتبار
و عدم اعتبار و البتہ نگفتہ ایم ہیچ اسرار نیست **قوله** و دیگر کتب مالامال از منع آن بودہ اند فی البدایۃ و ہو عقب الصلوٰۃ المفروضۃ
الخ **اقول** اولاً صاحب رسالہ مطلب صحیح استماع نرسیدہ ناحق در پی مناقشہ فی المثال گردیدہ و ثانیاً در ہدایۃ صرف بیان ذکر
تکبیر بعد صلوٰۃ مفروضہ است ہرگز ممانعت از آن ثابت نیست پس حوالہ اش افترا محض است و ہمچنان تماما عبارت منقولہ سراج
وہاج **قوله** استنکاف مستنکفین الخ **اقول** بنا بر این شبہات واہیہ ما سبق باید دید **قوله** بسیار از اقوال شیخ ابی حامد
غزالی حنبان بودہ اند الخ **اقول** این الزام بسبب عدم تتبع الکلام تمام نمی تواند شد چہ اگر در مسائل اختلافیہ جمہور علما و کرام نظر بر
ترجیح و قوت قول بعض علما معمول بہ قرار دادہ اند و قول بعض مرجوح غیر ماخوذ پس این امر شناعتی ندارد کہ معتبر ما باختلافات
رحمت بخلاف نزاع اسماعیلیہ کہ شقاق ضلالت است آنچہ در مسائل فرعیہ اختلافیہ جزم حکم تفسیق و تضلیل و عصیان بلکہ الزام شرک
کفر و اختلال اصل ایمان میکنند پس جائیکہ ایشان حسب خواہش خود دست بعلما کرام و اولیا عظام میکنند اگر این الزام بر ایشان
وارد کردہ شود البتہ گنجایش بسیار دارد درینجا قدر قلیل نہایت اختصار برائے تنبیہ طائفہ باید شنید صاحب رسالہ کہ از حاشیہ شامی
بر درمختار جا بجا بی فہم مطلب استناد میکند ہمان شامی در ہمان حاشیہ در باب الحظر والاباحۃ آوردہ کرہ بعض الفقہاء وضع الستور
والعمائم والثیاب علی قبور الصالحین والاولیاء قال فی الحجۃ تکرہ الستور علی القبور ولکن نحن نقول الآن اذا قصد بہ التعظیم فی عیون
العامۃ حتی لا یحتقروا صاحب القبر ولجلب الخشوع والادب للغافلین الزائرین فہو جائز لان الاعمال بالنیات وہو ان کان
بدعۃ فہو کقولہم بعد طواف الوداع یرجع القہقری حتی یخرج من المسجد اجلالا للبیت حتی قال فی المنہاج انہ لیس فیہ سنۃ
مرویۃ ولا اثر محکی وقد فعلہ اصحابنا کذا فی کشف النور الخ و نیز ہمان شامی در باب استیلاء الکفار نوشتہ الاول ان ما مر
عن الہدایۃ لیس مبنیا علی ان الاصل الاباحۃ لان الخلاف المذکور فیہا انما ہو قبل ورود الشرع و صاحب الہدایۃ انما اثبت الاباحۃ
بعد ورود الشرع بمقتضی الدلیل یعنی ان مقتضی الدلیل اباحتہا لکن ثبت العصمۃ بعارض وقد صرح بذلک فی الاصول البزدوی
حیث قال بعد ورود الشرع الاموال علی الاباحۃ بالاجماع ما لم یظہر دلیل الحرمۃ لان اللہ تعالی اباحہا بقولہ خلق لکم ما فی الارض
جمیعا الخ الی قولہ الرابع ان نسبۃ الاباحۃ الی المعتزلۃ تخالف لما فی کتب الاصول ففی تحریر ابن الہمام المختار الاباحۃ عند جمہور الحنفیۃ
والشافعیۃ و فی شرح البزدوی للعلامۃ الاکمل قال اکثر اصحابنا و اکثر اصحاب الشافعی ان الاشیاء التی یجوز ان یرد الشرع باباحتہا
وحرمتہا قبل ورودہ علی الاباحۃ وہی الاصل فیہا الخ و نیز ہمان شامی در حاشیہ مذکورہ متعلق کتاب اللقطۃ نوشتہ
عن الزیادی ان الانسان اذا فعل لشیء [illegible] القبلۃ [illegible]

ویهدی ثوابها للنبی صلی الله علیه وآله وسلم ثم یهدی ثواب ذلک لسیدی احمد بن علوان ثم یقول یا سیدی احمد یا ابن علوان ان لم ترد
ضالتی والا نزعت عن دیوان الاولیاء فان الله تعالی یرد من قال ذلک ضالته ببرکته انتهی و صحیح دیده کذا فی حاشیه
شرح المنهج للداودی رحمه الله تعالی و از ارکان اربعه بحر العلوم که استناد میکند در بیان ارکان اربعه انکار سماع اموات
را باطل قرار داده و در شرح مثنوی شریف در شرح دفتر اول بیان سماع اموات را فرض نوشته حالانکه عقیده صاحب
رساله اثبات سماع اموات مخالف نص کتاب و سنت و اجماع امت است و نیز در بیان ارکان اربعه در شرح حدیث لا تشد الرحال
تسفیه و تجهیل ابن تیمیه موجود است که از ان بطلان عقیده طائفه هم ثابت است و از غنیة الطالبین که بانتساب بسوی جناب حضرت
غوث الثقلین رحمة الله تعالی علیه سند می آرد در بیان غنیة در باب لقاء یموج موجود مصرح است و نؤمن بان المیت یعرف من
یزوره الخ باید دید که بموجب عقیده طایفه نوبت فرق کفر و ایمان بسید و نیز حضرت رضی الله تعالی عنه در کتاب فتوح
الغیب شریف فرموده قال الله تعالی فی بعض کتبه یا ابن آدم انا الله الذی لا اله الا انا اقول لشیء کن فیکون اطعنی
اجعلک تقول لشیء کن فیکون وقد فعل ذلک بکثیر من خواصه و اولیائه من بنی آدم و نیز ملا علی قاری در نزهة الخاطر
فی مناقب مولانا الشیخ عبد القادر و شیخ عبد الحق در اخبار الاخیار و شطنوفی در بهجة الاسرار و امام یافعی در [illegible] است
خود و دیگر ائمه کرام از حضرت وی رضی الله تعالی عنه روایت فرموده انه قال من توسل بی فی شدة فرجت عنه
ومن استغاث بی فی حاجة قضیت له ومن صلی بعد المغرب رکعتین ثم یصلی و یسلم علی النبی صلعم ثم یخطو الی جهة العراق
احدی عشرة خطوة یذکر فیها اسمی قضی الله حاجته الخ و از ملا علی قاری که سند می آرد بیان ملا علی قاری در مرقاة
وغیره جابجا بحقیقت اعتقاد سماع اموات سلام و کلام زائر را تصریح نموده و در شرح عین العلم در بیان سفر و
در شرح حدیث شد رحال گفته ولا یمنع هذا زیارة قبور الانبیاء والاولیاء اذ کل من یتبرک بمشاهدته فی حیاته یتبرک
بزیارته بعد وفاته فیجوز شد الرحال لهذا الغرض لان الحصر فی حق المساجد دون سایر المشاهد الخ و همچنان است در مرقاة
و در شرح شفاء قاضی عیاض گفته فان روحه علیه السلام حاضر فی بیوت اهل الاسلام الخ و از وظایف النبی که
سند می آرد و برای تدلیس نام مصنفش ذکر نمی کند مصنفش شیخ عبد الغنی است و ابن تیمیه هم که بعقیده طائفه شرک
قطعی است در بیان وظایف النبی در آداب سفر این هم نوشته که چون اراده کند فریاد رسنده را یا گم کند چیزی را بگوید
یا عباد الله اعینونی یا عباد الله اعینونی و نیز در بیان وظایف تعریف بروز عرفه را مستحب قرار داده و بکلام شاه
ولی الله دهلوی که استناد می پردازد و الفاظ کمال مدح و منقبت بجهت سیدین سلسله طاهریه و بالنسبة مولانا ...
بایشان بتحریم میبازد حالانکه هر طریقه مختص به طائفه فسق و کفر شاه صاحب باثبات ادراک علم و سماع اموات و استمداد
از ارواح و اعانت ارواح و توجه به برزخ وقت ندای و شغل رابطه و بوسه قبور بلکه طواف آن و امثال ذلک لازم
شواهد این امر بکتب و رسایل شاه صاحب بسیار از بسیار باید دید و بر قدری از ان از مطالعه کتاب شیخ ...

قدس هم می توان رسید و همچنان استاد و شاه عبد العزیز صاحب علیه الرحمة هم از نکیدیت است چه قطع نظر از انکه فتاوے
شاه صاحب در باب حقیت سماع اموات و جواز استمداد و جواز خواندن یا شیخ عبد القادر شیئا لله و اعراس اولیاء الله
و استحسان تعظیم تبرکات و دیگر مسایل نزاعیه مشهور و معروف اند و بعض طایفه و بعضی اوقات برای گلوخلاصی خود انکار
از نسبت آنها می نمایند از کتاب تفسیر عزیزی هم مواضع کثیره مبطلان مذهب طایفه ثابت است که بعض جهله سفهاء
و عاظ این طایفه هوائیه لاچار شده نسبت کلمات ضلالت و عقاید کفریه کلام شاه صاحب در مجامع خود تصریح مینمایند
از انجمله اینکه در بیان حالت انقطاع تعلق مردگان از زندگانی دنیا فرموده در این حالت عوام مردگان است و بعض
از خواص اولیاء را اسکه آلۀ جارحه تکمیل و ارشاد بنی نوع خود گردانیده اند درین حالت هم تصرف در دنیا داده اند
و استغراق آنها بجهت کمال وسعت مدارک آنها مانع توجه باین سمت نمیگردد و اویسیان تحصیل کمالات باطنی از آنها
مینمایند و ارباب حاجات و مطالب حل مشکلات خود از آنها می طلبند و می یابند الخ و در بیان فواید و منافع دفن فرموده
که در دفن کردن چون اجزاء بدن تمامه یکجا می باشند علاقه روح با بدن از راه عنایت و نظر بحال میماند و توجه روح
بزایرین و مستانسین بسهولت میشود که بسبب تعلق مکان بدن گویا مکان روح هم شده است و آثار این عالم از صدقات
و فاتحه و تلاوت قرآن مجید چون دران بقعه که مدفن بدن اوست واقع شود بسهولت نفع میشود و پس سوختن گویا روح را
بی مکان کردن است و دفن کردن گویا مسکن برای روح ساختن است بنابرین است که از اولیاء مدفونین و دیگر صلحاء مومنین انتفاع و استفاده
جاری است و آنها را افاده و اعانت نیز متصور الخ و در بیان علیین فرموده تعلق بقبر نیز این ارواح را می باشد که بحضور
زیارت کنندگان و اقارب و دیگر دوستان بر قبر مطلع و مستانس میگردند زیرا که روح را قرب و بعد مکانی مانع این دریافت نمیشود
الخ و در رساله فیض عام که در لکهنؤ و کلکته و غیره مطبوع هم گردیده است فرموده اند و بعد از نماز عشاء درود یک بار باشد صد بار
متوجه بسمت مدینه منوره شده و استحضار صورت مبارک پیغمبر صلی الله علیه وسلم نموده باید خواند الخ و بعد از انست بعض از اهل قبور
مشهور بکمال اند طریق استمداد از ایشان ان است که جانب سر قبر اد سوره بقره انگشت بر قبر نهاده تا مفلحون بخواند باز بطرف
پایین قبر بیاید و امن الرسول تا آخر سوره بخواند و بزبان گوید ای حضرت من برای فلان کار در جناب الهی التجا میکنم و دعا
نیز بدعا و شفاعت امداد من نمائید الی قوله الا لکن استمداد از مشهورین باید کرد الخ انتهی مشتی نمونه از خروار و اندکی از بسیاران
هزار بالجمله حسب عقاید طایفه فاسق و گمراه بلکه منکر و جاحد نصوص کتاب و سنت و کافر و مشرک بودن علماء مذکورین بلکه کافه
ائمه دین لازم می آید پس اکثر استدلالات صاحب رساله نادرست محض اند **قوله** اگر این قول شیخ ابی حامد مقبول خاطر حضرت
نیفتد چه محذور در لازم آید الخ **اقول** چون قول این شیخ مستند بسند حدیث حضرت سید المرسلین صلعم و موافق تحقیقات
جمهور ائمه دین است در رد آن البته محذوری است و با اینهمه جهالت و سفاهت و ضلالت خود را خصم ائمه اسلام قرار دادن کار
ابلیس رجیم است **قوله** قال الشیخ الغزالی فی المنخول اما ابو حنیفه فقد قلب الشریعه الخ **اقول** اولا که آوردن این

عبارت با انتساب منخول درین مقام محض عبث و فضول است و ثانیاً اگرچه بجهت اشتباه از تحریر مجهول بعض مورخین اقوال
شان در بعض کتب این کتاب منخول بطرف حجة الاسلام غزالی منسوب گردیده است اما جرات این کس باید دید که رد رفض
این کتاب بلکه این عبارت را برای الزام اهلسنت پیش نموده بود و محققین اهلسنت اصل منشار اشتباه ظاهر فرمودند تا آنکه
درین اعصار که کتب مناظره طرفین بطبع رسیده این امر کالشمس فی نصف النهار ظاهر گردیده با وجود اینهمه باز باتباع
روافض اهلسنت را الزام ما لا یلزم نمود باید دید که در کتاب مطبوع منتهی الکلام موجود و حجة الاسلام ابو حامد غزالی که
در احیاء العلوم که بالاتفاق و بلا شبهه از تصانیف اوست بخلاف منخول که عند التحقیق از محمود غزالی معتزلی است
و خود امام غزالی چنانچه بر اهل استقرا پوشیده نیست ازان انکار مسفر باید بدایع و مناقب او یعنی حضرت امام
الاعظم سه زاید الوصف ذکر کرده الخ **قوله** اول محل نزاع بدعت است الخ **اقول** اجتماع برای مجالس اذکار شریفه
و قیام برای اشاعت عظمت و محبت و اکرام حضرت سرور انام صلعم هرگز در بدعات بان معنی که بدعت از امور مذمومه
ممنوعه است داخل نیست و بان معنی که اطلاق بدعت می توان نمود از امور ممنوعه علی الاطلاق نیست و دیگر شبهات واهیه
که بحیث تعامل آورده است رفع آن از ما سبق باید طلبید **قوله** یا عجبا که حجت گرفتن صاحب هدایه به توارث حرمین الخ
اقول عجب که خود عبارت هدایه نقل میکند و باز کلمه استحباب بجهت نافهمی بر زبان می آرد حالا باید فهمید که صاحب هدایه
در بیان مذهب حضرت امام ابی یوسف و امام شافعی البته به توارث اهل حرمین حجت گرفته است و آنچه از طرف دیگر
ائمه در جواب آن بقول آنحضرت صلعم حجت گرفته است ازین امر مردود بودن آن احتجاج فی نفسه عموماً ثابت نگردد
بلکه صرف ترجیح قول دیگر ائمه که مدلل بحدیث خاص است به ثبوت رسیده است و امر یکه از هیچ حدیث مخالفت ندانسته باشد
معمول به و مروج ائمه حرمین طیبین باشد البته موجب قول هدایه که در دلیل حضرت امام ابی یوسف رضی الله عنه وغیره آورده
است استدلال بان میتوان نمود که ائمه دین نموده اند و قطع نظر ازین همه این بحث مناقشه فی المثال حسب عادت
جهال است که خود هدایه و دیگر کتب فقهیه از استدلال بعادت حرمین بر مستحب بودن امری مالامال است از آنجمله در هدایه
در بیان تراویح فرموده والمستحب فی الجلوس بین الترویحتین مقدار الترویحة وکذا بین الخامسة والوتر لعادة اهل
الحرمین الخ **قوله** سلف صالحین شمردن اهل بدعت حرمین خطاست الخ **اقول** اگرچه موجب تبعیت عامه طایفه مبتدع بلکه مشرک بودن صحابه کرام
و تابعین عظام از اهل حرمین وغیرهما لازم نیست بلکه از سبب آن معاذ الله بدعتی بودن حضرت ابن عمر وغیره یا بدعتیان یا عاشر عیه معاذ الله ثابت است
لیکن قطع نظر ازین همه معلوم نیست که علامه ابن حجر مکی و شیخ عبد الوهاب و ملا علی قاری وغیرهم را نیز از علمای اکابر علمای حرمین طیبین اگر بیجا می شمارد تا برانند سبب لبس
و تلبیس چرا ذکر شان و متبعین و معتقدین شان در علمای اهل سنت باستناد و اعتماد خود می آرد و الا از اقوال
و افعال ایشان نیز استحسان بسیاری از بدعات حسنه عموماً و استحباب عمل مجلس مولد خصوصاً ثابت است و آنهمه امور
موافق مذهب اسماعیلیه بدعات ضلاله ضلال اند از اصل ایمان اند **قوله** بقبا را اهلسنت و جماعت و دین اسلام الخ

اقول بر واقفان فن احادیث مخفی نخواهد بود که رواج شرک کفر در حرمین طیبین الی الآن بلدین مقدسین هرگز متصور نیست پس بموجب قول اسماعیلیه که بدعات مثل شرک خلل انداز اصل ایمان اند از استحسان و تعامل تمام ائمه عظام حرمین شریفین بدعات حسنه مثل مجلس مولود وغیره امر یکه لازم میگردد البته مخالف احادیث شریفه است از احادیث شریفه ثابت است که دین حق در حرمین جا گرفته است و آخر زمان بهمان جا قرار پذیر خواهد ماند حیف که نزد اسماعیلیه رواج کفر و شرک در حرمین واقع باشد و دین حق باقی نماند امامعهذا ٹونک و قنوج دار الاسلام و دار الایمان باشد و مجتهدان دین و مجددان حق در انجا موجود باشند این چه جهالت و ضلالت است در مرقاة در شرح حدیث شریف قال رسول الله صلعم ان الدین لیارز الی الحجاز الحدیث نوشته ای ینضم عند ظهور الفسق و استیلا الکفرة الی الحجاز و هو اسم مکة و المدینة و حوالیهما الخ **قوله** عرصه قلیل گذشته که حرمین در تسلط وهابیه بود ند الخ **اقول** این چه حماقت است از تسلط ظلمی نجدیه بر حرمین طیبین بودن آن شیاطین از ائمه عظام حرمین و علماء کرام بلدین مقدسین چگونه ثابت گردیده تا بر قاعده صاحب استلزام حقیت نجدیه ظاهر گردد و نجدیه بمقتدا اسماعیلیه اند اختراع همچو عقاید فاسده نموده ائمه حرمین طیبین را از اهل سنت بهمین سبب مشرک کافر قرار داده و از مکائد شیخ نجدی تسلط یافته شنا لی که همسر وقایع عهد یزید و حجاج بوده اند در ان بلدین مقدسین ظاهر نمود ند آخر در اسرع ازمنه بموجب وعده صادقه حضرت مخبر صادق صلعم لا یکید اهل المدینة احد الا انماع کما ینماع الملح فی الماء الحدیث از راه آب شور بمقر اصلی خود شتافتند که تفصیل این وقایع با خبار معتبره معروفت و مشهور و در تاریخ حرمین مذکور اگر صاحب رساله خواه مخواه انکار متواترات شعار خود سازد تا برای اسکات او عبارت کتاب علامه شامی که از مستندات است او نقل مینمایم که در حاشیه در مختار در باب البغاة در بحث خوارج نوشته قوله و یکفرون اصحاب نبینا صلعم علمت ان هذا غیر شرط فی مسمی الخوارج بل هو بیان لمن خرجوا علی سیدنا علی رضی الله عنه والا فیکفی فیهم اعتقادهم کفر من خرجوا علیه کما وقع فی زماننا فی اتباع عبد الوهاب الذین خرجوا من نجد و تغلبوا علی الحرمین و کانوا ینتحلون مذهب الحنابلة لکنهم اعتقدوا انهم هم المسلمون و ان من خالف اعتقادهم مشرکون و استباحوا بذلک قتل اهل السنة و قتل علمائهم حتی کسر الله شوکتهم و خرب بلادهم و ظفر بهم عساکر المسلمین الخ **قوله** قول منکرین قرین الصواب الی قوله لایق استنکاف اولی الالباب الخ **اقول** هر کاهیکه ارباب متون مشهوره و شروح مستنده و فتاوی و حواشی معتمده مانند وقایه و کنز و مختصر و تنویر الابصار و شرح عینی و در مختار و برجندی و قاضی خان و دیگر صدها کتب معتمده معروفه تلفظ به نیت را لقصد خیر حسن مستحب افضل نوشته اند و جمهور محققین مستندین صاحب رساله آنرا مختار و معتمد و صحیح قرار داده قول منکرین را مردود نموده باشند پس از الائق استنکاف اولی الالباب نوشتن طبیعت بابت ... وصوت غراب **قوله** قال القسطلانی فی المواهب الخ **اقول** صاحب رساله عجیبه و الا درت برای اثبات لائق بودن استنکاف استحباب تلفظ نیت از مواهب عبارت تیکه در ان ذکر اختلاف است نقل نموده و عبارتیکه از ان بودن استحباب مذهب مستقر محقق نزد اصحابنا مصرح بود از آخر فراموش جان فرمود متصل همان عبارت است لاسیما و الذی استقر علیه اصحابنا استحباب النطق بها الخ

قوله مقتضای این دریده دهنی نسبت بعض کبرای امت نبوی یعنی شیخ احمد سرهندی الخ **اقول** از طرف خود مراد صاحب رساله از شیخ را
از لفظ بعض عیان بلفظ یعنی تعیین و تفسیر نمودن و باز ایراد کردن که در کلام فلان کس این امر کجاست بلکه سفاهتش عیان است
و برین بنا طلب و قباحت کشودن کمال نفسانیت و سخت دریده دهنی و سفاهت است باقی ماند تحقیق صحت و عدم صحت
بیان پس بر تقدیر صحت نقل محمول نمودن بر تاویل یا سهو قطع نظر از مسئله مجوزه با مذهب مختار صاحب رساله بچند وجوه
مخالفتی دارد از انجمله آنکه در کلام منقول عمامه مبیت را رافع سنت و ناسخ آن قرار داده شده است حالانکه صاحب رساله
به ثبوت استحسان آن از اثر مروی حضرت ابن عمر رض اقرار دارد و برتقدیر لازم گردیده که معاذ الله حضرت رسالت در رفع سنت و
نسخ آن تجویز فرموده باشند علی هذا القیاس بسیاری از صحابه کرام و دیگر ائمه عظام در بسیاری از استحباب با وجود تصریح بدعت
بودن و اقرار عدم نقل از سنت آن حضرت صلعم بلکه از خلفاء راشدین نیز حکم باستحسان داده اند واضح باد که تعبیر صاحب
رساله از شیخ موصوف به بعض کبرای امت نبوی و توصیف مشائخ استنا و بمکاتیب شان محض خدعیت و مکیدت است چه
موافق مشرب طایفه حضرت شیخ را از ضعفاء و اصاغر ملت نبوی هم نتوان شمرد لفظ کبرای و اکابر فضلای امت چه سان
توان ذکر کرد و در مکتوب صد و دوازدهم جلد اول فرموده مخدوما احادیث نبوی در باب جهر از اشاره سبابه بسیار وارد
شده اند الی قوله ما مقلدان را نمی رسد که بمقتضای احادیث عمل نموده جرأت در اشاره نمائیم الخ معلوم نیست که صاحب رساله
اصول مذهب خویش چه حکم صادر مینماید **قوله** یک حدیث صحیح هم در باب جهر الخ **اقول** در مشکوة شریف بروایت صحیح مسلم
آورده عن عبد الله ابن زبیر رض قال کان رسول الله صلعم اذا سلم من صلوته یقول بصوته الاعلی لا اله الا الله وحده لا شریک له
له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر الحدیث محدث دهلوی حضرت شیخ عبد الحق حنفی در اشعة اللمعات فرموده این حدیث صریح
است در جهر بذکر که آنحضرت باواز بلند میخواندند بعضی میگویند که بلند خواندن آنحضرت برای تعلیم اصحاب بود و مذهب گفته
که افضل اخفاست الی قوله وحق آنست که اوقات مختلف است گاهی ذوق و حضور در اخفاست و بعد گاهی در جهر شوق افزاید و جهر بذکر
مشروع است بلا شبهه الخ و هم در حدیث صحیح مسلم و بخاری آمده عن ابن عباس رض ان رفع الصوت بالذکر حین ینصرف
الناس من المکتوبة کان علی عهد النبی صلعم الحدیث و دیگر احادیث شریفه هم درین باب ثابت اند در اشعة اللمعات در باب
الذکر بعد الصلوة فرموده بدانکه جهر بذکر مطلقا و بعد از نماز سنت صحیح اند وارد شده و درین باب احادیث الخ و آنچه در بعض
روایات کراهت رفع صوت آمده محققین مستندین صاحب رساله ما بین احادیث شریفه تطبیق فرموده اند در اینجا چیزی
مختصر از اقوال مستندین صاحب رساله باید شنید علامه طحطاوی گفته جاء فی الحدیث ما اقتضی طلب الجهر و هناک احادیث
اقتضت طلب الاسرار والجمع بینهما ان ذلک یختلف باختلاف الاحوال والاشخاص کما جمع بین الاحادیث الدالة علی طلب
الجهر بالقراءة والدالة علی الاسرار فیحیث خیف الریاء او تاذی المصلین او النیام فالاخفاء افضل وعلیه یحمل خیر الذکر
الخفی والجهر افضل حیث خلا عما ذکر لانه اکثر عملا و تتعدی فائدته للسامعین و یوقظ قلب الذاکر و اما قوله تعالی ولا تعتدوا

فالراجح فی تفسیرہ ان لا اعتداء ہو التجاوز عن المامور بہ الاختراع فی ما لا اصل لہ فی الشرع وتفسیرہ بالجہر بالدعاء مردود
وما فی الخانیۃ من ان رفع الصوت بالذکر حرام محمول علی الجہر المفرط فی البزازیۃ عن الفتاوی ان الجہر بالذکر فی المسجد
لا یمنع عنہ احترازاً من الدخول تحت قولہ تعالیٰ ومن اظلم ممن منع مساجد اللہ ان یذکر فیہا اسمہ الآیۃ ابو السعود الخ
وشامی در رد المحتار نوشتہ وفی حاشیۃ الحموی عن الامام الشعرانی اجمع العلماء سلفاً وخلفاً علی استحباب ذکر الجماعۃ
فی المساجد وغیرہا الا ان یشوش جہرہم علی نائم او مصلی او قاری الخ ملا علی قاری در مرقاۃ در باب الوتر در شرح حدیث
کان صلعم اذا سلم یقول سبحان الملک القدوس ثلاثا ورفع صوتہ بالثالثۃ الحدیث نوشتہ قال المظہر ہذا یدل علی جواز
الذکر برفع الصوت بل علی الاستحباب اذا اجتنب الریاء اظہاراً للدین وتعلیماً للسامعین وایقاظاً لہم ولیصل برکۃ الذکر الی مقدار
یبلغ الصوت الیہ من الشجر والحجر والمدر طلبا لاقتداء الغیر بالخیر ولیشہد لہ کل رطب ویابس سمع صوتہ وبعض المشائخ یختار
اخفاء الذکر لانہ ابعد من الریاء فہذا یتعلق بالنیۃ الخ در لمعات ذیل اربعوا علی انفسکم نوشتہ فیہ اشارۃ الی ان المنع
من الجہر للتیسیر لا لکون الجہر غیر مشروع الخ در جامع البرکات فرمودہ جہر بذکر مشروع ست بلکہ سنۃ تا آنکہ فرمودہ آنحضرت
در وقتیکہ بلند کردند صحابہ آوازہای خود را بذکر و فریاد کردند ایہا الناس اربعوا علی انفسکم الحدیث مضمون اربعوا دلالت
دارد کہ منع از جہت شفقت بود نہ از جہت عدم جواز و بتحقیق جہر کردہ است آنحضرت صلعم باذکار وادعیہ در مواطن
کثیرہ و ہمچنین سلف از صحابہ و من بعدہم جہر کردہ اند بذکر و ہمہ اینہا دلالت دارند بر جواز جہر و اجتماع برای ذکر ولیکن بعضہا
قضایای مخصوصہ اند پس آنکہ نظر کرد بجانب معنی علت اجازت کرد آنرا علی العموم و آنکہ نظر بخصوص کرد قصر کرد و طریق اول
موافق است بقواعد شرع و مطالب آن الخ ملخصاً در کنز العباد آوردہ فی عمدۃ الابرار ذکر فی مجموع النوازل والخانیۃ
والحامدیۃ والسراجیۃ والصغریٰ والملتقط وتجنیس المزید ان قرأۃ القرآن بصوت رفیع فی الحمام یکرہ وبصوت خفی لا یکرہ و
ولا یکرہ التسبیح والتہلیل وان رفع صوتہ قال الجامع عصمہ اللہ تعالیٰ ومعلوم ان الحمام لا یخلو من القاذورات وما ثمہ
کلہا غالباً فاذا کان جواز التسبیح والتہلیل فی الحمام بصوت رفیع من ہذہ الاشیاء فلان یجوز فی المساجد والبیوت
والزوایا والخلوۃ فی مکان طاہر کان اولیٰ ویؤیدہ ما ذکرہ الفقیہ الزاہد ابو اللیث رح فی کتاب التنبیہ ان حرمۃ
المسجد خمسۃ عشر وذکر فی جملتہا ان لا یرفع الصوت فیہ فی غیر ذکر اللہ تعالیٰ وفی بستان الفتوی فی باب الاذکار
ان النبی صلعم کان یجہر مع صحابتہ رضوان اللہ تعالیٰ علیہم بالاذکار والتہلیل والتسبیح الخ ہمچنین است در بسیاری از
کتب مشہورہ فقہ حنفیہ بالجملہ نزد محققین مطلق ذکر جہر ممنوع نیست بلکہ ممنوع افراط جہر است کہ مضر باشد اگر صاحب
رسالہ را ہر آنچہ از دیگر مستندین او نقل کردیم تسلی نشود تا بہ بیند کہ شاہ ولی اللہ صاحب دہلوی در قول الجمیل بعد بیان ذکر
جہر نوشتہ اند والمراد غیر المفرط فلا منافاۃ بینہ وبین ما نہی عنہ الخ **قولہ** قال ابن الہمام فی فتح القدیر الخ **اقول**
قول علامہ ابن الہمام در بیان اختلاف حضرت امام اعظم با صاحبین رحمہم اللہ تعالیٰ در تکبیر عید الفطر واقع است و جہت تحقیق

ابن ہمام اختلاف در اصل تکبیر برای فطر نیست بلکه در صفت جہر و اخفاست صاحبین مثل عید الضحی در فطر نیز جہر را مسنون
میدارند و امام صاحب اخفا را مسنون میدانند و جہر را در ان بدعت میدانند لیکن حسب تحقیق مستندین صاحب رساله
بر تقدیر ترجیح این روایت ہم خلاف ائمه در سنیت ان ہست نہ آنکه امام صاحب در جہر تکبیر فطر حکم لزوم ضلالت و حرمت
فرموده باشند در شرح صغیری منه نوشته ویستحب التکبیر جہراً فی الطریق یوم الاضحی اتفاقاً و یوم الفطر لا یجہر عند
ابی حنیفة و عندہما یجہر وہو روایة عنه والخلاف فی الافضلیة اما الکراہة فمنتفیة عن الطرفین الخ و ہمچنان ہست در شرح
کبیری و چگونه حکم لزوم ضلالت میتوان نمود که استحباب و افضلیت جہر از بسیاری صحابه کرام و مجتہدین عظام درین
خصوص منقول است و ثانیاً قول ابن ہمام را دیگر مستندین صاحب رساله تعقب ہم کرده اند حضرت بحر العلوم در ارکان
اربعه فرموده قال فی فتح القدیر ان الخلاف انما ہو فی الجہر بالتکبیر اما نفس التکبیر فمندوب قطعاً فی کل وقت والحق ان
الجہر بالتکبیر و سائر الاذکار مشروع و مندوب البتة قطعاً کالاخفاء لکن الکلام فی انه ہل لہذا الوقت خصوصیة بشرع التکبیر
ام لا و ہذا یصلح للخلاف سواء کان بالجہر او الاخفاء فالحق ما یفید البحر الرائق ان لیس عنده فی وقت الذہاب ذکر مخصوص
من التکبیر و عندہما ذکر مخصوص به اما نفس التکبیر فذکر الله مشروع و مندوب فی کل وقت جہراً و خفاءً قال الفقیه ابو جعفر لا
یمنع فی ہذا الیوم من التکبیر للعامة لان رغبتہم تہاونا عن الذکر فلیذکروا ان شاء و ہذا ایضاً یرشدک الی ان لا کراہة فی الذکر
بالجہر و لا ما تکلم بعدم المنع الخ و ہمچنان ہست و الاستدلال بقوله تعالی واذکر ربک فی نفسک تضرعاً و خیفة و دون الجہر من القول
بانه یدل علی منع الجہر بالذکر فلا یعارضه فعل الصحابی فاسد لان الجہر بالذکر مندوب الیه کما یدل علیه حدیث من ذکرنی فی نفسه ذکرته فی نفسی و من ذکرنی
فی ملاء ذکرته فی ملاء خیر منہم و الاحادیث فی ہذا المعنی کثیرة لا یبعد ان تکون متواترة و فی الآیة یجوز ان یکون دون بمعنی
عند والمعنی اذکر الله فی نفسک بالتضرع والخوف عند الجہر بالقول المقصود انه یجہر مواطاة القلب للسان لا بالجہر
مع ذہول القلب للآیة تاویلات آخر مذکورة فی مواضعہا الخ و ثالثاً قول ابن ہمام با وجودیکه بسیاری از مدعیات صاحب
رساله و عامه طایفه را مردود میسازد اما صاحب رساله بکمال جرات و بیباکی بذکر آن می پردازد **قوله** و در رد المحتار مسطور است
الخ **اقول** صاحب در مختار نیز که در دلیل امام اعظم علیه الرحمة این قول برای مسنون بودن جہر تکبیر عید الفطر ذکر کرده ہمان
صاحب در مختار در ہمان مسئله در در المنتقی گفته و لا یجہر بالتکبیر فی طریقه بل یخفیه ہو الاصح خلافاً لہما فانه یجہر به والخلاف
فی الافضلیة اما الکراہة فمنتفیة الخ پس ظاہر گردید که بر قول امام صاحب بنا بر این روایت اگرچه جہر تکبیر فطر مسنون نیست
و بنظر عدم ثبوت از سنت بدعت فرموده اند معہذا باثبات محققین مستندین صاحب رساله مکروه نیست چه جای حرمت و
ضلال اندازی اصل ایمان و نظیرش قول حضرت ابن عمر رضی اگرچه صلوة الضحی را بنظر عدم ثبوت از سنت آنحضرت صلعم نزد ستان
بدعت فرموده اند معہذا مکروه و حرام نمی دانستند فافہم و لا تکن من المتعصبین **قوله** در فتاوی بزازیه مذکور است الخ **اقول**
کلام بزازیه درین باب بسیار اضطراب دارد و چنانکه مستندین صاحب رساله تصریح کرده اند پس ازان بر یک فقره بسنده کردن

و بران خورسند گردیدن سفاهت است علامه حموی در حاشیه اشباه گفته قد اضطرب کلام البزازی فی هذه المسئلة فقال فی
فتاوی القاضی الجهر بالذکر حرام الی قوله ثم قال فان قلت المذکور فی الفتاوی ان الجهر بالذکر ولو فی المسجد لا یمنع احترازا عن
الدخول تحت قوله تعالی ومن اظلم ممن منع مساجد الله ان یذکر فیها اسمه وصنیع ابن مسعود مخالف لقولکم قلت الاخراج عن
المسجد لو نسب الیه بطریق الحقیقة یجوز ان یکون لاعتقادهم العبادة ولتعلیم الناس بانه بدعة والفعل الجائز یکون غیر جائز
بغرض یلحقه فکذا غیر الجائز یجوز ان یجوز لغرض وما روی فی الصحیح انه علیه الصلوة والسلام قال لمن رفعوا اصواتهم بالتکبیر اربعوا
علی انفسکم الحدیث یحتمل انه لم یکن فی الرفع مصلحة فقد روی انه کان فی غزوة ولعل رفع الصوت فی البلاد یجر بلاء والحرب خدعة واما رفع الصوت بالذکر فجائز کما فی الاذان
والخطبة الخ **قوله** هر چند بعض فقهاء استحسان تثویب الخ **اقول** هرگاه که محققین در عامه متون وشروح معتبره بتصریح
استحسان فرموده اند حاجت تطویل نیست ومتون وشروح باید دید **قوله** تعمیم سبیت الخ **اقول** قطع نظر ازانکه استدلال
صاحب اشباع که بکتب فقهیه است ودران از مستحبات متاخرین شمرده اند صاحب رساله را چنین تقریر نمودن که عدان از محدثات
روا نبود هرگز روا نیست بدو وجه اول از کلام اکابر صاحب رساله بودن عمامه سیت ناسخ سنت و رافع آن ثابت چنانچه
خود نقل نموده دوم بقول صاحب رساله از محدثات و بدعات همان مستحبات صحابه کرام خارج اند که از جمیع صحابه یا اکثر ایشان
یا سکوت باقین مروج بودن آن ثابت باشد **قوله** تعمیم سبیت نیز مختلف فیه الخ **اقول** افسوس که نه از اصول مذهب
خبری دارد و نه بسبب مطلب صاحب اشباع خیالی می آرد **قوله** چون ذکر خلفاء راشدین الخ **اقول** کلامی است مختل بچند
وجوه اول که حسب تصریح اکابر طائفه چیزیکه سنت نیست از عمل آن نسخ سنت و رفع آن ثابت میشود تا آنکه اموری را که از
صحابه کرام هم ثابت و مروج می باشند بجای آنکه در سنت ممانعت آن وارد شده باشد ولی آنکه بکدامی سنت مزاحمت داشته باشد
ناسخ سنت و رافع آن و موجب ضلالت قرار میدهند پس در ذکر خلفاء راشدین و عمین شریفین در خصوص خطبه نماز جمعه
وعیدین والتزام آن گو منقول از بعض تابعین باشد چرا شائبه لزوم نسخ و رفع سنت نباشد برین تقدیر الزام بلا ریب
تمام است چه تابعین بلکه صحابه کرام را نیز حاشا که منصب نسخ حاصل باشد دوم آنکه بر طبق تقاریر واهیه طائفه میتوان گفت
که التزام ذکر عمین شریفین و خلفاء راشدین واهتمام آن در عین خطبه نماز و تخصیص آن بهیئت مروجه ملتزمه کذائیه از آنحضرت صلعم
بلکه از جمیع صحابه کرام وآل اطهار بلکه از ائمه اربعه مجتهدین منقول نشده پس خالی نیست یا ذکر و مدح آنحضرات در خصوص خطبه
نماز از امور مستحبه دینی می شمردند یا از بودن ذکر شان سبب نزول رحمت بیخبر و لاعلم بودند یا تعمداً ازین خیر محروم بودند
الی آخر المغالطات سوم ادعاء توارث از عهد تابعین حسب قول صاحب رساله آنوقت قابل تسلیم است که از جمیع قرن مروی
شده باشد و علم باتفاق جمیع قرن بعد صحابه کرام حسب اقرار طائفه متعذر و خارج از حیطه بشر است چهارم آنکه در دعوی
متوارث بودن آن از عهد تابعین نوشته و در سند متوارث بودن از وقت تابعین تابعین نقل کرده **قوله** بدعت حسنه
بودن بتسلیم از ان ممنوع است الخ **اقول** قطع نظر از عدم شهرت شرعة الاسلام و ذخیرة السالکین و عدم رجحان قول آنها

بر قول صاحب در المختار وغیرہ ہر گاہ کہ محققین ہستند این حضرات رسالہ استحسان را ترجیح دادہ وصواب نوشتہ باشند پس بنا بر قول بعض قطع نظر از جہالت حال شان البتہ منع آن ونسبت ضلالت بسوی اہل استحسان مردود ست ودر نہر الفایق آوردہ و اتبعوا بعضوا من الاقوال نہ بدعۃ حسنۃ الخ **قولہ** استحسان این چیز ہا بنا بر حفظ دین بحکم الضرورات تبیح المحظورات الخ **اقول** استحسان متعلقات کتابت قران کہ صاحب اشتباع از چند کتب آوردہ گو بعض امور این عذر لنگ جاری گردد اگرچہ کبار صاحب رسالہ را مفید نخواہد بود اما در بعض قطعا جاری شدن نمی تواند از انجملہ است اینکہ یجوز تحلیۃ المصحف لما فیہ من تعظیمہ الخ حجۃ الاسلام در احیاء العلوم در بحث تحسین کتابت قران وعلامات حمرۃ وغیرہ بعد اختلاف نوشتہ ولا منع ذلک من کونہ احدث فکم من محدث حسن کما الیقال فی اقامۃ الجماعات فی التراویح انہا من محدثات عمر رضی اللہ عنہ وانہا بدعۃ حسنۃ انما البدعۃ المذمومۃ ما تصادم السنۃ القدیمۃ او یکاد یفضی الی تغییرہا الخ ملخصا **قولہ** ملازمت در میان مقدم و تالی این شرطیہ الخ **اقول** درین مقام نقل نمودن چند فقرہ رسالہ دعائیہ مولفہ مولوی خرم علی کبیر نجدیہ کہ در لکہنؤ مطبوع گردیدہ بیان اسکات صاحب رسالہ ضرور ست در رسالہ مذکور نوشتہ اگر گوئی کہ دست برداشتن در دعا و مسح نمودن از احادیث قولیہ وفعلیہ ثابت شد لیکن بر دعا عقیب صلوۃ خمسہ ہیئت کذائیہ چہ دلیل است گویم وباللہ التوفیق کہ چون ثابت شد کہ رفع الیدین از آداب دعاست وجالب اجابت و موقت بوقتی ودون وقتی نیست پس حاجت دلیل دیگر نماندہ داعی از جانب شارع مخیر ست بعد نماز پنجگانہ دعا کند یا در ای آن تنہا یا با جماعت الخ صاحب رسالہ بیان نماید کہ ملازمت میان مقدم و تالی این شرطیہ آیا نہ و نیز دران رسالہ ست دست برداشتن وقت دعا و رد الیدین بر آنہا بعد آن با حادیث صحاح وحسان قولا وفعلا و در استقرا غیر آن ثابت است گو بالتزام عقب صلوۃ خمسہ بہیئت کذائیہ مروی نباشد الخ **قولہ** بتعیین وتخصیص مکروہ بودہ اند الخ **اقول** اول معنی تخصیص بایدفہمید بعد تحقیق حکم کراہت باید نمود از مائۃ المسائل وغیرہ از مقامات متعددہ معنی تعیین مکروہ ہمین ثابت است کہ آن تعیین را لازم اعتقاد کردہ مطلق شرعی را مقید بخصوصیت دانند و قایل جواز اطلاق نباشد از انجملہ در جواب سوال شانزدہم گفتہ و تعیین کردن روزی برای ایصال ثواب بمردہ کہ بالتحقیق ہمون روز خواہد رسید و دیگر روز نخواہد رسید خطا است الخ **قولہ** علما در صوم جمعہ وغیرہ چہ نوشتہ اند الخ **اقول** ملا علی قاری در شرح شمایل نوشتہ واما حدیث مسلم لا تخصوا الحدیث فمحمول علی النہی عن افرادہ بالصوم بحیث لا یصوم غیرہ ابدا التوہم منہ انہ لا یجوز صوم غیرہ الخ و در مظاہر حق بعد نقل توجیہات علماء نوشتہ تری جمعہ کے روزہ رکہنی مین جو شارحین نے توجیہات لکہین تو مبنی بموجب مذہب اون کی کی ہین جو اوسکو مکروہ کہتی ہین اور بموجب مذہب حنفیہ کی حاجت ان توجیہات کی نہین اسلئی کہ اون کی نزدیک یہہ مکروہ نہین ہے چنانچہ فتاوی عالمگیری مین لکہا ہی کہ جایز ہی تری جمعہ کا روزہ بلکہ در مختار مین مستحب لکہا ہی اسکو الخ **قولہ** بدعت سیئہ صرف آن محدثات را میدانند کہ بسند یا اثر یا اجماع مزاحم آن باشد الخ **اقول** اولا حکم بزلت صاحب اشتباع درین باب نمودن یادخود دیگر امام حجۃ الاسلام و امام عینی و امام شافعی وغیرہم تصریح آن فرمودہ باشند زلتی است عظیم چنانکہ از ما سبق ثبوت رسیدہ و ثانیا صاحب رسالہ را اقراری نیست در ماسبق خود قایل نزاع لفظی گردیدہ است **قولہ** انہدام بنا و اجماع در قیاس الخ

اقول هرگاه که مذهب علماء طایفه عدم نقل از صحابه کرام بلکه عدم نقل از آنحضرت صلعم اگرچه صحابه کرام هم آن را فعل کرده باشند نیز
دلیل عدم جواز گردیده تا بحدیکه ازان نسخ سنت و رفع آن لازم میگردانند پس ممنوعیت البته ... بنا بر اجماع و قیاس ...
است که اهل اجماع و قیاس را هرگز اجازت نسخ حاصل نیست قیاسیات و اجماعیات ... ممنوعیت ... هرگاه که عدم
فعل آنحضرت صلعم دلیل عدم جواز نبوده باشد در این تقدیر ثبوت ضلالت و عدم جواز بدلیل عدم فعل و لزوم مردودیت توجیه
حدیث چه گنجایش اجماع و قیاس است محرمات شرعیه امور ضلالت را سند جواز قرار دادن و نسخ و رفع سنت نمودن اهل اجماع
و قیاس را حاشا که میسر باشد اهل انصاف نیکو میدانند که بر کلام مولانا رشید الدین خانصاحب که حال تحرانیان از شوکت عمر و
وغیره چون آفتاب آشکار است هیچ اعتراضات وارد نیست نمودن و معنی کلام نفهمیدن سوای رسوائی خویش فایده دیگر نمی دهد قوله
که داخل در ممنوعات و بدعات همان امر غیر منصوص است که ثابت از اجماع و قیاس نبود الخ اقول اولاً این کلام ...
از عقل چه این قول مولانا رشید الدین خانصاحب را ابطال لزوم عدم جواز مر عدم فعل آنحضرت صلعم و صحابه را ... گردیده
پس چیزیکه از آنحضرت صلعم و صحابه فعلش ثابت نباشد برین تقدیر بموجب این دلیل البته ناجایز است گو از اجماع ... ثابت باشد
پس لغویت اجماع و قیاس لازم آید درین بحث چه گنجایش تقیید باین قید است و ثانیاً طایفه اسماعیلیه هرگز ثابت ... نیست اگر
فی الواقع این کس مسایل قیاسیه مجتهدین را با وجود عدم فعل آنحضرت صلعم و صحابه بدعت میدانند پس ... از استدلالات
سابقه او که تحریف عبارات یا عدم فهم مطالب آنها رونق آن برباد شده ... قوله مخالف و مزاحم قواعد شرعیه بود یا نبود لیکن
بدعت سیئه باشد الخ اقول این تعمیم صراحةً مخالف است تحقیقات ائمه دین کما مر سابقاً قوله پس موید جواز مجموع هیئة
باشد الخ اقول قطع نظر ازانکه یک یک ازهم صاحب رساله در ماسبق مدفوع گردیده است از مشروعیت اجتماع برای فرحت
و نیز از بودن ذکر میلاد آنحضرت صلعم سبب فرحت وغیر ذلک من الامور مشعر و مستفسر و انکار نمودن عین تلبیس است اگر بر کتب ائمه دین
عبور میش نیست مائة المسائل اسحاقیه چه در رسالت در جواب عرس نوشته در مولود ذکر ولادت حضرت خیر البشر است و آن موجب فرحت و
سرور است و در شرع اجتماع برای فرحت و سرور که خالی از بدعات و منکرات باشد آمده و اجتماع برای حزن و شرور ثابت نشده
و فی الواقع فرحت مثل فرحت ولادت آنحضرت صلعم نیست الخ قوله هرچند مجرد عدم ماثوریت عمل از قرون ثلثه موجب سیئه بودن
آن نیست الخ اقول اولاً هرگاه که عدم ماثوریت عمل از قرون ثلاثه موجب سیئه بودنش نشده پس برین تقدیر تقریر فقهاء
علماء طایفه را چه جواب است یعنی اگر آن عمل بدعی بود و علاقه از حسن میداشت پس آنحضرت صلعم و دیگر اصحاب قرون ثلاثه چرا ترک
نمی نمودند الخ التلبیس و ثانیاً برین تقدیر امور یکه از مجتهدین سابقین مروی باشند بدعت بودن آن تسلیم داشتن چه ...
و ثالثاً بر تقدیر صحت این مذهب آثاریکه در تایید معنی شرعی آورده اکثری ازان با اطلاق ... بتابعین ...
تقیید ... حکم نمودن به بدعت سیئه بودن امری چگونه حاصل شده چه احتمال اجتهاد مجتهدین باقی بوده است و بدعت سیئه
بودن موقوف است بر اینکه امری از قرون ثلثه هم ماثور نباشد و از مجتهدین هم منقول نگردد ...

این طائفه را منصب اجتهاد حاصل باشد و آن ائمهٔ دین که استحسان این عمل فرموده اند از ان منصب محروم باشند با وجودیکه اجتهاد مستقل برای حکم استحسان بر اموریکه مخالف و مزاحم نباشند و داخل و مندرج عمومات مندوبات دینیه باشند هرگز ضرور نیست کما مر سابقاً و سادساً چون اعتبار اندراج در عمومات مندوبات مطلقه باطل فرض کرده شود و اجتهاد برای تجویز و استحسان امری خاص ضروری باشد پس آخر تحریم هم حکمی ست خاص برای اثبات آن در امری مخصوص چرا اجتهاد ضروری نباشد **قوله** پس عدم منقولیت چیزی در دین از ابی حنیفه و صاحبین الخ **اقول** اولاً بر تقدیر صحت این مذهب که بدعت سیئه چیزی است که از قرون ثلثه و مجتهدین منقول نباشد لازم نیست که نزد مقلد ابی حنیفه و صاحبین رحمهم الله سبحانه چیزیکه از ابو حنیفه و صاحبین منقول نباشد بدعت سیئه باشد و مرتکب و مجوزان را عمال گمراه و بد مذهب و بدین گفته شود چه اجتهاد منحصر در همین حضرات نبوده است دیگر اهل سنت هم مجتهدین بوده اند پس امریکه دیگران تجویز آن فرموده باشند و از ابو حنیفه و صاحبین منقول نباشد حالیکه طائفه اسماعیلیه بر هر بدعت میکنند بر مرتکب و مجوز آن امر شوند هرگز هیچ حنفی را جائز نیست آری چیزیکه سیئه و ممنوع بودنش بخصوصه از ابی حنیفه و صاحبین بحسب اجتهاد و شان منقول باشد البته مقلد ایشان را عمل بدان نشاید مگر حالیکه طائفه ایجاد نموده اند اعنی خلل اندازی در اصل ایمان مثل شرک حاشا که مقلد ابی حنیفه با وجود نقل جوازش از دیگر علماء اعلام اهل سنت می توان نمود **قوله** هر دو در سلک فقها منتظم نیستند الخ **اقول** حیف است که جناب مجتهد ثبت امداد علیخان بهادر و شیخی کلکته و نذیر حسین و بشیر الدین وغیرهم ملقب بزبدة الفقها و عمدة المحدثین باشند و ملا علی قاری و شیخ عبد الحق علیهما الرحمة لیاقت انتظام درین سلک نه دارند و جواب تفصیلی باقی خرافات در ما سبق باید دید **قوله** حجیت مستحسنات متاخرین الخ **اقول** حضم که بکتب فقهیه متاخرین مثل مسلی و بحر الرائق و حلبی و در مختار و طوالع الانوار وغیرها برای اثبات مدعیای تحقیق و بی تطبیق و بی فهم مطالب تابیش تدلیس و استنادی نماید و محققین مستندین او و مستحسنات متاخرین را قبول می کنند پس چرا حجیت بر وی تمام نگردد **قوله** توارث این انعقاد از مستبدعین و کذابین الخ **اقول** با وجود دیدن اشباع وغیره این چنین کلمه بی ایمانی بر زبان راندن محض تلبیس شیطانیست امام جزری فرموده لا زال اهل الاسلام یحتفلون بشهر مولده علیه السلام الخ ملا علی قاری نوشته لم یزل ملوک المصر خدام الحرمین الشریفین ممن وفقهم الله تعالی لهدم کثیر من المناکر والشین یعتنون بر الخ واما ملوک الاندلس والمغرب فلهم فیه لیلة تسیر بها الرکبان یجتمع فیها ائمة العلماء الاعیان الخ بالجمله صاحب حصن حصین و سخاوی و عسقلانی و قسطلانی و سیوطی و ابن حجر مکی و ملا علی قاری وغیرهم را تا شاه ولی الله دهلوی وغیره معلوم نیست که از کذابین می شمارد یا از اکابر مسلمین و علما و محققین می پندارد بر تقدیر اول از ثبوت روایت کتب احادیث شریفه حضرت خیر الانام بتوسط عدول کرام دست بر دارد یا بر ایجاد و بهانه ای که خالی از هیچ کذابین مفروضین باشد همت گمارد و اگرچه این خیال خام کبراء او را از مضیق ضلالت که سند سلسله دینیه شان بواسطه همین کسان بوده است بر نمی آرد و بر تقدیر ثانی چرا این کلمات بیهوده بر زبان می آرد **قوله** اما از اکابر مسلمین ائمهٔ دین مثل فاکهانی و ابن الحاج الخ **اقول** هرچند که صاحب رساله

دریں مقام بجہت ادعاء موافقت مطلب خود فاکہانی وابن الحاج را برائے تلبیس کمال تصنیف می نماید اما موافق مذہب اسماعیلیہ
این ہر دو نیز کسایر العلماء بوجوہ کثیرہ از صالحین بلکہ از مسلمین ہم نتوانند شد تا بہ ائمہ دین بودن چہ رسد از انجملہ مولد شریف انکہ
فاکہانی وابن الحاج مانند دیگر علماء محققین محدثین معتمدین قایل تکریم وتعظیم مثال نعل مبارک اند **قوله** ادراک مقصود
شارع وتشخیص آن بدون بیان شارع غیر کاملین است الخ **اقول** دیدہ نگذشتہ کہ قبیل ازین علماء ابن حاج را از
ائمہ دین قرار دادہ است ہمان امام ہمام کہ مستند صاحب رسالہ بلا کلام است مقصد و مرام صاحب اشباع را تصریح فرمودہ است وکفی بہ حجة
مگر آنکہ صاحب رسالہ از غایت غضب وحمیت قہری کندہ آن امام را از ائمہ دین خارج نمودہ داخل کذابین وجاہلین ناقصین گردانند
قوله خصم میگوید کہ مدلول متنازع فیہ بدلیل از دلایل شرعیہ ثابت نیست الخ **اقول** اگر مرادش عدم ثبوت وصحت بالخصوص
بدلیل خاص از دلائل خاصہ است پس عدم صحت مدلول لازم نیست والا عدم ثبوت باطل ملا علی قاری در شرح اربعین بعد از انکہ
موضوع بودن حدیث صلوة الرغائب لیلة نصف شعبان واختلاف واین نمازہا وکراہت آنہا از ابن حجر آوردہ نوشتہ
وفیہ ان الصلوة خیر موضوع واحیاء کل لیلة بالعبادة مشروع واذا لم یصح حدیثہا لم یلزم عدم فعلہا ثم لا یعتقد سنیتہا
مع انہ جاء فی لیلة نصف شعبان قوموا لیلہا وصوموا یومہا وقد سماہا اللہ تعالی فی القرآن لیلة مبارکة فہی من مواسم الخیرات
ومنازل البرکات فصلوة مائة رکعة فی کل رکعة قراءة الاخلاص عشر مرات بای طریق لا یکون من البدع المذمومة مع ما ورد
عن ابن مسعود رضی ان ما راٰہ المسلمون حسنا فہو عند اللہ حسن الخ وہمین است حال دیگر امور کہ از قسم خیر باشند ومخالفت ومزاحمت
بدلایل شرعیہ نداشتہ باشند اگرچہ بالخصوص فضل آن ثابت وصحیح نباشد اعنی بر تقدیر موضوع بودن حدیث فضل خاص
ہم اگر آن امر تحت اصل عام مندوبات ومطلوبات شرعیہ مندرج باشد انرا حرام نتوان گفت علامہ طحطاوی در شرح قول در مختار
اما الموضوع فلا یجوز العمل بہ بحال ولا روایتہ الخ نوشتہ ای حیث کان مخالفا للقواعد الشرعیة اما لو کان داخلا فی اصل عام
فلا مانع منہ لا لجعلہ حدیثا بل لدخولہ تحت الاصل العام الخ **قوله** محدثین ابطال احادیث مستندہ دریں باب نمودہ اند
وتضعیف الخ **اقول** شیخ عبد الحق محدث دہلوی در شرح سفر السعادة ذکر کردہ واحادیث درین ابواب بیشتر آمدہ بعض
موسوم بوضع وبعض بضعف الخ وملا علی قاری در رسالہ فضائل نصف شعبان نوشتہ قلت جہالة بعض الرواة لا تقتضی
کون الحدیث موضوعا وکذا نکارة الالفاظ فینبغی ان یحکم علیہ بانہ ضعیف ثم یعمل بالضعیف فی فضائل الاعمال اتفاقا مع ان
نفس الصلوة النافلة فی تلک اللیلة ثابتة عن النبی صلعم بطرق صحیحة فلا یضر ضعف بیان الکمیة والکیفیة فان الصلوة خیر موضوع
وحسن مشروع عند کل مقبول ومطبوع بہذا تبین جواز ما فعلہ الناس فی بلاد ما وراء النہر وخراسان والروم والعرب والہند وغیرہا
من مائة رکعة فی کل رکعة فیہا سورة الاخلاص عشر مرات علی ما ذکرہ صاحب القوة والاحیاء وغیرہما فانہ وان لم یصح ولکن لا مانع
من فعلہ والتحلی بہ بالدوام نعم اعتقادہ وکونہ سنة غیر صحیح عند العلماء وکذا اداءہ جماعة مکروہ عند بعض الفقہاء الخ **قوله** در
فضائل اعمال غیر ثابتہ از ادلہ شرعیہ باب ایشان غلط است الخ **اقول** مراد از ثبوت وعدم ثبوت اگر ہمان ثبوت بوجہ

خاص از دیگرادلہ مخصوصہ عدم ثبوت بآن معنی ست پس حکم تغلیط غلط ست چہ حسب تحقیق محققین مستندین جناب رسالہ
صرف ثبوت اعمال بوجہ دخول تحت اصل عام ولائق اندشتر عیہ برای اعتبار حدیث ضعیف در فضائل اعمال فیہ عمل بدان
کافی ست ثبوت آن بوجہ مخصوص از دیگر احادیث صحیحہ و احادیث حسنہ ضرور نیست ورنہ حجیت حدیث ضعیف کہ در فضائل اعمال
می نویسند چہ معنی دارد و در رد المحتار در بحث استحباب دعیہ اعضاء وضو در شرط عمل بالحدیث الضعیف گفتہ وان یدخل
تحت اصل عام الخ علامہ طحطاوی نوشتہ وذلک الاصل ہہنا ہو مطلوبیۃ الدعاء فی کل وقت الخ در شرح منیۃ المصلی
نوشتہ مستحب ان یمسح بدنہ بمندیل بعد الغسل لما روت عائشۃ قالت کان للنبی علیہ السلام خرقۃ ینشف بہا بعد الوضوء رواہ
الترمذی وہو ضعیف ولکن یجوز العمل بالضعیف الخ ملا علی قاری در شرح حصن حصین بذیل قول ما تیسر الی ان قال ارجو ان
یکون ما فیہ صحیحاً نوشتہ فالمراد بہ المعنی اللغوی الشامل للحسن والصحیح والضعیف لجواز العمل بہ فی فضائل الاعمال بالاتفاق
در فتح المبین آوردہ اتفق العلماء علی جواز العمل بالحدیث الضعیف فی فضائل الاعمال لانہ اذا کان صحیحاً فی نفس الامر
فقد اعطی حقہ من العمل بہ والا لم یترتب علی العمل بہ مفسدۃ تحلیل ولا تحریم ولا ضیاع حق للغیر واشار المصنف بحکایۃ الاجماع
علی ما ذکرہ الی الرد علی من نازع فیہ بان الفضائل انما تتلقی من الشرع فاثباتہا بالحدیث الضعیف اختراع فی الدین مالم
یاذن بہ اللہ ووجہ الرد ان الاجماع یکونہ قطعیا تارۃ وظنیا اخری لا یرد بمثل ذلک لو لم یکن عنہ جواب فکیف وجوابہ واضح اذ لیس
ذلک من باب الاختراع والشرع المذکورین وانما ہو ابتغاء فضیلۃ ورجاؤہا باشارۃ ضعیفۃ من غیر ترتب مفسدۃ علیہ کما تقرر الخ
ملا علی قاری در رسالہ کبیرہ موضوعات در شرح رقیہ نوشتہ والضعیف یعمل بہ فی فضائل الاعمال اتفاقاً ولذا قال ائمتنا ان مسح
الرقبۃ مستحب او سنۃ الخ وہمدران در بحث حدیث من بلغہ عن اللہ عز وجل شیء من الفضیلۃ فاخذ بہ ایمانا ورجاء ثوابہ اعطاہ اللہ
ذلک وان لم یکن کذلک نوشتہ فمعنی الجملۃ لہ اصل لکن یشکل بانہ اذا حمل ما بلغہ علی الحدیث الضعیف فما فیہ قولہ ایمانا بہ لانہ
اذا اعتقد الثبوت امتثالا لقولہ ایمانا بہ نافی کون الحدیث الذی بلغہ ضعیفا لان الضعیف لا یطلق الا حیث لم یکن
المضمون ثابتا الخ و در جواب این اشکال را نقل کردہ والجواب انا نختار الاول ونقول اعتقاد الثبوت لا یتوقف علی الجزم
لجواز ان یکون من وجہ کما اذا کان عاما اودرج فی العمومات فالثبوت حینئذ من حیث ہذا الادراج لا غیر الخ وبعد این جواب
نوشتہ کذا افادہ الشیخ ابن حجر المکی فی حل معنی ہذا الحدیث الا انہ جعل مرجع الضمیر فی قولہ فاخذ بہ ای بالفضیلۃ بمعنی الفضل
والظاہر انہ راجع الی شیء فیہ فضیلۃ ومعنی اخذ بہ ای عمل بہ قولا وفعلا ثم قولہ ایمانا بہ ای ایمانا باللہ وایقانا برجاء ثوابہ لا ان
المعنی ایمانا بذلک الحدیث کما حملہ الشیخ فاحتاج الی التحمل فی الجواب الخ در غنیۃ المستملی گفتہ والاصل ان الوصل بین الاذان
والاقامۃ یکرہ فی کل الصلوۃ لما روی الترمذی عن جابر ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال لبلال اذا اذنت فترسل واذا اقمت فاحدر واجعل
بین اذانک واقامتک قدر ما یفرغ الآکل من اکلہ والشارب من شربہ والمعتصر اذا دخل لقضاء حاجتہ وہو وان کان ضعیفا
لکن یجوز العمل بہ فی مثل ہذا الحکم الخ

محدث دہلوی در شرح سفر السعادت فرمودہ کہ احتجاج در احکام بخبر صحیح مجمع علیہ است و ہمچنان بحسن لذاتہ بود یا بغیرہ
نزد عامۂ علما و آن ملحق بصحیح است در احتجاج اگرچہ در رتبہ کمتر است از آن و چون حدیث ضعیف متعدد طرق بمرتبۂ حسن رسد
آن نیز حجت است و آنکہ مشہور است کہ حدیث ضعیف در فضائل اعمال معتبر است نہ در ما سوای آن مفردات آن مراد است اما مجموع بتعدد
طرق داخل حسن است نہ ضعیف صرح بہ الائمۃ لحدیث ہو المختار والمعتمد و لیکن گفتہ اند کہ اگر حدیث ضعیف بجہت سوء حفظ بعض
رواۃ یا اختلاط بود با وجود صدق و دیانت منجبر میگردد بتعدد طرق و اگر از جہت اتہام کذب راوی باشد یا شذوذ یا مخالفت
احفظ و اضبط یا بقوت ضعف مثل فحش خطا اگرچہ بتعدد طرق داشتہ باشد منجبر نگردد و حدیث محکوم بضعف باشد و در
فضائل اعمال معمول الخ شاہ ولی اللہ دہلوی در انتباہ کہ رسالۂ استاد الاستاد خود علامہ ابراہیم کردی آوردہ اند و در آن
مرقوم است ومن الایام الفاضلۃ یوم عاشورا و یوم النصف من شعبان و ورد فی فضائل جنب احادیث ضعیفۃ باسانید
لا باس بالعمل بہا فان وجد فی نفسہ قوۃ فلیعمل بہا رجاء فضل اللہ تعالی الخ مولوی خرم علی در رسالۂ دعائیہ گفتہ و علما
برین صفات در فضائل اعمال فیما نحن فیہ باتفاق علما معمول بہا است الخ در بسطاہر حق بعد از انکہ ضعیف بودن حدیث
فضیلت صلوٰۃ اوابین و منکر الحدیث بودن راوی آن از امام بخاری نوشتہ گفتہ اس حدیث کو اگرچہ ترمذی وغیرہ نے
ضعیف کیا ہی لیکن فضائل مین عمل کرنا حدیث ضعیف پر جائز ہی الخ و بذیل حدیث فضیلت شب نصف شعبان بعد از انکہ
از امام بخاری ضعیف بودن آن آوردہ گفتہ اور یہہ حدیث اگرچہ ضعیف ہی لیکن عمل کرنا حدیث ضعیف پر فضائل اعمال
مین باتفاق جائز ہی الخ **قولہ** اگرچہ مدعیات و معاملات مثبت احکام ہی بود الخ **اقول** قاضی ثناء اللہ صاحب در
سیف المسلول در رد روافض در بیان بودن علم الہامی نیز یکی از اسباب علم ذکر کردہ اند کہ انچہ بدان ثابت آید آنرا بمیزان شرع بسنجید
پس اگر شرع آنرا قبول کند آنرا حق باید دانست و قبول باید کرد و انچہ شرع آنرا رد کند آنرا خطا و باطل باید دانست و رد باید کرد و انچہ شرع
از ان ساکت باشد آنرا نیز قبول باید کرد پس درین صورت بعد فرض عدم ثبوت ہیچ حدیثی در فضائل این نماز ہا نیز چونکہ شرع ساکت
است و شارع انکار نمودہ است و دلیلی و نصی بر حرمت آنہا وارد نیست در قسم ثالث خواہد بود پس باطل شد الزام با نیکہ ہر کہ ہوای
ہوا و ہوس بدعت خود را بدعاوی باطلہ خویش اثبات میتوان کرد و کسی از اہل شرع تا بمقاومت آن نمی توان آورد تا آخر الالزامات
اللازمۃ **قولہ** خصم شنیدن لقطان از زبان حق ترجمان سرور پیغمبران چگونہ باور نماید الخ **اقول** اما للشیخ عبد الحق رح در ترجمہ
مشکوٰۃ شریفہ در ہمین بحث و تحقیق این مسئلہ آوردہ کہ منکر این حال تصدیق بکرامات اولیاء کرام دارد یا ندارد و اگر ندارد
ساقط شد بحث با وی زیرا کہ وی منکر است چیزی را کہ اثبات کردہ اند کتاب و سنت و اگر دارد این از جملہ کرامات است باعث
انکار چیست الخ و ہمچنین است در شرح بکلیہ وغیرہ ثانیاً اگر خصم از محرومی اعتقاد کرامات و بی نصیبی از ان برکات آن رتبہ علیہ را
باور نمی نماید تاہم او را بلی مزاحمت و مصادمت امور شرعیہ در امور الہامیہ چیز حکم تضلیل بر اولیاء اللہ تعالی نمودن کہ ہیچ

قوله صاحب بهجة الاسرار متهم است بافراط الخ **اقول** قطع نظر ازانکه بر بزرگان دین تهمتها نهادن و در پی سلف صالح افتادن مایه افتخار طائفه وهابیه است باری در غنیة الطالبین که مستند و اکابر اوست ببینید که برای تاکید صلوة الرغائب فصلی براسه مرقوم است همچنین در صلوة البرأة اجر کبیر و فضل عظیم مسطور است **قوله** محل نزاع صلوة مخصوصه است شبهات نه فضائل این شبها الخ **اقول** هرگاه که فضائل این شبها عموما ثابت گردیده پس جمله احادیث صلوة مخصوصه اگر ضعیف هم قرار داده شوند تاهم در وجه عمل بدان بی التزام منکرات و ممنوعات شرعیه هیچ خللی نیست چنانچه قطب اسماعیلیه در مظاهر حق بعد نقل ملکا صلوة برأة از بعض علما گفته ملا علی قاری کہتی ہین کہ جائز ہی عمل کرنا حدیث ضعیف پر اور علمار نی جو انکار کیا ہی اسکا سبب لاحق ہونی منکرات کی انکار کیا ہی حاصل یہہ ہے کہ اگر تنہا بغیر خرابیون مذکورہ کی پڑہی تو جائز ہی الخ **قوله** تفرد صاحب اشباع به نفی کراهت الخ **اقول** ادعار تفرد صاحب اشباع مبنی است بر قلت نظر بسوی اقوال ائمه دین چه بسیاری از اکابر و علمار حنفیه رح قائل بجواز و عدم کراهت بدون جماعت شده اند بلکه بعضی از ایشان بجواز جماعت بدون تداعی هم رفته اند علامه کفوی در اعلام الاخیار که مشهور بطبقات حنفیه رح است در ذکر حال امام صدر کبیر صاحب محیط برهانی آورده و فی کتاب المحیط لایکره الاقتداء بالامام فی النوافل مطلقا نحو القدر و الرغائب و لیلة النصف من شعبان و نحو ذلک لان ما راه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن خصوصا اذا استمر فی بلاد الاسلام والامصار لان العرف اذا استمر نزل منزلة الاجماع و کذا العادة اذا استمرت و اشتهرت و فی اکثر بلاد الاسلام یصلون الرغائب مع الامام و صلوة لیلة القدر لیالی رمضان و لم یشتهر ان النبی صلعم صلی لیلة النصف من شعبان و لیلة الرغائب والقدر و مع ذلک صلی المومنون مع الجماعة فی اکثر امصار الموحدین و بلادهم و ما راه المومنون حسنا فهو عند الله حسن و فی تلک الصلوة مع الجماعة مصالح و فوائد نحو رغبات المومنین فی تلک الصلوة و اعطاء الصدقات من الدراهم والحلاوی و غیر ذلک و منع بعض الفقهاء ذلک لکن افسادهم اکثر من صلاحهم لان فی المنع منع الصدقات و منع رغبة الناس عن الحضور فی الجماعات و ذلک لیس بمرضیا عقلا و سمعا و من افتی بذلک فقد اخطأ فی دعواه الخ ملخصا و بعد ازانکه از محیط سرخسی و حاوی و بزازیه کراهت جماعت تطوع در غیر خارج رمضان از امام قدوری عدم کراهت آن آورده می نویسد و درایت فی فتاوی الصوفیة لا یکره التطوع بالجماعة مطلقا اذا صلوا بغیر اذان و لا اقامة لعدم التداعی حقیقة و هو الاذان والاقامة و قد صرح فی شرح الکافی الناصحی ایضا فی صلوة الکسوف حیث قال انما یکره التطوع بجماعة اذا صلوها علی وجه استدعاء الناس الیها بجماعة کما یدعی الی المکتوبة و لا شک ان استدعاء الناس الی المکتوبة لا یکون الا بالاذان قوله اذا نادیتم الی الصلوة الایة والنداء لیس الا بالاذان فکذا الاستدعاء ذکره فی الجامع الصغیر الخانی فی باب ادراک الفریضة و یؤیده ما فی الظهیریة فعلم ان التداعی رفع الصوت بالاذان والاقامة و فی السراجیة ان امامة النبی علیه السلام لیلة المعراج کانت فی النوافل و ذکر المولی الفاضل یعقوب فی شرح الشرعة و اصح

ماجاء من نوافل الصلوة صلوة التسبيح بعد نقلها في المقدمة من صلوة الرغائب والبراءة والقدر بقي ههنا بحث مهم وهو انه
هل يكره امثال تلك التطوعات بجماعة ام لا قال في خزانة الفتاوى التطوع بجماعة في غير رمضان مكروه وقال شارح
النقاية لا يكره الاقتداء بالامام في القدر والرغائب والنصف من شعبان لان ما راه المؤمنون حسنا فهو عند الله
حسن الخ ملخصاً **قوله** شیخ نووی الخ **اقول** اگرچہ امام نووی رح و دیگر چندی از علماء کرام فرموده اند اگرچہ مجرد
انکار چندان مستغرب نیست اما چندان مبالغہ کہ فرموده اند باوجود تصریح اکابر حنفیہ وغیرہم بخلاف آن البتہ محل تعجب
است خصوصاً از امام نووی علیہ الرحمۃ چنانچہ شیخ عبد الحق رح در ما ثبت بالسنۃ فرموده ومما اشتهر فيما بين الناس
في هذا الشهر ليلة الرغائب والمشايخ فيه صلوة مشهورة والمحدثون انكروها اشد الانكار حتى قال محي الدين النووي رح الخ
وبعد قول امام نووی رح وعلامہ ابن حجر رح نوشتہ هذا ما ذكره المحدثون على طريقتهم في تحقيق الاسانيد ونقد الاحاديث
وعجباً منهم ان يبالغوا في هذا الباب هذه المبالغة ويكفيهم ان يقولوا لم يصح ذلك عندنا واعجب من الشيخ النووي رح
مع سلوكه طريق الانصاف في الابواب الفقهية وعدم تعصبه مع الحنيفة كما هو داب الشافعية فما نحن فيه اولى بذلك
لنسبته الى المشايخ العظام والعلماء الكرام رحمهم الله تعالى هذا وقد ذكر صاحب جامع الاصول في كتابه حديثا من كتاب رزين
الخ **قوله** این احتمال الخ **اقول** سابق گذشتہ کہ فقہا و اہل کمال جہر ذکر را اگرچہ در مسجد باشد منع نمی فرمایند مگر بعروض
ہیچو عوارض خارجیہ پس این احتمال عند التحقیق مخالف ایشان نمی تواند شد **قوله** بہر حال درین اثر احتجاج است
الخ **اقول** اولاً سابق گذشتہ کہ حضرت ابن عمر رضہ صلوۃ ضحی را بدعت وابتداع میفرمود وہمچنین حضرت ابن مسعود رضہ
بر کسانیکہ مشغول خواندن این نماز میبودند انکار میفرمود وہمچنین حضرت ابن عمر رضہ درباب اذان جمعہ کہ از محدثات حضرت عثمان رضہ
است اطلاق بدعت کرده است در مواہب آورده عن ابن عمر رضہ قال الاذان الاول يوم الجمعة بدعة فيحتمل ان يكون
قال ذلك على سبيل الانكار وان يكون اراد انه لم يكن في زمنه عليه الصلوة والسلام لان كل ما لم يكن في زمنه صلى الله عليه وسلم
يسمى بدعة لكن منها ما يكون حسنا ومنها ما يكون غير ذلك الخ وہمچنین دیگر از صحابہ کرام نسبت محدثات مستحسنہ دیگر صحابہ کرام
فرموده اند پس این انکار واطلاق ابتداع کہ صرف برائے تسہیل بر عباد اللہ بوده تا بجہت قرب اسلام وعدم تدوین احکام در
اشتباه نیفتند پس ہیچو قول اسماعیلیہ چہ مفید وچہ قابل احتجاج وثانیاً در خصوص فرق کردن بمسجد ہم مستندین صاحب رسالہ از فقہاء
اہل کمال نوشتہ اند کہ منع نمودن نہی شاید وحضرت ابن مسعود رضہ کہ انکار واخراج فرموده پس گاہی امر غیر جائز بکدامی غرض یعنی مستحب
جائز ہم میگردد وبرین تقدیر انکار واطلاق بدعت بر ان بغرض تعلیم سنت نمودن آن بوده باشد پس این احتجاج بر تقدیر ثانی
ہم مفید صاحب رسالہ نیست ثالثاً احتجاج مفتی اسماعیلیہ باین اثر ہرگز تمام و درست نیست چہ بحسب ظاہر تلبیس او نیز عدم فعل و عہد
آنحضرت صلعم دلیل بدعت وکراہت ومخالفت شدن نمی تواند آری عامہ طائفہ کہ بدعت بمعنی ما لیس سنۃ رسول اللہ صلعم
وما احدث بعد عہده صلی اللہ علیہ وسلم قرار داده بر ان حکم کلی ضلالت لازم میکنند وہر بدعت را مثل شرک خلل انداز اصل ایمان

سیدانند اگر باین اثر احتجاج نمایند پس قطع نظر از آنکه حضرت ابن مسعود و ابن عمر رضی الله عنهم و دیگر صحابه کرام در بسیاری از امور باوجود اطلاق
ابتداع و اقرار عدم معهودیت از حضرت علیه الصلوة والسلام حکم جواز بلکه استحباب باستحسان فرموده اند البته بجهت خطا بر آن اصحاب
تلبیس پیش عوام تمام میگردید **قوله** کسی از جناب قایل و شاغل این عمل ندیده و نشنیده **اقول** اولا که جناب اشتباع خود
اجل و اکمل تلامذه جناب صاحب تحفه است و محض برای تحصیل علم حدیث شریف شرف خدمت صاحب تحفه حاصل نموده است رد آتش آن بیچ شبهات و
نفی عام مردود نمودن محض سفاهت است و ثانیا فتاوی صاحب تحفه درین ابواب بدرجه شهرت و تواتر رسیده اند و ثالثا تا حال
در بسیاری از بلاد هندوستان بیندگان صاحب تحفه موجود و صاحب رساله را باید که از ایشان استفسار نماید و از انکار متواترات باز آید **قوله**
در تحفه که بالتواتر کتاب جناب مرحوم است الخ **اقول** هرچند صاحب رساله بسیاری از اکابر ائمه دین را تفسیق و تضلیل و تجهیل
نموده اند اما در ینجا که شاه عبدالعزیز صاحب را آنچنان قرار داده و ان مخالف تلبیس و تدلیس طایفه اسماعیلیه و السنة لاجرم مفری غیر از
انکار متواترات ندیده اما الحمدلله که تحفه را بالتواتر کتاب جناب مرحوم قرار داده حالانکه بموجب همین کتاب تحفه صاحب رساله و مقتدایانش
خارج از امت قرار می یابند و بموجب همین طایفه اسماعیلیه صاحب تحفه اثنا عشریه مع تمام امت محمدیه علی سیدها الصلوة والتحیة
بلکه مشرک قرار می یابند و در بیان تحفه موجود که حضرت امیر و ذریت طاهره او را تمام امت بر مثال پیران و مرشدان می پرستند و امور
تکوینیه را بایشان وابسته میدانند و فاتحه و درود و صدقات و نذر و منت بنام ایشان رایج و معمول گردیده چنانچه با جمیع اولیاء الله
همین معامله الخ حالا صاحب رساله بیان کنند که نذر و منت و مجلس و عرس نمودن و امور تکوینیه وابسته آنحضرت دانستن که مروج و معمول امت است
چه حکم دارد **قوله** از عجایب این مقام آنکه الخ **اقول** قطع نظر از آنکه در فیوض الارواح قدس فتوی منسوب بجانب صاحب تحفه منقول
نیست بلکه عبارت خط صاحب تحفه مسمی علی محمد خان صاحب رئیس مرادآباد مذکور است کمال استعجاب اینکه بی دیدن صحت نامه کتاب مرقوم
گردیدن بسیاری یک لفظ بجای لفظ دیگر این قدر پیچ و تاب در اصلاح خیانت و تحریف مائة المسائل و نقل عبارات مرقات وغیره در
رساله تفهیم بتفهیم انقدر حشو و اطناب آن هذا انتهی عجایب و اعجب عجایب و اغرب غرائب آنکه باوجود مطالعه مجموعه فیوض الارواح قدس
منقبت شاه ولی الله صاحب و اخلاف آن آنها مناقب بزبان می آرد و مطلقا حیا نمیدارد و از مطالعه مجموعه مذکوره کالشمس ثابت است که جد مذهب
ابنا علیهم شاه صاحب و کافه سلف و خلاف آن آنها مناقب فاسق مبتدع بلکه کافر و مشرک قرار می یابند فافهم **قوله** منع اتخاذ روز عاشورا روز
غم و ماتم و منع واعظ از ذکر قصه شهادت در روز عاشورا پرداخته اند **اقول** صاحب شباع که نقل فتوی مشهوره شاه عبدالعزیز صاحب
نموده و مطلب آن بیان فرموده در رد آن فقره منع اتخاذ روز غم و ماتم افزودن در روایات مخالفت جلوس برای مصیبت و اتخاذ ماتم پیش
نمودن لغو است جلوس برای ندب مصیبت و اجتماع برای نیاحت و اتخاذ روز ماتم چیزی دیگر و ذکر فضایل و احوال شهادت حضرت سیدنا حسین رضی الله
باحادیث شریفه و بروایات صحیحه و طرق رقت و عرض حزن و آداب استرجاع و حث بر صبر و عبادات و بیان حال عبرت مالی بی ادبان
که از جمله معجزات نبویه میتوان گفت چیزی دیگر اما منع این ذکر پس نقل بعض عبارات خارج از بحث و نقل یک فقره بعض عبارات
که بحسب ظاهر موافق دعوی معلوم گردیده و ترک اول و آخر همان عبارت که مضر و مخالف بوده اثبات ان مدعا نتواند

از صواعق محرقہ کہ آوردہ وایاہ ان یشتغل ببدع الرافضۃ ونحوہم من الندب والنیاحۃ الی آخرہ اول
آن عبارت چنان است اعلم ان ما اصیب بہ الحسین رضی اللہ تعالیٰ عنہ فی یوم عاشورا کما سیاتی
ایضاحہ انما ہو الشہادۃ الدالۃ علی مزید حظوۃ ورفعتہ ودرجتہ عندربہ فمن ذکر ذلک الیوم مصابہ لم ینبغ ان یشتغل الا بالاسترجاع
امتثالا للامر واحرازا لما رتبہ تعالیٰ علیہ بقولہ اولئک علیہم صلوات من ربہم ورحمۃ واولئک ہم المہتدون ولا یشتغل
ذلک الیوم الا بذلک ونحوہ من عظائم الطاعات کالصوم وایاہ ثم ایاہ ان یشغلہ ببدع
الرافضۃ ونحوہم من الندب الخ وآنچہ صاحب رسالہ از رسالہ اصول صفار نوشتہ وسئل رضی اللہ تعالیٰ عنہ عن ذکر مقتل الحسین
فی یوم عاشورا ایجوز ام لا قال لا لان ذلک من شعار الرفض عبارتیکہ آخر این قول بودہ ترک نمودہ وہی ہذہ فان اراد تذکر
المقتل ینبغی ان یذکر الصحابۃ اولا ثم یذکر مقتل الحسین رضی اللہ تعالیٰ عنہما تعالیٰ لا یقصدوا فحینئذ لا باس بہ انتہی عبارت غنیۃ الطالبین
خارج از بحث کہ آوردہ در عبارت منقولہ ابطال قول کسانی است کہ آن روز را یوم مصیبت گردانیدہ انکار صوم آن روز عظیم
وابطال تشریف وتعظیم آن میکنند وتوسعہ وتصدق فقراء درخصوص آن روز فرح وسرور قرار دادہ بر فاعلین طعن می نمایند پس
عبارت منقولہ را از ممانعت ذکر احوال شہادت صادقہ ودیگر امور خیر چہ علاقہ افسوس کہ صاحب رسالہ را از عبارت منقولہ غنیۃ الطالبین
آنچہ دران مذکور نیست معلوم گردیدہ وآنچہ صراحۃ مسطور است بنظر نرسیدہ حالا ببینند کہ نجات انبیا وخلق حضرت آدم علیہ السلام وغیرہ کہ ہمہ
دران روز صورت بستہ فضل عاشورا قرار دادہ نوشتہ فصار عاشورا مثل بقیۃ الایام الشریفۃ کالعیدین والجمعۃ وغیرہا الخ وآنچہ از
احیاء العلوم آوردہ اولا آن عبارت را از بیان فضائل ذکر شہادت حضرت وی رضی اللہ تعالیٰ عنہ باحادیث شریفہ و
روایات صحیحہ وبیان حال بدحالی لی اوبان کہ آن روایات از اجلہ صحابہ کرام منقول مروی ومأثور باشند لی آنکہ ہیچ بعض صحابہ
کرام باشند چہ علاقہ شیخ ابن حجر کہ صاحب رسالہ درہمین مقام ودیگر مقامات باو استدلال میکند در کتاب صواعق محرقہ کہ ذکر قصہ شہادت شریفہ
وحالات بدحالی قاتلان تفصیل ذکر نمودہ است بعد نقل منقولہ امام غزالی گفتہ وما ذکر من حرمۃ روایۃ قتل الحسین رضی اللہ عنہ وما بعدہ ما
لا ینافی ما ذکرتہ فی ہذا الکتاب لان ہذا البیان الحق الذی یجب اعتقادہ من جلالۃ الصحابۃ وبراءتہم بخلاف ما تفعلہ الوعاظ الجہلۃ
فانہم یاتون بالاخبار الکاذبۃ الموضوعۃ ونحوہا ولا یبینون المحامل الحق الذی یجب اعتقادہ الخ ثانیا دران قول قید عاشورا است
معلوم نیست کہ صاحب رسالہ در باب الشہادتین کہ بسط تمام موضوع برای ذکر شہادت است چہ میگوید وآنچہ از ابن تیمیہ آوردہ پس قطع نظر از
عدم افادہ مطلب او کلا شمول است برافراط وغلو باطل چنانچہ توسیع لعصہا در ذیل لم یستحبہا احد من الائمۃ آوردہ واز مبتدعات
قائلین قرار دادہ حالانکہ در عبارت منقولہ غنیۃ الطالبین بعد عبارت منقولہ از صحابہ وتابعین منقول قد ورد عنہم الحث علی التوسعۃ
وثانیا الزام از قول ابن تیمیہ بر شاہ عبد العزیز صاحب درست نمی تواند شد چہ نزد شاہ صاحب اقوال ابن تیمیہ مردود است چنانچہ در
[illegible] کہ جمع نمودہ مولوی حاجی رفیع الدین خانصاحب مرادآبادی است مسطور کلام ابن تیمیہ فی منہج السنۃ وغیرہ
[illegible] الاسیما فی تفریط حق اہل البیت وفی منع زیارۃ النبی صلی اللہ علیہ وسلم وفی انکار الغوث [illegible]

و القطب و الابدال و تحقیر الصوفیة و امثال ذلک و ہذہ المواضع منقولة موجودة عندی و قد تصدی لرد کلامه فی زمانه جہابذة علماء
الشام و المغرب و مصر ثم ان ابن القیم تلمیذہ الرشید قد بالغ فی توجیه کلامه لکن لم یقبله العلماء حتی ان المخدوم معین الدین السندی
الف رسالة فی ردہ و اذا کان کلامه مردودا عند علماء اہل السنة فای طعن یلحقهم فی ذلک الخ **قوله شیخ عبد الحق در بعض مؤلفات**
الخ **اقول** شیخ عبد الحق در بعض مولفات اگر بعروض عوارض خارجیه چیزی بحث نموده باشد از ان انکار جواز مولود و عرس و امداد
بدعا و ختم و طعام نتوان ثابت نمود و چگونه ثابت شود که این امور بلکه محافظت اعراس و استحسان آن شیخ از اساتذه محققین خود در روایت
می‌آید در ما ثبت السنة فرموده قلت فهذه الروایة یکون عرس سفر تاسع ربیع الاخر و ہذا ہو الذی ادرکنا علیه سیدنا الشیخ الامام
العارف الکامل الشیخ عبد الوہاب المتقی المکی فانه قدس سره کان یحافظ فی یوم عرسه سفر عنه ہذا التاریخ اما اعتمادا علی ہذہ
الروایة او علی ما رأی من شیخه الشیخ الکبیر علی المتقی او من غیره من المشائخ رحمة الله علیهم الخ و انچه صاحب رساله از شرح سفر السعادت
آورده و در آخر همان قول در مسئله نشاندن قاریان نزد قبر بخواندن ربودن عدم کراهت باستناد قول ابن همام تصریح کرده و در
جامع البرکات گفته اگر در اعراس لفظ طعام بروح فلان پخته ایم نگویند و بگویند طعامی حاضر ساخته شده است بهتر باشد و اگر از عبارت
بروح فلان این مراد است که ضیافتی کرده ایم بیاد ایشان تا بعد از اکل قرآن و فاتحه بخوانیم و ثواب آنرا بروح ایشان
برسانیم باکی ندارد الخ و همدران در حال استاد خود شیخ اجل عبد الوهاب مکی نقل کرده و ایشان نیز روز مولد آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم و روز عرس حضرت غوث الثقلین رضی و عرس شیخ خود و عرس شیخ علی متقی و عرس والد خود طعامی وافری پخته
و بحضور صلحا و علما و فقرا میدادند الخ و انچه صاحب رساله از رساله تعزیت یک فقره آورده حالش بعد مطالعه اصل
منقول عنه بدریافت آید اما اگر محمول بظاهر باشد پس البته مخالف است بسلف کاملین خلف صالحین علامه عینی در شرح
صحیح بخاری شریف نوشته باب موعظة المحدث عند القبر و قعود اصحابه حوله کانه اشار بهذه الترجمة الی ان هذا الجلوس مع الجماعة عند
القبر ان کان لمصلحة تتعلق بالحی او المیت لا یکره ذلک فاما مصلحة الحی فمثل ان یجتمع قوم عند قبر و فیهم من یعظهم و یذکرهم
الموت و احوال الآخرة و اما مصلحة المیت فمثل ما اجتمعوا للقراءة القرآن و الذکر فان المیت ینتفع به الخ و در شرح هدایة
آورده و مما یدل علی هذا ان المسلمین یجتمعون فی کل عصر و زمان و یقرءون القرآن و یهدون ثوابه لموتاهم و علی هذا اهل الصلاح
و الدیانة من کل مذهب من المالکیة و الشافعیة و غیرهم و لا ینکر ذلک منکر فکان اجماعا عند اهل السنة الخ و وصول ثواب اگرچه
مخصوص بمقبره نیست اما در خصوص مقبره امید زیادت نفع است چنانچه در تفسیر عزیزی نوشته و دفن کردن چون اجزای
بدن تمامه یکجا میباشد علاقه روح بحال می ماند و توجه بزائرین و مستفیدین بسهولت میشود و آثار این عالم از صدقات و
فاتحه و تلاوت قرآن خوانی چون در ان بقعه که مدفن اوست واقع شود بسهولت نافع میشود الخ و عجب است از صاحب رساله که بعبارت
منقوله رساله تعزیت استناد میکند نمی فهمد که غایة الامر آنکه اختلاف به ثبوت رسید اما از ترجیح چه علاقه حالانکه در مائة مسائل
اسحاقیه نوشته حافظان را برای قرائت قرآن نشاندن نزد قبر علما را اختلاف است مختار همین است که جائز است بشرطیکه با وا

صحیح شده قرارت نکند الخ **قوله** فی البزازیة الخ **اقول** در اصل صاحب بعینه این روایت بزازیه از نقل شرح
منیه آورده و حسب عادت خیانت خود مردود نمودن صاحب شرح منیه این حدیث ذکر نه نموده و دیگران هم بهمان راه میروند
حالا باید شنید که در شرح منیه که مستند صاحب رساله و کبرا و سعت بعد قول بزازیه نوشته ولا یخلو عن نظر لانه لا دلیل
علی الکراهة الا حدیث جریر المتقدم وانما یدل علی کراهة ذلک عند الموت علی انه عارضه ما رواه الامام احمد بسند
صحیح وابوداود عن عاصم بن کلیب عن ابیه عن رجل من الانصار قال خرجنا مع رسول الله صلعم فی جنازة فرأیت
رسول الله صلعم وهو علی القبر یوصی الحافر یقول اوسع من قبل رجلیه اوسع من قبل رأسه فلما رجع استقبله داعی امرأته فجاء وجیء
بالطعام الی ان قال فهذا یدل علی اباحة صنع اهل المیت الطعام والدعوة الیه الخ **قوله** فی فتح القدیر الخ **اقول** نقل نمودن
عبارت فتح القدیر بهمه تحقیق و تطبیق کمال سفاهت است ملا علی قاری در شرح مشکوة شریف در ذیل حدیث دعوت
نمودن زن میت بعد دفن شوهرش و اجابت فرمودن آنحضرت صلعم بهمراهی صحابه بخانه میت بعد ذکر قول علامه ابن همام
و دیگر علمای کرام فرموده وینبغی ان یقید کلامهم بنوع خاص من اجتماع یوجب استحیاء ورثة المیت فیطعمونهم کرها او یحمل علی کون
بعض الورثة صغیرا او غائبا او لم یکن المال من عند احد معین الخ **قوله** فی وصایا الشیخ ولی الله الدهلوی الخ **اقول**
شیخ موصوف را که از اسرافات مخالفت کرده است همان شیخ تعامل عرس مولد و محافظت بران از اسلاف و اکابر خود در تالیفات
خود روایت نموده قائل استحسان آن و معتقد فضیلت مجلس شریف و متبرک بودن آن گردیده پس منع اسرافات صاحب رساله را
چه مفید و صاحب اشباع را چه مضرت **قوله** فی المقامات المظهریة الخ **اقول** میرزا صاحب موصوف که مقید نمودن برسمیات
عرفیه بیان فرموده ازین هیچ امداد بدعات ختم و نیاز طعام و نقد و اصل مولد و عرس و مخالفت اینها ثابت نگردید حال
و قال سلامت اخلاف ایشان باید شنید و در مظهریه مطبوعه دهلی بعد بیان نفی التزام رسمیات زائده گفته ازینجاست
که معمول حضرت شیخ در عرس مشائخ رضی الله عنهم چنین بود که بروز عرس در خانه میگفتند که امروز قدری در طعام معمول اضافه
باید کرد الی قوله و چون فقیر عادت بطعام بازار دارد ناچار در عرس یک پیسه را شیرینی از بازار طلبیده بیاران حاضر تقسیم
میکند و انچه فتوح از نقد بیاید حضرت میر سید سجدیت پیرزادها و هوا کیا استحقاق دارند بطور تحفه میرسانند الخ و شاه عبد الغنی
صاحب در رساله مناقب خلیفه میرزا صاحب که جامع آن مناقب مظهریه بوده اند نوشته برای نیاز پیران سیما حضرت خواجه
بهاء الدین نقشبند حلوا وغیره تیار میکردند و انرا بفقرا تقسیم می نمودند و نیاز و الحمد و میکردند الخ و تحدیر آن از خلیفه مذکور
آورده اند یکبار در عرس حضرت خواجه محمد زبیر حاضر شدم ایشان تشریف آورده فرمودند عبادت بکثرت کنید الخ و نیز
باید دریافت که جناب میرزا صاحب موصوف در مکتوب یازدهم نوشته اند که اکثر اعمال مخصوصه و نیز مراقبات باطوار معموله
که در قرون متاخره رواج یافته از کتاب و سنت ماخوذ نیست بلکه حضرات مشائخ بطریق الهام و اعلام از سید و فیض اخذ
نموده اند و شرع ازان ساکت است و داخل دایره اباحت و فایده دران متحقق و انکار آن منکر و بدعت الخ صاحب رساله را

نماید که اطوار معمولهٔ مخصوصهٔ ذکر الهی که شرع ازان ساکت است داخل دایرهٔ اباحت است یا ضلالت و دران فایدهٔ دینیه متحقق
است یا مفسدت و انکار آن ضروری نیست یا ضروریست بر تقدیر شق ثانی که جناب مرزا صاحب باوجود اقرار رواج یافتن در قرون متاخره
و ماخوذ نبودن از کتاب و سنت و ساکت بودن شرع که بتحقق فایده وغیره اقرار و اقبال فرموده مقبول است یا مردود و حکم ضلالت
و جهالت همچنانکه در حق دیگر ائمهٔ دین و اولیاء کاملین کرده است درینجا هم میکنند یا نه و آنچه صاحب رساله از قاضی ثناء الله آورده
منظر افعال شنیعهٔ جهال است و از اجتماع مسلمین برای قراءت قران و اذکار خیر که اصل عرس معمول مرشدان و اساتذهٔ شاه است
چه علاقه دارد خود در تذکرة الموتی نوشته اند حافظ شمس الدین عبد الواحد گفته از قدیم در شهر مسلمانان جمع میشوند و برای اموات
قران میخوانند پس اجماع شده و خلال از شعبی روایت کرده که بودند انصار وقتیکه کسی می مرد ازایشان میرفتند سوی قبر او و برای او
قران میخواندند الخ **قوله** تشبیه اعادهٔ مجلس میلاد الی قوله با جنم کنهیا الخ **اقول** حسن ذکر آنحضرت صلعم و اظهار عظمت و توقیر
آنجناب و اداء شکر نعمت که بدلایل کتاب و سنت عموما ثابت است کافیست برای حسن جمیع افراد خاصهٔ مباحث مخصوصه از مستحسنات
ائمهٔ اسلام که مندرج آن عمومات و غیر مزاحم بکتاب و سنت باشند پس برای حسن مجلس ذکر مبارک و جمع چندی از امور خیر بنیت برکت و تشریف
زمان ولادت حاجت بدلیل دیگر حسب بتصریح معتقدین صاحب رساله نیست بلکه خصوص استحباب اعادهٔ شکر نعمت ولادت در نظیر یوم
ولادت باداء عبادت حضرت رب العزت ائمهٔ دین از نص حدیث حضرت سید المرسلین ثابت فرموده اند و نیز نزد کافهٔ مسلمین
بودن ذکر ولادت آنحضرت موجب سرور و برکت و مشروعیت اجتماع برای فرحت ثابت است بالیقین حتی که صاحب مائة مسائل
هم بآن قایل است و مشروعیت ذکر وقایع ارهاصات و معجزات سرور کاینات و اجتماع مسلمین برای استماع آن حالات و اظهار
سرور و فرحت بآن ذکر با برکت باعتقاد بقاء شرف در نظیر زمانهٔ ولادت با سعادت و استحباب اعادهٔ شکران نعمت که مجلس
میلاد شریف عبارت از همین است تشبیه بجنم کنهیا دادن بلا ریب کمال سوء ادبیست نزد اهل دین اسلام و آنچه صاحب رساله برای رفع
ملام و تفسیر مرادش گفته که با جنم کنهیا در نفس اعادهٔ سرور میلاد بدون تجدد نعمت میلاد الخ پس درین فقره زیادت تصریح باصل
بی ادبی و کمال بیدینی است چه نفس اعادهٔ سرور و شکر میلاد بدون تجدد نعمت باقرار مستندین صاحب رساله ثابت است از تقریر
و نص ارشاد آنحضرت صلعم که استحباب اعادهٔ صوم اثنین بشکر نعمت ولادت باوجود عدم تجدد آن نعمت مقرر فرموده اند پس تفسیر
این امر بتشبیه بجنم کنهیا دادن زیاده تر موجب بی ادبی و بیدینی است **قوله** التشبیه صلوة جانب تنور با عبادت نار و عبادت
مجوس الخ **اقول** الا چون فضیلت صلوة جانب بیت الله و شرف و برکت آن از مضامین عمومات منصوصات ائمهٔ دین ثابت
فرموده اند پس اگر کراهت صلوة جانب نار بمعنی بر لزوم مشابهت و توافق صوری عبادت مجوس نموده آید مستلزم آن نیست
که عقد مجلس ذکر شریف آنحضرت و اعتقاد بقاء شرف در نظیر ایام ولادت با سعادت و استحباب ادای شکر نعمت حضرت رب العزة
بانواع افعال عبادت که ائمهٔ دین از مضامین احادیث شریفه ثابت فرموده اند مانند جنم کنهیا قرار داده آید و چگونه ایراد این
مستلزم این مقال چه خلال میتوانند شد حالانکه فضیلت نفس مواجههٔ نار وقت عبادت که از شعار مجوس است هرگز موافق قواعد

شرع شریف نیست و نفس اعادهٔ شکر نعمت ولادت آنحضرت باوجود عدم تجدد نعمت صراحةً از ارشاد حضرت شارع علیه السلام ائمهٔ دین و اکابر
مستندین صاحب رساله ثابت فرموده اند ثانیاً قطع نظر ازین فرق دیگر هم هست و آن اینکه در مواجههٔ نار وقت عبادت توافق صوری
بشعار مخصوص مجوس لازم می‌آید و در عقد مجلس ذکر میلاد مبارک که اظهار شکر آن نعمت در ایام ولادت آنحضرت یعنی در ماه ربیع الاول شریف
این توافق صوری هم مفقود است مبنی بر آنکه فقهای محققین در ذیل مسئلهٔ مذکوره عدم کراهت صلوة جانب سراج و شمع مختار فرموده اند
چنانچه از شروح کنز وغیره ظاهر است بجهت زوال موافقت و عدم لزوم مشابهت خصوصیت شعار مجوس که در خصوص عبادت نار بوده است
پس همچنین اگر کسی عقد مجلس سرور در یوم جنم کنهیا نماید تا البته ذکر آن مقال و استدلال بآن مثال گنجایش پیدا شدی و بدون آن عقد
مجلس ذکر شریف در ایام مبارکهٔ ولادت شریف حضرت سرور عالم صلعم و ادای شکر نعمت بافعال زکیات بلحاظ شرف آن زمان حاشا
که خصوصیت مشابهت بجنم کنهیا موافق این مثال داشته باشد همین امر از حدیث شریف صوم عاشورا ثابت میتوان نمود یعنی چون حضرت
شارع را رفع لزوم مشابهت یهود در خصوص آن صوم مقصود گردید بجای آن همراه آن صوم ضم صوم دیگر یوم هم مقرر فرمودند چون
ازین قدر تغیر مشابهت شعار مخصوص مفقود شد پس باوجود مغایرت کلیه مخصه اعتقاد شرف یوم جنم کنهیا و شکران که شعار مخصوص
هنود است از اعتقاد شرف ایام ولادت باسعادت و اظهار شکر و سرور این نعمت چگونه تشبیه مجلس مبارک با جنم کنهیا قطع نظر از بی ادبی
درست و صحیح خواهد بود **قوله** مشابهت فعل با فعل کفار در آن وقت موثر در منع فعل میشود الخ **اقول** اگر مراد از ثبوت ثبوت فعل
مخصوص بخصوصه از حضرت شارع بدلیل یقینی است تا برین تقدیر لازم می آید که در اموریکه باین طور از شارع ثابت نیستند مانند
قبهٔ صخره برای تعظیم کعبهٔ شریفه که هنود هم برای معابد خود عمل می آرند تشبیه تکریم کعبهٔ شریفه به تعظیم اصنام و معابد کنهیا وغیره و ادای تحیه
بیباکان طائفهٔ اسماعیلیه که مجلس ذکر میلاد شریف را تشبیه بجنم کنهیا میدهند روی بیاض را سیاه ساختن و تیغ لسان بمطاعن
بی اصل بر شان نسبت ائمهٔ دین که استحسان آن تکریم فرموده اند هم مضائقه نداشته باشد و اگر مراد ثبوت بطور اندراج عمومات
مندوبات شرعیه است که حسن آنها بدلائل یقینیه ثابت باشد و برین تقدیر حسن اطوار خاصه و هیئات مخصوصهٔ مستحسنهٔ مستندین صاحب رساله
از افراد تکریم کعبهٔ شریفه وغیرها که عموم حسن آن بدلائل یقینیه ثابت است تسلیم نموده آید و تشبیه افراد تکریم کعبهٔ شریفه به تعظیم
معابد کنهیا وغیره مضائقه داشته باشد پس مجلس ذکر شریف و ادای افعال زکیات بنیت شکر حق تعالی در ایام ولادت
شریف که شرف آن و استحباب اعادهٔ شکر نعمت از مضامین احادیث شریفه ثابت است چرا حسن نباشد و تشبیه آن بجنم کنهیا
چرا مضائقه ندارد حیرانم که نزد طائفهٔ وهابیه لفظ مضائقه چه معنی دارد که در همچو مقام صراحةً از دریده دهنی خود نفی آن
در تشبیه بجنم کنهیا بر زبان می آرد عیاذاً بالله **قوله** استحسان اعادهٔ صوم منصوص از شارع است الخ **اقول** صاحب رساله
که مانع تاثیر مشابهت صرف ثبوت بدلیل یقینی می پندارد لازم که برای اثبات استحسان اعادهٔ آن بدلیل یقینی همت برگمارد
قوله تفضیل استحسان بدعت الخ **اقول** کلام صاحب اشباع که مبنی است بر تضمن فضیلت ذکر حضرت سرور عالم صلعم و
نشر و تعلیم فضائل و معجزات و ختم قرآن وغیر ذلک از صدقات و دعوات پس درین کلام مناط افضلیت بر عموم که این امور

خیر بوده اند و هرگز بدعت نیستند و تفضیل آنها بر صوم از احادیث شریفه ثابت است پس الزام مخالفت حدیث و دیگر
مطاعن صاحب بلغ را داد ن در جهالت کشادن است عن عائشة رضی ان النبی صلعم قال قراءة القرآن فی الصلوة افضل
من قراءة القرآن فی غیر الصلوة و قراءة القرآن افضل من التسبیح و التکبیر و التسبیح افضل من الصدقة و الصدقة افضل
من الصوم الحدیث و آنچه در بعض روایات فضیلت صوم بر صدقه معلوم میشود پس جوابش آنکه افضلیت را جهات متعدده می باشد
کما لا یخفی و اگر امور مذکوره را بلحاظ هیئت اجتماعیه جدیدی از قربات و خصوصیت افعال و اجتماع اهل اسلام برای استماع اذکار
شریفه و غیر ذلک بدعت حسنه مستحبه گفته آید تا هم در بیان زیاده شافی و فوائد دینیه مخالفت حدیث شریف لازم نیست چه
اولاً بدعات حسنه مستحبه ایمه دین که مندرج مندوبات شارع باشند هیچگونه مزاحمت و مصادمت حدود دین در این نیست
و در حکم سنت موافق حدیث شریف داخل هستند و ثانیاً تفضیل سنت اصلیه من حیث انها سنة الهدی بر بدعت حسنه
از حدیث شریف ثابت می توان شد اما تفضیل هر سنت بر هر بدعت حسنه مستحبه بهر وجه با وجود فرق مستعد یا نوع قاصر
و غیر ذلک از حدیث شریف ثابت است و نه مسلم مستندین صاحب رساله همین ملا علی قاری که صاحب رسالة الهدی رینجا استناد نمایان
نموده است بعد نقل عبارت علامه طیبی اولاً از علامه ابن حجر آورده و اما مسئلة الطیبی ام لا فقیر مسلم اما اولاً فلان البدعة
الحسنة ملحقة بالسنن لکن لما لم توقف فی الصدر الاول سمیت بدعة و اما ثانیاً فلظهور المدعی بستر نفع عام و هم فقد ایسها
متضاعف باق ببقائها فکیف یفضل علیها انفعها قاصر و قوله منقطع الخ و بعد کلام در ان خود فرموده و الاظهر ان مراده
المبالغة فی متابعة و ان السنة من حیث انها سنة افضل من بدعة و لو کانت حسنة مع قطع النظر عن کونها متعدیة او
قاصرة او ایته او منقطعة الخ **قوله** امر مخالفت کفار نهی از تشبه با امور یکه مذموم نیست الخ **اقول** محل بحث هر دو
خاص از تصریح حضرت شارع به موافقت کفار در افعال خصوصیه ثابت و کراین امور در ینجا منفی است پس کما انه محل
محل بحث همین قدر است که امر یکه بخصوصه مخالفت آن از نهی خاص حضرت شارع ثابت نباشد پس از صرف لزوم مشابهت
بی آنکه آن امر مذموم باشد و بی آنکه فاعلش را قصد موافقت شان باشد حسب تصریح مستندین صاحب فتوی داخل تشبه
ممنوع نتوان نمود **قوله** شادی جنم کنهیا نزد ما مذموم است الخ **اقول** الخ مذموم بودن شادی جنم کنهیا گونه مخالفت تحلیل و کراهت شریف در
تحریم اعاده شکر نعمت ولادت با سعادت لازم گردیده حالانکه به تقدیر مقصود نه بودن موافقت و مشابهت نمود اعمر ثانی
اعنی موافقت در یک امر مذموم قطعاً مفقود است آری اگر کسی بی قصد مشابهت نمود هم آن امر اعنی شادی جنم کنهیا بعمل آرد
البته توان گفت که احد الامرین موجود است زیرا که شادی جنم کنهیا نزد ما مذموم است **قوله** بعد قصد تشبیه با فعل نصاری و در
عمل از کلام ابن الجزری الخ **اقول** اولاً کلام امام ابن الجزری صاحب حصن حصین که از ائمه مشهورین این سنت است موافق
حدیث شریف واقع گردیده که یهود روز عاشورا را بجهت شکرانه نجات حضرت موسی علیه السلام روزه داشتند و ارشاد فرموده
احق بموسی منکم و ثانیاً در یک عمل شریف اعنی عقد مجلس ذکر مبارک اشاعت و اعلان شکر نعمت و تشکر نعمت ولادت با سعادت

وتکریم ذکر آنحضرت و اجتماع اہل اسلام برای استماع مدائح حضرت خیر الانام صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وصحبہ وسلم کمال اغتمام وتغیظ
جاہلان جاحدین نبوت ومنکرین شرف وفضیلت حضرت ختم رسالت اہل اسلام را مقصود می باشد پس از تشبیہ بنصاری چہ علاقہ وارد
آری اگر کسی شب مولد حضرت عیسی علیہ السلام بقصد حصول تشبیہ بنصاری مکرم ومشرف گرداند تا البتہ قصد تشبیہ بنصاری برو صادق
خواہد آمد **قولہ** در حدیث سئل رسول اللہ صلعم عن صوم یوم الاثنین فیہ ولدت الحدیث بیان علت مشروعیت صوم مراد نیست الخ
اقول کلام اکابر علمای کرام کہ مفید این مرام نیست از ان قطع نظر نمودہ میگوییم کہ این بیچارہ ترجمہ ہندی مشکوۃ ہم کہ مطبوع شدہ
ہرگز نفہمیدہ و ناحق در پی ابطال شرف محافل ذکر حضرت سید ابرار صلعم و انکار شرف یوم ولادت باکرامت گردیدہ و بتجہیل تحقیق
اکابر محققین دین متین ذہن خود را دریدہ و از رسوائی دنیا و آخرت نترسیدہ خود را خواہ مخواہ در زمرہ مولفین داخل گرداندہ حالا
ببیند کہ مولانا اسماعیل در فائدہ حدیث مذکور نوشتہ احتمال ہی کہ پوچھا سبب حضرت کے روزہ رکھنے کا پس گویا اوس روز کی
روزہ کی مستحب ہونیکا ہی بتقدیر سبب ہونیکا یہ ہی کہ یہی نعمت اوسی دن ملی کہ حضرت پیدا ہوئے اور دین اوترا اوسکے شکرانہ میں یہہ ہم کہتے
ہیں الخ صاحب رسالہ را باید کہ از تجہیل و تضلیل ائمہ دین باز آید و عار را بر نار مقدم نداند و ترجمہ مشکوۃ از مطلب اسماعیل فہمیدہ
بخواند **قولہ** قاضی عیاض در شرح مسلم الخ **اقول** آنچہ علامہ قاضی عیاض رح بجہت اشتباہ معدود نمودن خروج حضرت
آدم علیہ السلام و قیام ساعت بجہت ظاہر در فضائل جمعہ این احتمال باین طور خصوص حدیث جمعہ ظاہر فرمودند اولا کی مستلزم
آنست کہ ولادت شریف آنحضرت صلعم ہم سبب فضیلت یوم مبارک اثنین نباشد و انکار شرف آن ہم باین وجہ نمودہ آید ثانیا
دیگر محققین در حدیث جمعہ ہم آن احتمال را بجہت عدم موافقت بسباق وسیاق حدیث شریف قبول نفرمودہ اند امام نووی
در شرح صحیح مسلم بعد قول قاضی نوشتہ ہذا کلام القاضی وقال ابوبکر ابن العربی فی کتاب الاحوذی الجمیع من الفضائل وخروج آدم علیہ
السلام من الجنۃ ہو سبب وجود الذریۃ وہذا النسل من الانبیاء والصلحاء ولم یخرج منہا طردا بل لقضاء اوطار ثم یعود الیہا واما
قیام الساعۃ فسبب لتعجیل جزاء الانبیاء والصدیقین والاولیاء وغیرہم واظہار کرامتہم وشرفہم الخ و در شرح سفر السعادت ذیل حدیث ان من
افضل ایامکم یوم الجمعۃ فیہ خلق آدم وفیہ قبض الحدیث نوشتہ بعض از شراح گویند کہ مقصود از ذکر اینہا بیان چیزی است کہ واقع
شدہ بود در ان روز از امور عظام و این چیز نوعی از فضیلت است و الا از اصل قبض آدم و قیام ساعت چہ فضیلت باشد
جواب آنکہ فضیلت در قبض آدم نیز ثابت است باعتبار حصول قدس و رحمت و در قیام ساعت قرب یافتن از دخول جنت و لہذا ابراہیم خلیل
علی نبینا وعلیہ الصلوۃ والسلام اماتت و احیاء را از نعم الہی شمردہ الخ مطلب مولانا اسماعیل در مظاہر حق آوردہ روز جمعہ کی
تشریف ہم آدم پیدا ہوئے اس سے فضیلت اوسکی معلوم ہوئی یہہ بات تو ظاہر ہے اور بہشت سے جو نکلے اسمین فضیلت جمعہ کی یہی ہے
کہ نکلنے اونکا سبب پیدائش انبیا و اولیا کا اور باعث ہونے حسنات بے شمار کا اونسے ہوا اور ایسی ہی موت حضرت آدم
علیہ السلام کی سبب پہونچنے اونکے کا درگاہ رب العزت میں باعث قرب الخ **قولہ** بودن تعیین ایام اعیاد نہ قصد بعید میلاد
اقول بنا بر آن اعیاد بقول شما تخصیص بر داشتن امثال تجدید یک چیز بدعت است و بنا بر این صرف بر شرف و تعظیم بودن آن

روز و امثال آن روز است و آن مخالف شرع و معمول روافض است و این موافق شرع و مستحسن ائمهٔ دین از مستندین صاحب
رساله است اگر آنچه علماء دین در شرح حدیث صوم عاشورا و صوم اثنین وغیره نوشته اند بجهت عدم ذکر لفظ عید مقبول خاطر
نیفتد ولی تصریح اطلاق لفظ عید بر امثال روزیکه سابق در آن کدامی نعمت بظهور آمده باشد و معقولیت ادای شکر و سرور
در امثال آن روز تسلی نیاید تا ببیند که امام قسطلانی مستند صاحب رساله در مواهب سوده فان قیل هل فی العقل وجه یدل
علی ان یوم الجمعة افضل من السبت والاحد وذلک لان اهل الملل اتفقوا علی انه تعالی خلق العالم فی ستة ایام وبدء الخلق
والتکوین یوم الاحد وکان الفراغ یوم السبت فقال الیهود نحن نوافق ربنا فی ترک الاعمال فعینوا السبت لهذا المعنی وقالت
النصاری مبدء الخلق والتکوین یوم الاحد فنجعل هذا عیدا لنا فهذان الیومان معقولان فما الوجه فی جعل یوم الجمعة عیدا
فالجواب ان یوم الجمعة هو یوم الکمال والتمام وحصول الکمال والتمام یوجب الفرح الکامل والسرور العظیم فجعل یوم الجمعة
یوم العید اولی من هذا الوجه الخ صاحب رساله بیان نماید که ان یوم جمعه که در ان اتمام و اکمال خلقت گردیده بود از این ایام
جمعات فاصله هزارها سال دارد پس این روزها با آن هیچ علاقه هست یا نه و این جمعه را باین وجه عید گردانیدن و نعمت اکمال
و اتمام را موجب فرح و سرور دانستن معقول است یا امر فاسد وهمی و اگر باین هم تسلی نشود تا ببیند که امام واحدی در تفسیر بسیط
و در تفسیر مقوله حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام ربنا انزل علینا مائدة من السماء تکون لنا عیدا لاولنا واخرنا الآیة
نوشته ای نتخذ الیوم الذی تنزل فیه عیدا نعظمه نحن ومن یاتی بعدنا الخ و همچنان در دیگر تفاسیر هست صاحب رساله بیان نماید که این
تفسیر قول حضرت عیسی علیه السلام مبتنی بر عقل سلیم و صحیح است یا بر وهم فاسد فضیح معاذ الله من ذلک، **قوله** جواب حضرت عمر موافق
فهم و عقل آن یهودی است الخ **اقول** قطع نظر از آنچه صاحب مبلغ الکلام عبارات علماء کرام از شروح حدیث آورده و
از ان بطلان اوهام صاحب رساله عیان است میگوییم که چون آن یهودی را رو برو حضرت فاروق اعظم سخن خلاف عقل و شرع
که مبتنی بر وهم فاسد بود بیان نمود حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه در جواب آن ابطال و رفع بیهوده وهم فاسد نفرموده بلکه ذکر عید بودن آن
روز نمودند اگرچه مطلبش هم احق ادعای صاحب رساله باشد یعنی که عید نگرفتن با وجه نزول این آیت است که تعیین این روز بوجهی
معروف است یا موافق آنچه دیگر شراح حدیث و ائمه دین نوشته اند باشد اما بهر صورت مقر مذهب اسماعیلیه است و هی جناب را
بغیر ضرورت بغرضی بوده است که کلمه اظهار حق و صواب موافق عقل و شرع را گذاشته بموافقت عقل آن یهودی جواب فرماید در
غنیة الطالبین آورده جاء رجل من الیهود الی عمر بن الخطاب رضی الله عنه فقال آیة تقرؤونها لو علینا نزلت وعلمنا ذلک الیوم لاتخذناه
عیدا فقال عمر رضی الله عنه ای آیة فقال الیوم اکملت لکم دینکم الآیة فقال عمر رضی الله عنه قد علمت فی ای یوم نزلت وفی ای مکان نزلت
یوم نزلت وفی یوم الجمعة ونحن مع رسول الله صلی الله علیه وسلم وقوفا بعرفات وکلاهما بحمد الله لنا عید ولا یزال هذا الیوم عیدا للمسلمین
ما بقی واحد منهم وقال رجل من الیهود لابن عباس رضی الله عنه لو کان هذا الیوم فینا لاتخذناه عیدا فقال ابن عباس رضی الله عنه وای عید اکمل من
یوم عرفة الخ **قوله** از شارع با اثر منقول نیست الی قوله پس نفی مضایقه به نفی ممانعت صریح البطلان بود الخ **اقول**

اسماعیلیه که عدم نقل از شارع و بدعت بودن آن امر نزد ایشان دلیل ضلالت و حرمت هست اگرچه مزاحمت نداشته باشد گو نفی
مضایقه صریح البطلان بود اما مرام صاحب اشباع الکلام که شرح اجمال و ابهام قول صاحب تحفه هست پس نفی مضایقه البته
درست و حق است چه نزد صاحب تحفه عدم نقل از شارع و بدعت بودن وجه حرمت و دلیل ممانعت نیست و صاحب تحفه قایل انقسام
بدعت است بطرف حسنه و قبیحه و بر بسیاری از امور که بخصوصها در محال مخصوص از حضرت شارع ماثور و منقول نیستند باوجود اقرار
بدعت در تالیفات خود حکم جواز و استحسان داده است قطع نظر از آنچه صاحب اشباع آورده و قطع نظر از آنچه در ما سبق آورده ایم
درین مقام سندی دیگر باید شنید در تفسیر عزیزی نوشته اند مصحف را نقشه فروختن و باجرت نوشتن معمول در زمان خلفای
راشدین نبود و اول این بدعت در آخر زمان حضرت معاویه رایج شده لیکن بدعت حسنه است نه سیئه و در اول اهل علما را انکار
انکار کرده بودند چون علما دیگر غور کردند هیچ وجه حرمت در آن نیافتند اجماع بر جواز محقق گشت الخ **قوله** چه ضرورت برای
بودن منسوخیت فرضیت دافع وهم مذکور بنا بر فرضیت بود وهم مذکور الخ **اقول** بر تقدیر منسوخیت مجرد فرضیت با وجود
بقاء مشروعیت و استحباب مسنونیت که مناط شق اول است بودن نسخ فرضیت دافع وهم مذکور به همان صورت خواهد بود که بنا
فرضیت بر وهم مذکور بوده باشد و صرف منشا وهم بودن فرضیت موجب نسخ مجرد فرضیت نمی تواند شد چه سنیت هم منشا وهم مذکور
خواهد گردید فافهم **قوله** منسوخیت صوم مسکه حضرت صلعم بموافقت یهود داشته بود یعنی صوم روز عاشورا بالافراد الخ **اقول** هر
ذی عقل میداند که بعوث عنه درین شق منسوخیت صوم تادیه شکر نجات حضرت موسی علیه السلام است و مراد از موافقت موافقت یهود
درین امر است پس منسوخیت صوم عاشورا بالافراد و مشروعیت و مسنونیت صوم عاشورا مع التاسع را درین بیان پیش نمودن فایده
ندارد که سبب صدور بودن آن صوم برای شکر نجات حضرت موسی ع و تعظیم آن یوم از کلام ائمه درین هویداست پس دفع وهم سفر و نقض کجا ست
و اسماعیلیه از ذکر آن چه زیباست نیز ذکر احتمال منسوخیت تاسع و منسوخیت عاشورا پیش کردن مبنی است بر کوتاهی نظر چه خود صاحب تحفه در
رساله فقهی عام فرموده در روزه و هم محرم که روز عاشوراست بسیار مسنون موجب کفارت یک ساله است الخ و قطع نظر از همه این و آن هرگاه
در حقیقت داشتن آنحضرت صلعم صوم عاشورا بموافقت یهود که تادیه شکر نعمت مقصود شان بود تسلیم نمود منسوخیت اعتراض بخدیه مفقعات ایشان
از شرع شریف به انهام تبلیغ وهم بحضرت شارع علیه السلام ثابت گردیده گو فرض نموده شود که آن امر مشروع وقتی دیگر یکبارگی
جهت بالکل منسوخ رسید **قوله** عادی باین قیام نمود الخ **اقول** دفع حیله و اوهام از ما سبق بخوبی تمام ظاهر است از تحدید باید
رسید که ذکر خلفاء راشدین و عمین کریمین در خصوص خطبه جمعه و عیدین که از شارع درین محل ماثور و منقول نیست و مستندین
رساله از آن استنباط درین میدانند و بهتر آن که طعن و ملام می نمایند پس آنحضرت صلعم و خلفاء راشدین که عادی باین التزام نبودند
چرا از خصوص این محل ترک این شعار نموده اند حسب قول صاحب رساله آنحضرت اول مورد ملام باشند الی غیر ذلک من الامثلة فما هو جوابکم
فهو جوابنا افسوس که صاحب رساله معانی الفاظ مشترکة الاستعمال میدانند و بخاطر خود را بمطالعه اقوال متدین خود متوجه میگردانند تا اینهمه
کوتاه بینی و نافهمی حکم الزام کفر بر ائمه درین مسئله و جبر اکم الطال و تحریم تکریم حضرت رسول کریم صلعم همچو خرافات بیباکانه در معرض

تحریر می نهد **قوله** امکان حضور روح حضرت علیه الصلوة والتحیة در امکنه متعدده در زمان واحد بطور خرق عادت اگر فرض کرده
شود الخ **اقول** از جمله جهالات طایفه انکار انواع کرامات محبوبان جناب کبریا جل شانه و نسبت شرک و کفر با ولیاء کرام محبوبان
وی تعالی سبحانه است که برای این مقصد گاهی عبارات محرفه و سخیفه پیش می آرند و گاهی اقوال شاذه مردوده و ضعیفه را واجب
الاتباع می شمارند و هرگز نظر بتحقیق و تطبیق نمیدارند چنانچه صاحب رساله که یکی از کاسه لیسان طایفه است و در جرات و بیباکی فایت
بر همه در تفهیم سقیم این کرامت را از قبیل شرک قرار داده و گفته چه حضور در امکنه متخالفه یا اتحاد زمانی از صفات خاصه حضرت جل علاله الخ
حالا باید شنید که مولانا عبدالرحمان جامی در نفحات بعد بیان اثبات کرامت موافق مذهب اهلسنت و جماعت میفرماید القول فی
انواع الکرامات وخوارق العادات انواع خوارق بسیار است چون ایجاد معدوم و اعدام موجود و اظهار امر مستور و ستر امر ظاهر
و قطع مسافت در مدت اندک و اطلاع بر امور غایبه از حس و اخبار از آن و حاضر شدن در زمان واحد در امکنه مختلفه و احیاء موتی و
اماتت احیاء و احضار طعام در وقت حاجت بی سبب ظاهر و غیر ذلک الی قوله بالجمله چون حضرت حق سبحانه و تعالی یکی از دوستان
خود را مظهر قدرت کامل خود گردانید در عالم هر نوع تصرفی که خواهد توان کرد و بالحقیقت آن تاثیر و تصرف حضرت حق است سبحانه و تعالی
که در وی ظاهر شود و وی در میان نه الخ و تفصیل این بحث از کتب عقاید باید دریافت و اگر کسی از علماء را باتباع معتزله لغزش
در باب انکار کرامات عموما یا این کرامت خصوصا واقع گردیده است محققین قولش مردود ساخته اند و چند بالقلم در شرح مقاصد
و غیرها کتب مشهوره ذکر این همه موجود است **قوله** حکم بوجود این خرق عادت الی قوله هرگز روا نبود الخ **اقول** چیزیکه ثبوت آن
بطور خرق عادت محققین اهلسنت شرع ما بیان فرموده باشند پس اثبات آن در اوقات مخصوصه بالهام اولیاء الله چرا روا نبود
حالانکه قاضی ثناء الله در سیف المسلول رد روافض انچه نوشته اند سابقا منقول گردیده فتذکر **قوله** مثبت این حضور
متصدی اثبات علم محیط برای غیر خدا است الخ **اقول** منشاء تفوه باین کلمات لاطایل جهل است بمعنی لفظ علم محیط و حکم بتجویز
تشریف آوردن روح یکی از محبوبان خدا در اوقات خاصه در مجالس مخصوصه اثبات آن از تجویز علم محیط حق سبحانه و اثبات
آن برای غیر وی نمیباشد نه هرگز [illegible] انچه تفسیر روایات فقهیه متعلقه علم غیب بجهت فهم مطلب آورده است اولا ایراد
آن درین مقام خارج از بحث و مرام محض تطویل کلام است و ثانیا اگر مراد از اطلاق حکم تکفیر بتجویز اطلاع آنحضرت
صلعم بر غیب است علی الاطلاق پس این مخالف تحقیق و تنقید محدثین فخام و متکلمین عظام و مفسرین کرام است که بطفیل آنحضرت
صلعم اطلاع اولیاء کرام بر غیب با علام و الهام عزیز علام بطور کرامت نزد اهلسنت ثابت بلا کلام است پس چنانچه ذکر حضرت
[illegible] را تا کسی است و در شفا فرموده است فما ظنک بعظیم قدر من اجتمعت فیه کل هذه الخصال الی ما لا یاخذه عد ولا یعبر عنه مقال
ولا ینال بکسب ولا حیلة الا بتخصیص الکبیر المتعال من فضیلة النبوة والرسالة والخلة والمحبة الی ان قال واحیاء الموتی و
اسماع الصم و تکثیر القلیل و التفسیر قلب الاعیان والاطلاع علی الغیب ابراد الامام الخ علامه شهاب خفاجی نوشته ومنع
بعض الاولیاء کرامة لهم خلافا للمعتزلة المستدل بقوله تعالی عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول الآیة

والجواب عنه مفصل فی کتب التفاسیر الخ و نیز در شفا فصلی برائے دلائل نبوت آنحضرت و بیان مطلع بودن آنحضرت صلعم بر غیوب
نوشته است در آنست و من ذلک ما اطلع علیه من الغیوب و ما یکون و الاحادیث فی هذا الباب بحر لا یدرک قعره و لا ینزف غمره و هذه المعجزة
من معجزاته المعلومة علی القطع الواصل الینا خبرها علی التواتر لکثرة رواتها و اتفاق معانیها علی الاطلاع علی الغیب الخ علامه خفاجی در
شرح فرموده و هذا لا ینافی الآیات الدالة علی انه لا یعلم الغیب الا الله فان المنفی علمه صلی الله علیه وسلم من غیر واسطة و اما اطلاعه صلعم
علیه باعلام الله تعالی فامر متحقق لقوله تعالی لا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول الخ ملا علی قاری که مستند صاحب رساله اند درین باب
هم قول شان اکثر را و اتقان بر زبان اند در مرقاة از عقیده شیخ کبیر ابو عبد الله رضی الله تعالی عنه آورده و نعتقد ان العبد ینقل
فی الاحوال حتی یصیر الی نعت الروحانیة فیعلم الغیب و یطوی له الارض و یمشی علی الماء و یغیب عن الابصار الخ و این عقیده را بآیات
کریمه توضیح داده است و در کنز العوائد گفته ثم اعلان الاولیاء لهم ایضا فمن وراثة الانبیاء فیجوزان یعلموا من الغیب ما اعلمهم الله بطریق
الالهام و بذا ذهب اهل السنة لا نزاع فیه الخ خفاجی در شرح مکیه است لا ینافی ذلک اطلاع الله تعالی لبعض خواصه علی کثیر من المغیبات حتی من
الخمس لانها جزئیات معدودة فانکار المعتزلة مکابرة فقد وقع للانبیاء و الاولیاء من ذلک ما لا یمکن عده الخ و در مدارج النبوة در
فضائل آنحضرت فرموده از آنجمله آنکه هر چه در دنیا است از زمان آدم تا نفخه اولی بر وی منکشف ساختند تا همه احوال از اول تا آخر معلوم کرد الخ و
هم درآنست و هو بکل شیء علیم و وی صلی الله علیه و آله وسلم دانا است بر همه چیز از شیونات ذات الهی و احکام صفات حق و اسماء و افعال و آثار و بجمیع ظاهر و
باطن و اول و آخر احاطه نموده الخ و در اتحاف المرید که کتابی است مستند در عقاید فرموده لم یخرج النبی صلعم من الدنیا حتی اطلعه الله تعالی
علی جمیع ما ابهم عنه الخ و حال مسئله نکاح اینکه در حاشیه شامی آورده و فی الحجة ذکر فی الملتقط انه لا یکفر لان الاشیاء تعرض علی روح النبی صلعم
و ان الرسل یعرفون بعض الغیب قال الله تعالی عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول الآیة قلت بل ذکروا فی کتب العقائد ان من
جملة کرامات الاولیاء الاطلاع علی بعض المغیبات و ردوا علی المعتزلة المستدلین بهذه الآیة علی نفیها بان المراد الاظهار بلا واسطة او المراد
من الرسول الملک ای لا یظهر علی غیبه احدا بلا واسطة الا الملک اما النبی و الاولیاء فیظهر علیهم بواسطة الملک او غیره الخ و اگر صاحب رساله
ذکر نموده هم قناعت نکند تا ببیند که شاه عبد العزیز صاحب در تفسیر عزیزی مطلع بودن آنحضرت صلعم بنور نبوت بر رتبه هر متدین بدین خود و
شناختن اعمال نیک و بد و اخلاص و نفاق امت و نیز مطلع گردیدن هر نبی بر اعمال هر روزه امتیان که فلانی چنین میکند و فلانی چنان
تصریح فرموده اند و نیز در تفسیر عزیزی متعلق بحث جواب صاحب کشاف است که بآیه کریمه لا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول استدلال بر
ابطال کرامات کرده است بجائز و واقع بودن اظهار غیب بر اولیاء کرام و نیز بحاصل گردیدن اطلاع بر مضمون لوح محفوظ برای آنحضرت بلکه
منقول بودن اطلاع بر لوح محفوظ و دیدن نقوش آن از بعض اولیاء الله بالتواتر تصریح فرموده اند پس حکم تکفیر عام علی الاطلاق فاسد است
قوله کمال عبادت جهل مرکب است الخ **اقول** کسیکه از کتب فقه و حدیث خبر میدارد نیک میداند که علماء دین صد جا لا اصل له را محمول بر نفی
سنیت امری یا نفی مرفوعیت حدیث بسوی آنحضرت نموده اند باوجودیکه آن امر از صحابه کرام و غیرهم ثابت می باشد و در رد المحتار آورده اما حدیث
من صام یوم الشک فقد عصی ابا القاسم فلا اصل له علامه شامی در حاشیه فرموده و ینبغی حمل نفی الاصلیة علی الرفع کما حمل بعضهم قول المنوه

فی حدیث صلوٰة النہار عجماء انه لا اصل له علی ان المراد لا اصل له لرفعه والا فقد ورد موقوفا علی مجاهد والی عبیدة وکذا ہذا اوردہ
البخاری معلقا الخ ملا علی قاری در رسالہ کبیرہ موضوعات بعد قول سخاوی قرأة انا انزلنا عقب الوضوء لا اصل له نوشتہ اراد انه
لا اصل له فی المرفوع والا فقد ذکرہ ابو اللیث السمرقندی وہو امام جلیل الخ بالجملہ حمل لا اصل له بر امریکہ حدیث آن امام مرفوعا از سنت آنحضرت
صلعم ثابت نباشد درست است وادعاء اینکہ ہر امریکہ بر آن اطلاق لا اصل له می باشد بالاجماع بدعت سیئہ بود باطل محض است قوله مستشہد
باین عبارت کہ زبدة المحققین عمدة المحدثین مولوی نذیر حسین بودہ اند از اولیاء عصر واکابر علماء این عصر [illegible] با حسب اطلاع با وجود این مرتبہ
بر شہ تلامذہ اش ہم در علوم دینیہ نمیرسد الخ **اقول** این چہ جوش تعصب چہ افراط نفسانیت است اگر برای ابطال این کلام در مقام
مقابلہ ذکر نذیر حسین حال تصانیف صاحب اشباع الکلام کہ در علوم منقول و معقول تالیف فرمودہ اند ذکر کنم قطع نظر از طول کتاب
منقضی بان علامہ رسانیدہ باشم بلکہ ذکر حال تبحر تلامذہ انتخاب ہم و تصانیف ایشان نیز ضروری میدانم ناچار بکمال اختصار بر بیان
حال تحقیق و دیانت نذیر حسین جو اکبر کبرای او اکتفا میکنم تا کہ حال نفسانیت صاحب رسالہ روشن گردد و ہیچ کس را بلفظ سید المحدثین سند
المحققین یاد میکند و جناب صاحب اشباع را برتبہ تلامذہ اش ہم نمی نہد در رسالہ دلیل محکم فی نفی اثر القدم کہ جہت ابطال اثر قدم
اطہر حضرت خیر البشر صلعم نوشتہ است برای تائید آن حوالہ تفسیر بیضاوی و نیشاپوری و حسینی و مدارک و جواہر وغیرہ دادہ [illegible]
از تفاسیر اتفاق گفت کہ اثر قدم بر سنگ و بقاء آن تا مدت طویل از معجزہ مختصہ با ابراہیم علیہ السلام است اگر این معجزہ از آنحضرت ہم بلا [illegible]
ذکر شود [illegible] تمام میکرد نذا الخ ملخصا باید دریافت کہ درین قدر کلام چہ افتراہا نمودہ اول افترا بر تفسیر حسینی کہ از ان اشارہ ہم [illegible]
معجزہ لین حجر و نقش قدم بر سنگ برای حضرت ابراہیم ع ثابت نیست تا بوضوح چہ رسد دوم افترا بر تفسیر جواہر سوم افترا بر تفسیر بیضاوی کہ
در ان ہم اختصاص این معجزہ مذکور نیست چہارم ادعاء وضوح این اختصاص از نیشاپوری با وجودیکہ عبارتش چنین نقل نمودہ اما ان [illegible]
المقام مشتملا علی آیات لان اثر القدم فی الصخرة الصماء آیة وغوصه فیها الی الکعبین آیة والانة بعض الصخرة دون بعض آیة والقاء ہذا
الاثر دون آثار سائر الانبیاء آیة خاصة لابراہیم ع وحفظه مع کثرة اعدائه من المشرکین واہل الکتاب والملاحدة الوفا من السنین آیة کذا فی
التفسیر النیشاپوری وہکذا فی التفسیر البیضاوی الخ حالانکہ درین عبارت لفظ خاصہ در ذیل اعجاز اثر مذکور نیست صرف در جزء آیت چہارم
یعنی بقاء ان دون آثار سائر الانبیاء کہ لفظ خاصہ واقع است ہرگز دلیل محکم بر نفی اثر قدم حضرت سید عالم صلعم نتواند شد در بیان نیشاپوری
در وجوہ تفضیل آنحضرت نوشتہ ومنہا ان معجزته وہی القرآن باقیة علی وجه الدہر ومعجزاتہم انقضت الخ پنجم ادعاء وضوح اختصاص
از مدارک کہ عبارتش نیز مثل نیشاپوری ذکر کردہ آنہم دلیل نفی اثر قدم اطہر نتواند شد و در بیان مدارک در ذکر آیات آنحضرت گفتہ واکبرہا القرآن
لان المعجزة الباقیة علی وجه الدہر الخ ششم اگر بالفرض از تفاسیر مذکورہ صاف و صریح اختصاص این معجزہ بحضرت ابراہیم علیہ السلام واضح ہم [illegible]
تاہم دلیل نفی اثبات حضرت سید الانبیاء و افضل المرسلین نمی تواند شد چہ آن خصایص نسبت دیگر انبیاء کرام اند نہ نسبت حضرت خاتم الانبیاء
کہ ذات پاک آنجناب جامع خصایص و فضایل است و در بیان تفسیر نیشاپوری گفتہ ولکل معجزة کانت لغیرہ من الانبیاء المشہورین [illegible]
در تفسیر بیضاوی [illegible] تحت آیہ کریمہ ورسلا قد قصصناہم علیک من قبل ورسلا لم نقصصہم علیک وکلم الله موسی تکلیما الآیة [illegible]

بنوشتهی مراتب الوحی تنصیص بموسی من بینهم وقد فضل الله محمدا صلعم بان اعطاه مثل ما اعطی کل واحد منهم الخ علامه خطیب بر حاشیه فرموده

قوله و فضل الله الخ صریح فی انه صلی الله علیه وسلم کلمه الله تکلیما کموسی علیه السلام الخ ازین هم پیداست که محدثین تکلیم را خاصه حضرت موسی کلیم الله و

خلت را خاصه حضرت ابراهیم خلیل الله علیهما السلام نوشته اند با وجودیکه این هر دو خاصه بوجه اکمل در ذات حضرت سید رسل موجود بوده اند

صلی الله علیه وسلم ملا علی قاری در شرح شفا گفته ان الله اختص موسی بالکلام ای من بین سایر الانبیاء علیهم السلام فلا ینافی انه صلی الله

علیه وسلم وقع له الکلام ایضا علی وجه المرام وکذا قوله وابراهیم بالخلة فانه صلی الله علیه وسلم جمع له بین کونه خلیلا وحبیبا الخ واز اینجاست

که در بعض روایات حبس شمس خاصه حضرت یوشع علیه السلام فرموده اند حالانکه اکثر محدثین محققین اهلسنت ثبوت آن برای آنحضرت صلعم نیز

تصحیح کرده اند و از همین جاست که در صدا اهل سنه که نذیر حسین او عای نفی ذکر این معجزه در آن نموده است در تایید این معجزه بعد نقل اعجاز

حضرت ابراهیم علیه السلام نوشته اذ ما خص بنبی بشیء من المعجزات والکرامات الاولیاء صلی الله علیه وسلم مثله کما نصوا علیه الخ و یکی از سفاهات

نذیر حسین آنکه در رساله مذکوره کلمه کان اذا را که در بعض روایات اعجاز قدم اطهر آمده است مفید عموم وکلیت و لزوم قرار داده و این همه از

کمال نا تحقیقی خود ساخته در پی تجهیل و تکذیب تفضیل ائمه دین افتاده علامه فاسی شارح دلایل الخیرات در تصحیح ورود شریف اللهم

صل علی من کان اذا مشی فی البر الاقفر تعلقت الوحوش باذیاله فرموده الصحیح عند الاصولیین ان کان اذا لا تقتضی التکرار لا لغة و

لا عرفا وبعد از آن آورده ان کان فی اذا لا یدلان علی التکرار فلا یلزم ان یکون التعلق بالاذیال لازما للمشی فی البریة فکلما کان المشی کان التعلق

بل یصدق ذلک بما وقع مرة او اکثر الخ واز رساله افضل الشفاعه که برای تصحیح بیان تقویة الایمان در بحث شفاعت تالیف

نموده است کمال کج فهمی در تفسیر وحدیث وعقاید ثابت است و در رد آن که رساله حقیقة الشفاعه علی طریق اهل السنه والجماعه تالیف گردیده در غایت

حق مطالعه آن فرمایند و انچه گفته ام برای العین مشاهده نمایند حالا چیزی از تحقیقات اکبر کرای نذیر حسین باید شنید چون رساله افضل الخطابات

در شاهجهان آباد مطبوع گردیده بمطالعه حضرات طایفه رسیده و غشاوه تعصب حمیت جاهلیت بر ابصار ایشان تنید همین نذیر

بوجه خواهش ببیش اکبر کرای خویش مولوی تقی صاحب کشمیری نالیده او شان فلاموشی بیش فاضل غیر وطنی کار بی حقیقتی تصور دیده اورا

چند نام رساله نشر سیاه گردانیده که ام کدام جهالت وخرافت او شرح دهم و کدام کدام تحریف و خیانت او عرض بیان نهم از انجمله

آنکه در تصحیح تخصیص شفاعت بغیر مصرین که در تقویة الایمان واقع است اصرار را کفر قرار داده برای اثبات مدعا نوشته قال فی

شرح العقاید استحلال المعصیة التی تثبت بدلیل قطعی کفر واصراره کفر انتهی ملخصا و درین مقام جرات عظیم کرده اول مخالفت

عقاید اهلسنت که ائمه ماتریدیه معتقدند و غیرها جواز شفاعت بر اصرین ثابت آورده از افترا رو نیست که نقل عبارت بالاختصار گاه

طلبه را هم تصحیح نقل خواسته کشمیری صاحب هوش حواس در باختند واز انجمله آنکه بعد نقل حدیث علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل

نوشته رواه الترمذی طایفه را باید که بودن این حدیث از روایت ترمذی باثبات رسانند و از انجمله آنکه از کراهت صلوة خلف

الفاسق والمبتدع انکار نموده آنرا از اهل هند و بیان فرموده بر معترض کمال تکبیر ساخته بطعن نوشته که مسایل شرح وقایه هدایه

هم فهمیده نشده گو یا که این اشاره بطرف خود برداخته وطرفه بر طرفه آنکه عبارت شرح عقاید که نقل نموده انچه در آخر همان عبارت

بوده نفهمیده یا عمداً برای تغلیط از ان چشم پوشیده و ما نقل عن بعض السلف من المنع عن الصلوة خلف المبتدع والفاسق محمول
علی الکراهة اذ لا کلام فی کراهة الصلوة خلف الفاسق والمبتدع الخ بالجمله هرگاه که حال محقق اکبر کرای او چنین باشد حال
تلامذه اش چسان خواهد بود ؁ قیاس کن زگلستان من بهار مرا ٭ با اینهمه این متعصب عنید نسبت جناب صاحب شیاع الکلام
میگوید که صاحب اشباع باین سن برتبه تلامذه اش هم نمیرسد لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم **قوله** اگر این ضیافت وایقاد قنادیل
وشمع زیاده از حاجت است الخ **اقول** اول معنی حاجت وزیادت بران دریافت باید نمود من بعد عدم اباحت وغیره احکام لازم
باید فرمود وبعلی فهم معانی جزم حکم عدم اباحت تزئین کعبه شریف یا حرم رسول صلعم یا قران شریف یا دیگر شعایر الله علی الاطلاق البته
محل کلام است در احیاء العلوم در بیان تزئین حیطان بدیباج وحرمت لبس حریر برای رجال گفته وما علی الحایط لیس منسوبا الی الذکور
ولو حرم هذا لحرم تزئین الکعبة بل الاولی اباحته لموجب قوله تعالی قل من حرم زینة الله لاسیما فی وقت الزینة اذا لم یتخذه عادة
للتفاخر الخ امام سمهودی علیه الرحمة در خلاصة الوفاء در باب مصابیح مسجد رسول الله صلی الله علیه وسلم آورده روی القرطبی
فی تفسیره عن ابی هند قال حمل تمیم من الشام الی المدینة قنادیل وزیتا ومقطا فلما انتهی الی المدینة وافق ذلک لیلة الجمعة فامر غلاما
یقال له ابو البراد فقام فبسط المقط وعلق القنادیل وصب فیها الماء والزیت وجعل فیها الفتل فلما غربت الشمس امر ابا البراد فاسرجها
وخرج رسول الله صلعم الی المسجد فاذا هو بها تزهر فقال من فعل هذا قالوا تمیم الداری یا رسول الله فقال نورت الاسلام الحدیث الخ
در احیاء العلوم در آداب ضیافت آورده وحکی ابو علی الروذباری رحمه الله عن رجل انه اتخذ ضیافة فاوقد فیها الف سراج فقال له
رجل قد اسرفت فقال له ادخل فکلما اوقدته لغیر الله فاطفئه فدخل الرجل فلم یقدر علی اطفاء واحد منها فانقطع الخ **قوله** دعوی تجرد
آن از شائبه کراهت وبدعت باطل باشد الخ **اقول** سابقا از معتدین صاحب رساله بکرات ومرات گذشته که مجرد عدم نقل دلیل کراهت
ونهی نمی تواند شد ونیز از عهد صحابه کرام تا شاه ولی الله صاحب دهلوی وشاه عبد العزیز صاحب باوجود اقرار بدعت وعدم ماثوریت حکم
استحسان واستحباب جاری است اگرچه موافق مذهب صاحب اینهمه حضرات ضال ومبتدع بلکه کافر ومشرک اند معاذ الله تعالی من ذلک
ونیز کسیکه دعوی جریان حکم مطلق ومقیدات مخصوصه میکند تنها متمسک باصل که بقول معتدین صاحب رساله حاجت دلیل دیگر ندارد
وکسیکه دعوی خلاف آن کند لازم است که مدعایش بدلائل قویه باثبات رساند کما نقلنا سابقا من رسائل اسماعیلیة ومولاهم وچون
ایصال ثواب مطلقا مستحسن است پس تقییدات وتخصیصات که در کدام حیثیت کذائیه پیش آید اگر مزاحم ومصادم شرع شریف باشد البته
حکم کراهت وحرمت جانب تقیید ومصنوعه راجح خواهد شد والا اگر بلحاظ آن تقیید بر قصد گدای فایده خیر یا حسب تعامل عادت نموده آید
حکم منع وتحریم گویا که تشریع است از طرف خود بلی تحریم شارع اما آنچه چندی از روایات آورده پس بر تقدیر صحت نقل مثبت دعوی
طائفه نمی تواند شد در این روایات کراهت ضیافت در ایام مصیبت واتخاذ طعام در آن ایام حسب رای خود بیان فرموده اند که
دلالتش از تحقیق وتطبیق معتدین صاحب رساله مثل ملا علی قاری وغیره سابقا مرقوم گردیده وثانیا قائلین کراهت ضیافت
در ایام مصیبت هم حکم باستحسان ایصال ثواب در خصوص این ایام نموده اند در عالمگیری گفته لایباح اتخاذ الضیافة ملتقطه

ایام فی ایام المصیبة وان تخذ لا باس بالاکل منه کذا فی خزانة المفتین وان تخذ طعاما للفقراء کان حسنا اذا کان الورثة بالغین الخ واگر بر اینهمہ تسلی نشود تا بہ بیند کہ قطب سماء علیہ رحمة مظاہر حق در باب زیارة القبور گفتہ اند صحیح ہے کہ میت دنیا سے جاوے میت کی طرف سے بعد مرنے کی سات دن تک الخ **قولہ** برای فخر خاندان ممتاز اقران جناب امداد العلی ڈپٹی کلکٹر و عامی انفذ ایش مراتب فرمایند زیرا کہ از سعی جناب ممدوح این کتاب بکمال عجلت ترتیب یافتہ الخ **اقول** اللہم اخذ من انکار فضائل مجالس الاذکار و البطال شرف مولد سید الابرار وسنا و جمیع المومنین علی حب حبیبک سیدنا و مولانا شفیع المذنبین سید المرسلین صلی اللہ علیہ و علی آلہ و اصحابہ و احبابہ و سلم و وفقنا و جمیع المسلمین لاشاعة ذکرہ و توقیرہ فی اطراف العالم و انفعنا بمحبتہ و برکة ذکرہ فی الدارین یا ارحم الراحمین یا ارحم الراحمین یا ارحم الراحمین و اجعل آخر دعوانا ان الحمد للہ رب العالمین

تمّت بالخیر

صحیحنامه اغلاط طبع رساله سیف الاسلام

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱	۱	لذکری	لذکری
〃	〃	له	کان له
〃	〃	النقی	النقی
〃	۲	ناشی	که ناش
〃	۳	ع	ع
〃	۴	همین	وهمین
〃	۶	فیه غله	فیوضه
۲	۱۶	مفصلات	معضلات
〃	۱۷	بر	با
〃	۱۹	تشمس	مستخفف
۳	۳	واما	وانا
〃	〃	براهه	برامیه
〃	۱۹	اشاعة	اشاعة
〃	۲۰	اخل	اخال
۴	۵	برساند	برسانند
۵	۱۹	بر ثبت	مثبت
۵	۲۲	العبره	العنبریه
۶	۲۳	فلک	ذلک
〃	۲۵	کتبیا	ناکتبا
〃	۱۹	باظهار	اظهار
〃	۲۵	بلال	بلال ابن الحارث
۹	۲۲	التزام	استلزام
۱۰	۲	متصور	منصور
〃	۲۲	الاستغراق	الاستقرار
۱۱	۱۷	هدایت	بدایت
۱۳	۲	الوهیت	الوهیت
۱۸	۱۰	الصالحون	والصالحون
〃	۲۲	یقصد	بمقصد
〃	۲۳	افتتنه	المنته
〃	۲۵	تحت النعل	فعل
۱۹	۱۵	درین	این
〃	۱۶	این وجیه	این وجیه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۹	۱۸	ستفدین	متقدین
۲۰	اشتیه ۲ سطر اخیر	حال	قال
۲۱	۲۲	سکما انصاف	القیقات
			مسئله القتقاب
۲۴	۲۴	وهیچگونه	که هیچگونه
۲۵	۳	تحدید	تحدید
۲۵	۲۴	الحنیفه	الحنفیه
۲۶	۱۷	جوازاً	جواز
۲۷	۱۳	زبانی	ربانی
〃	۱۶	بیتها	فیها
۲۹	۳	التاخیر	تاخیر
۳۵	۱۸	طرق	طرق آن
۳۶	۹	العلماء	للعلماء
〃	۱۱	فتقلیها	فتقلیها
〃	۱۲	فتقلیه و اجلیه	فتقلیه و احلیه
〃	۲۳	واجب	واجب
〃	۲۴	مبالک	مبارک
۳۷	۲۴	موانع	سوانح
۳۸	۵	المصوب	الصوت
〃	۸	ولیس	ویس
〃	۱۸	اخر	اجزا
〃	〃	وین	دین
۳۹	۳	متفارحال	متفارقان
〃	۹	علیها	علیها
۴۰	۱	واکر	ذاکر
〃	۱۸	تحقیق	تحقق
۴۲	۸	منقی	منتهی
〃	۱۲	نجر	بحر
〃	۱۶	رساله	رساله را
۴۳	۱۴	مستبند	مستبعد
۴۴	۷ سطر آخر	احفا	اختفاء

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۴	۲۳	هذا	خدا را
۴۵	۲۵	ور	در محشر
۴۶	۱۱	فی سنته الاسلام	فی دار الاسلام منتقه
۴۷	۶	عبارت	عبارات
〃	۱۰	فسخ	نسخ
〃	۱۷	ومخالفه	وضمنا لفته بیت
۴۹	۷	واگر کسی الی	این عبارت حاشیه است
		قوله مقصود	از سهو کاتب
		می خیر باشد	در متن داخل گردیده
〃	۱۲	سیاق	سباق
۵۰	۷	اه	انه
〃	۱۸	قتال	قتال
۵۱	۱۷	کالفرد	کالمفرد
〃	۲۰	بفسره	یفسره
۵۲	۲۵	منظور	سطور
۵۳	۵	مستحسن	مستحسنین
〃	۱۲	بالعساد	بالفساد
〃	۱۳	بها	لها
۵۴	۱۸	بودن	بی بودن
〃	۲۳	علیها	علاتها
۵۵	۱۲	نفی	النفی
۵۶	۱۶	امام	الامام
۵۷	۲۵	اهل	جمیع اهل
۵۸	۸	بعنهم	بعضهم
〃	۱۱	فضتهم	صفتهم
۵۹	۵	غزلیا	عربی
۶۰	۱	سوسوس	مدرس
۶۱	۱۹	خلدفا	خلفا
۶۵	۱۰	بدل	ببدل
〃	۱۱	القلب	الالقاب
〃	۱۵	تشنا	تهافت

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۶۵	۲۲	نبینا	نبیا	۸۰	۱۰	صاحبن	وصاحبین	۸۷	۴	وحیته	ورحمته
۶۶	۲۰	ترجمه	عبارت ترجمه	″	۱۶	وستناد	استناد	″	۵	بیدع	ببدع
۶۷	۱۶	قطر	قطع	″	۱۸	جرزی	ابن جرزی	″	۱۵	نعص	بعض
۶۸	۲۰	سار	فصار	۸۱	۲۰	صمیٔ	فیفنی ان	″	۲۱	نعمه	نفقه
۶۹	۲۴	ممه	منبه	۸۲	۱۲	باذن	یاذن	″	۲۵	العوا	الغوث
۷۰	۴	حانکه	حالانکه	۸۳	۱۰	صفاف	ضعاف	۸۸	۶	السنه	بالسنه
″	۹	المعنی	اطعنی	″	۲۰	الغمر	الغمیر	″	″	فهذه	فبهذه
″	۱۶	متبرگ	متبرک	۸۴	۴	شبهات	شبهها	″	۷	محافظ	یحافظ
۷۲	۲۱	انیت	است	″	۱۲	شیبان	شعبان	۸۹	۱۱	موصوفرا	موصوف
۷۳	۱۲	فی الملح	الملح	۸۵	۷	والشایخ	وللمشایخ	۹۲	۹	امرا	قاصر بودند
۷۵	۱۰	بلکه	بلاشبهه	″	۱۱	الحنیفه	الحنفیه	″	۱۵	اوامه	او دائمة
″	۱۸	من	مع	″	۲۸	وسا	ومنها	۹۳	۴	صومرا	صوم
۷۶	۴	منه	منبه	۸۶	۳	تلبیس	تلبیسی	″	۱۹	مربا	قبض
۷۷	۶	السلاد	بلاد	″	۶	ارشان	ازوشان	۹۴	۱۰	نعت	نعمت
″	۱۰	سس	سنت	″	۱۷	آن	ان	۹۵	۶	رسم	نوشته
″	۱۲	یافتن	یافتین	۸۷	۱	اقباحه	النیاحة	″	۹	مجبر	مجبور
″	۲۵	رجبان	رجحان	″	۳	سط	بسط	۹۶	۲۳	حلته	حیلة
۸۰	۷	باشند	باشد	″	″	خطرطه	خطوته	۹۷	۵	عنیمه	غنیمه
″	۹	حلسکه	حکیمکه	″	″	رفعه ودرجه	رفعته ودرجته	۱۰۱	۴	انحه	انجه
								″	۵	وسا	وتبیینا

تمام شد

DUE DATE